



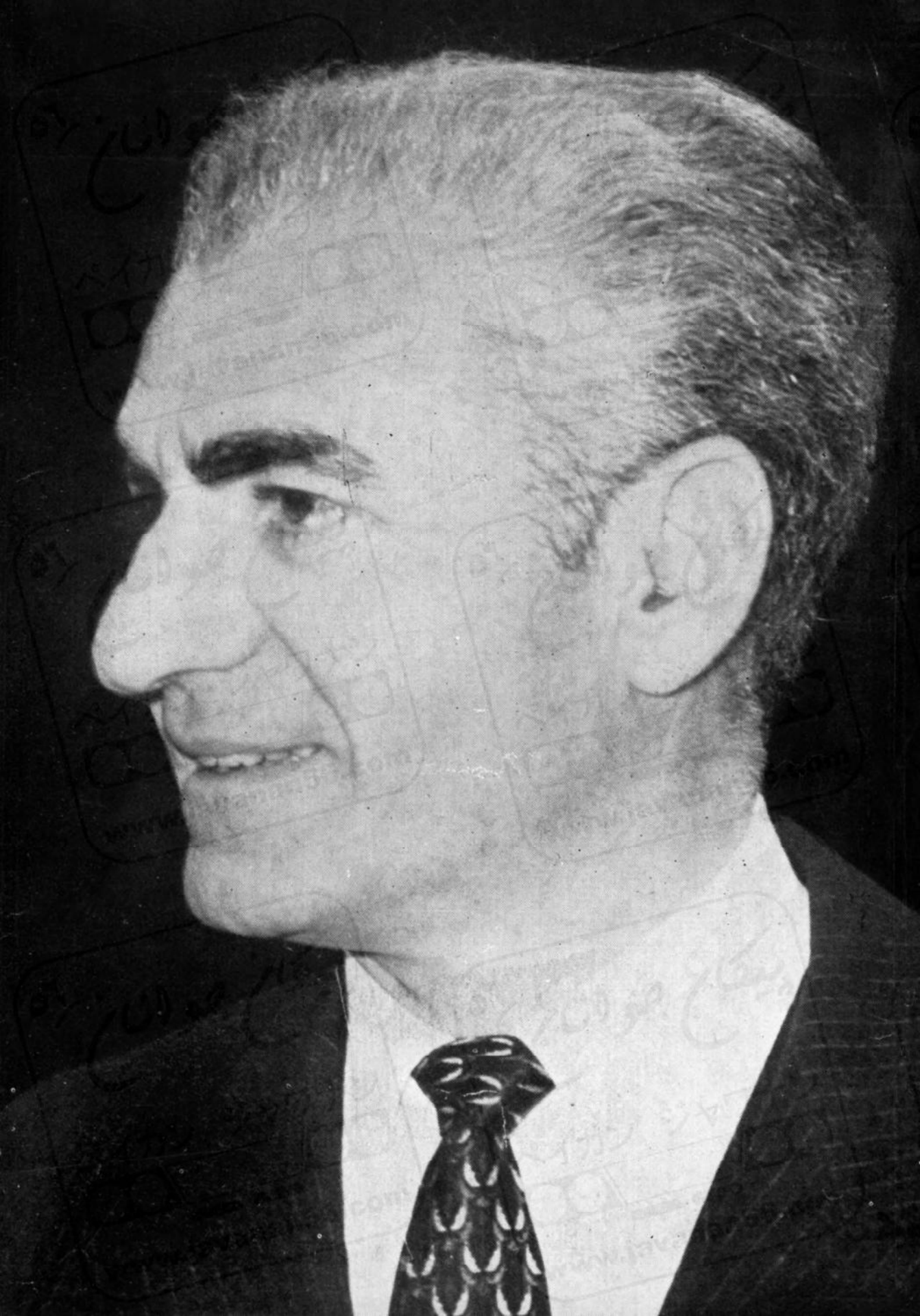
خواندنیها



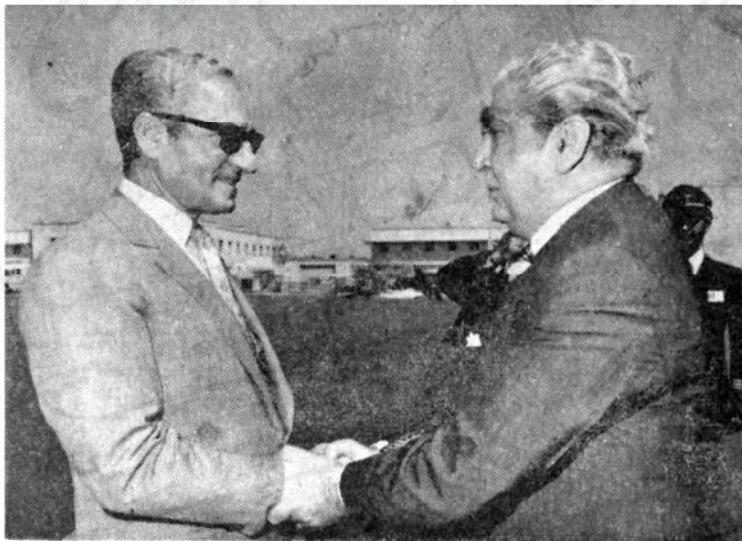
پیکان جوانان ۵۶

ペイカン ジャワナン

www.javanan56.com



ایران در سهر روز گذشته



شاهنشاه و حضرت ژنرال یحیی خان رئیس جمهوری پاکستان
در فرودگاه مهرآباد

● روز چهارشنبه در پایان سفر
یکروزه حضرت ژنرال یحیی خان رئیس
جمهوری پاکستان به ایران ، اعلامیه
مشترک ایران و پاکستان ، در باره
مذاکرات شاهنشاه آریامهر و ژنرال
یحیی خان ، در تهران و اسلام آباد
انتشار یافت .

در این اعلامیه گفته شده است :
طی این دیدار ، سران دو کشور در
کلیه مسائل مورد علاقه طرفین منجمه
امور مربوط به روابط دو جانبه و
منطقه ای و امور بین المللی به مذاکره
و تبادل نظر پرداختند .

اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر
مراتب هم بستگی ایران را با پاکستان
خاطر نشان ساخته و هر دو طرف
پشتیبانی مداوم و متقابل از یکدیگر
رادر مسائلی که متضمن منافع مشترک
دو کشور میباشد بار دیگر مورد تاکید
قرار دادند .

● دوشنبه گذشته آقای هویدا
نخست وزیر در کاخ سعد آباد بحضور
شاهنشاه آریامهر شرفیاب شد و
اعضای کابینه جدید را به پیشگاه
شاهنشاه معرفی کرد. در کابینه جدید
آقای عباس خلعتبری وزیر امور خارجه
آقای صادق احمدی وزیر دادگستری
آقای حمید رهنما وزیر اطلاعات ،
آقای ولیان وزیر تعاون و امور روستاها
و سرپرست وزارت تولیدات کشاورزی
آقای روحانی وزیر کشاورزی و سرپرست
منابع طبیعی ، آقای وحیدی وزیر
آب و برق ، آقای سام وزیر کشور و
آقای کلای وزیر مشاور معرفی گردیدند
و سایر وزیران در مشاغل خود ابقاء
شدند .

● اعضای مجمع عمومی ملی
سالمندان ایران به حضور علیاحضرت

ایران اظهار داشت که ایران سیاست
متنوع کردن بازارها را در پیش گرفته
وبیک بازار و بیک پول اتکاء ندارد
و همچنین ذخائر ارزی ایران از بولهای
مختلف تشکیل شده تا تحت تاثیر
نوسانات يك پول بخصوص قرار نگیرد .

● يك هیئت بازرگانی به ریاست
معاون بازرگانی وزارت اقتصاد بمنظور
شرکت در نخستین اجلاسیه کمیته
مشترک بازرگانی ایران و رومانی هفنه
گذشته به بخارست عزیمت کرد. در این
اجلاسیه ضمن مذاکراتی در زمینه توسعه
روابط بازرگانی دو کشور فهرست جدید
کالاها ی مورد مبادله ایران و رومانی
در سال ۱۹۷۲ تهیه و تنظیم خواهد
شد .

● هیئت نمایندگی شوروی به
ریاست آقای «ژنیکین» معاون رئیس
هیئت مدیره اتحادیه کل «سایوز
نشرانس» وارد تهران شد تا درباره
تشکیل شرکت سهامی مختلط حمل و نقل
ایران و شوروی با مقامات ایرانی
مذاکره کند. در این مذاکرات ریاست
هیئت ایرانی را مدیر کل بازرگانی
داخلی وزارت اقتصاد بعهده دارد .

شهبانو رسیدند. انجمن سالمندان ایران
به دستور شهبانو برای تامین رفاه
هرچه بیشتر سالمندان بوجود میآید و
شهبانو مقرر داشتند که بررسیهای لازم
در این زمینه بعمل آید .

● روز سه شنبه با حضور والاحضرت
شاهپور عبدالرضا پهلوی روز ایران
در مجارستان در شهر بوداپست برگزار
شد در مراسم روز ایران که بمناسبت
موفقیت غرغه ایران در نمایشگاه بین
المللی صید و شکار بوداپست ترتیب
یافته بود ، روسای نمایندگیهای شکار
وصید از کشورهای مختلف و همچنین
گروهی از شخصیتهای مجارستانی
شرکت داشتند .

در این نمایشگاه غرغه ایران یکصد و
بیست و دو مدال طلا ، نقره و برنز
بدست آورده است .

● رئیس کل بانک مرکزی ایران
در اجتماعی از شخصیتهای بانکی و
اقتصادی و روسای بانکها و سرمایه
گذاران بخش خصوصی سیاست ایران
رادر قبال مسائل پولی بین المللی
تشریح کرد. آقای جهانشاهی ضمن
اشاره به سیاست خارجی بازرگانی

از خبرهای خاص و خصوصی مطبوعات

روابط خارجی

● روابط ایران و پاکستان از چندسال قبل، بیش از پیش استوارتر و دوستانه‌تر شده و جنبه برادری حقیقی پیدا کرده است. مراتب وداد و صفا و صمیمیت بین دو مملکت به جایی رسیده که در شادی و غم یکدیگر شریک و سهیمند و در سیاست خارجی همواره به مقررات سازمان ملل متحد احترام میگذارند و از مشورت دریغ نمی‌ورزند.

سفر آقای رئیس جمهوری پاکستان به تهران نشانه علائق دوستی و روابط حسن همجواری و وجود کمال یکرنگی است و موجب خوشوقتی دو ملت همکیش و همسایه می‌باشد و امیدواریم

مذاکرات رهبران دو کشور دارای نتایج مفیدی در منطقه و حتی در سطح جهانی باشد.

«دیپلمات»

● سلطان محمدخان کفیل وزارت خارجه پاکستان که همراه با پرزیدنت یحیی‌خان برای شرکت در مذاکرات دو کشور به تهران آمده بود فاش کرد که ایران به پاکستان و هند پیشنهاد کرده بود در یک کنفرانس سه‌جانبه در تهران اختلافات خود را مورد بررسی قرار دهند.

این کوشش ایران برای نزدیکی نظرات دو کشور در شبه قاره هند در آن زمان مورد تأیید حکومت پاکستان قرار گرفت ولی از طرف دولت هند عکس‌العمل مناسبی ارائه نشد.

دیدار جهانگردان اروپائی از ایران

بر اثر اقدامات پی‌گیر هواپیمائی‌های ایران خاصه کوششهای چند ساله نمایندگان «هما» در کشور آلمان و فرانسه گروه زیادی از جهانگردان و سیاحان اروپائی راهی ایران خواهند شد.

خبر واصله از آلمان غربی حاکی است در مذاکراتی که هفته پیش بین رئیس «هما» در آلمان و یکی از آژانس‌های معتبر جهانگردی درباره امکان اعزام گروه‌های جهانگردی به ایران صورت گرفت پیشرفت‌های قابل توجهی حاصل شده است.

مطلبی که موجب بطی جریان مذاکرات میشده اشکال تنظیم برنامه‌های سرگرم‌کننده برای توقف بیشتر توریست‌هایی بوده است که معمولاً ایام مرخصی آنها محدود است و فقط به چند نقطه ایران میتوانند سفر کنند.

بموجب پیشنهاد ایران قرار بود که پرزیدنت آقا محمد یحیی‌خان رئیس جمهوری پاکستان و خانم ایندیرا گاندی نخست وزیر هند در یک کنفرانس شبیه کنفرانس تاشکند مسائل مورد اختلاف خود را در تمام زمینه‌ها مورد بررسی و تبادل نظر قرار دهند.

● با این که مساله میانجیگری مجدد ایران در رفع اختلاف هند و پاکستان توسط سلطان محمدخان کفیل وزارت خارجه پاکستان تکذیب شد ولی در محافل مطلع دیپلماتیک اظهار نظر میشود که بخش مهمی از مذاکرات رهبران ایران و پاکستان مساله بحران در شبه قاره هند است و دو کشور در این مذاکرات از تجربیات یک دیگر برای کاهش بحران در منطقه استفاده خواهند کرد.

● سر ویلیام لوس نماینده ویژه وزیر خارجه بریتانیا در امور خلیج فارس به اقامت طولانی خود در سواحل جنوبی خلیج فارس ادامه میدهد.

ماموریت سرو ویلیام این بار ظاهراً آنقدر اهمیت دارد که وی دفتر کارش را در دوی مستقر کرده مرتباً مشغول مذاکره با مقامات شیوخ کرانه متصالح است.

محافل دیپلماتیک تهران با توجه به مذاکرات طولانی سر ویلیام این حدس را می‌زنند که وی با ارائه راههای مختلف به شیوخ برای رفع اختلافات ارضی در خلیج فارس موفقیت‌هایی داشته است و ظاهراً اکنون کار به بررسی جزئیات کشیده است.

«آیندگان»

کابینه جدید هویدا

● اشاره شاهنشاه در سخنان خود خطاب به اعضای جدید کابینه در این زمینه که وزراء لزوما نباید تخصص داشته باشند بلکه باید يك مدير خوب باشند. در محافل سیاسی بسیار با اهمیت تلقی شد.

ناظران سیاسی این اشاره شاهنشاه را پاسخ غیر مستقیمی به انتقاد حزب اقلیت از دولت هویدا و در نتیجه جانبداری مجدد از حزب اکثریت تلقی کردند.

علی‌نقی کنی دبیرکل حزب مردم چندی پیش در يك مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی گفته بود که وزرای هویدا تخصص ندارند.

«آیندگان»

● بعد از معرفی کابینه، ناظران سیاسی اظهار عقیده کرده‌اند که آقای هویدا نخست وزیر، همکاری انتخاب کرده که همگی از روی اخلاص پیرو افکار رئیس دولت هستند.

چهره‌های جدید کابینه نشان داده که از این پس وزرای دولت آقای هویدا با هم‌آهنگی بیشتر و آشناتر و معتقدتر به نظریات نخست وزیرانجام وظیفه خواهند کرد.

«دیپلمات»

● بدنبال تغییر قیافه‌ای که در ترکیب دولت هویدا پدیدار شد و چند چهره قدیم جای خود را به چهره‌های جدید دادند و با در سمت‌های خود جابجا شدند صحبت از این است که باید در انتظار تغییرات وسیع‌تری در کادر مسئولان مملکتی از جمله معاونان وزارتخانه‌ها و استانداران بود.

گفته میشود تغییر در لیست استانداران و معاونان وزارتخانه‌ها همزمان بوده و قبل از فرا رسیدن جشن‌های بنیان‌گذاری شاهنشاهی ایران بصورت عمل درخواهد آمد.

مجهزترین بیمارستان ایران

بعضی از پزشکان معروف در نظر دارند بیمارستان مجهزی با دو هزار تخت‌خواب بنا کنند که وسایل کافی و تجهیزات نظیر هلی‌کوپتر و هواپیمای اختصاصی خواهد داشت این بیمارستان که در دنیا کم نظیر خواهد بود علاوه بر تخت های ارزان قیمتی که برای طبقات پائین خواهد داشت با قرارداد هایی که با موسسات بهداشتی بزرگ جهان خواهد بست بهترین و عالی‌قدر ترین پزشکان جهان از اروپا و امریکا با هواپیمای اختصاصی ببالین بیماران می‌آورد و بلافاصله آنها را بمحل خود دعوت میدهد.

پیش بینی کرده‌اند که این تاسیسات بچند صد میلیون بالغ خواهد شد و دولت نیز برای اینکار سرمایه‌گذاری و کمک خواهد کرد.

(دنیای جدید)

زمین و مسکن

● در همان حال که هویدا استعفای دولت را تقدیم می‌داشت و مجددا مامور تشکیل کابینه شد قسمتی از برنامه او در مبارزه با زمین‌خواری توسط انجمن شهر تهران اجرا گردید بدین معنی که در انجمن شهر تهران واگذاری میلیونها متر از اراضی شمال شهر به روستائیان مطرح گردید و گفته میشود این زمین‌ها بزودی وارد بورس خواهد شد و با فروش آنها تحت شرایط معینی به کسانی که فاقد مسکن هستند بهای زمین تنزل پیدا خواهد کرد.

● در نظر است برای واگذاری خانه‌های وقفی که در تصرف اوقاف است و از طریق این اداره به اجاره واگذار شده است مطالعاتی انجام‌گیرد که برای کسانی که فاقد خانه هستند قابل تملك باشد.

براین اساس گفته میشود اداره اوقاف این نوع خانه‌ها را با شرایط مناسب در اختیار مستاجرین قرار خواهد داد و بهای اقساطی آن در حدود اجاره مورد عمل مستهلك خواهد شد.

(مردم‌بازر)

کشاورزی

● وزارت کشاورزی درانتظار دریافت احتیاج شوروی بموادمختلف کشاورزی است تا برنامه‌های کشت بعضی از محصولات را در ایران براساس نیازهای وارداتی آن کشور تنظیم کند.

گفته میشود که شوروی تلویحا موافقت کرده است که در طول ۱۵ سال آینده اغلب محصولات کشاورزی مورد نیاز خود از جمله پنبه، برنج و دانه‌های روغنی را از بازارهای ایران تامین کند. «آیندگان»

جلب سیاحان

● شرکت هواپیمایی پاکستان، با همکاری دفتر سازمان جلب سیاحان در فرانکفورت، تورهایی خاصی برای بازدید سیاحان آلمانی از ایران ترتیب داد. اولین گروه سیاحانی که این شرکت بایران اعزام میکند روز سیام آذر وارد تهران خواهند شد و پس از نه روز اقامت در ایران و بازدید از نقاط دیدنی تهران - اصفهان و شیراز روز نهم دی تهران را ترك خواهند گفت. این تورها مداوما در تمامی دوره سال مسیحی ۱۹۷۲ ادامه خواهد یافت. بهای استفاده از

تکلیف همراه را روشن کردند

تهران سالها بی نقشه بود تا این که سال قبل صاحب نقشه شد. نقشه‌ای که چهار سال صرف تهیه آن شده بود. ولی در حقیقت این نقشه جامع فقط گروکی شهر تهران بود و تا نقشه اجرای آن تهیه نمیشد ممکن نبود آنرا بمرحله اجرا درآورد برای این منظور دکتر نیکپی یک واحد شهر سازی با شرکت چهارصد مهندس ورزیده رامامور کرد تا نقشه های تفصیلی شهر تهران را از نظر وضعیت هر خانه و موقعیت آن روی نقشه منعکس کنند. در اثر تهیه نقشه تفصیلی شهر دارم توجه شد که در بعضی نقاط پیش بینی بیمارستان و مدارس نشده است و همچنین برای وزارتخانه‌ها زمین‌هایی در نظر گرفته شده که میزان و متراژ آن معین نیست تا برآن اساس تامین اعتبار برای پرداخت به مالکین بشود فی‌المثل در طرح جامع گفته شده که عرض کوچه‌های زیر خیابان سپهبدون استثنای ۸ متر باشد در حالیکه نقاطی وجود داشت که اجرای این طرح موجب از بین رفتن تمام منازل و چسبیدن خیابانها بهم میشد با توجه به این مشکلات هفته گذشته دکتر نیکپی، انجمن شهر و قبل از آن شورای شهر سازی را که با شرکت هفت وزیر تشکیل میشود نسبت برفع مشکلات موافق کرد و نقشه جامع و قابل الاجرائی تهیه نمود تا تکلیف همه روشن باشد.

(سپید و سیاه)

● يك هيات هواپیمائی از امریکا در هفته اول مهر ماه برای انجام دور نهائی مذاکرات ایران - امریکا و امضای پیش نویس قرارداد جدید هواپیمائی بین دو کشور بتهران می‌آیند. قرارداد جدید از سلسله قرار داد هائی است که ایران با چندین کشور اروپائی براساس حقوق متساوی در قلمروهای هوائی امضاء کرده است. در همین حال دیشب گفته شد که خط هوائی تهران - قاهره زمستان آینده دایر میشود و بهمین جهت يك هيات مصری برای مذاکره با مقامات ایرانی ظرف ده روز آینده به تهران می‌آیند.

«آیندگان»

● یکی از ساکنان تهران پیشنهاد کرده که بمناسبت انعقاد جشنهای دو هزار و بانصد ساله، انجمن شهر اقدام بلفو محدوده پنج ساله کند که همه در رفاه قرار گیرند.

«دیپلمات»

و قیمت گذاری این لوازم بطور دلخواه است يك «درباك» اتومبیل آریا که باید پنجاه یا شصت ریال بفروش برسد ۲۸۰ ریال میفروشند معلوم نیست چرا دستگاه ها نمی توانند برای لوازم يدکی اتومبیلها قیمت گذاری کنند و چلو چاول و غارت این قبیل فروشندگان را بگیرند. ● با آنکه آگهی میکند که بعضی از شعبات فروشگاه فردوسی در تمام ۲۴ ساعت باز و آماده کار است شعبه مرکزی روز جمعه تعطیل بود و بتازگی بعضی از شعبات فروشگاه فردوسی کالاهای درجه يك را برای بعضی مشتریان خاص کنار میگذارند و مراقبت سابق بعمل نمیاید در حال حاضر وجود شعبات فروشگاه فردوسی عامل موثری برای مبارزه با گرانی بوده که متاسفانه اخبار انرخیهای آن و نوع جنسی که عرضه میشود مقرون بصرفه نیست.

«دنیای جدید»

این تورها برای بازدید تهران ۱۹۲۰ مارک آلمانی است و اگر سیاحان مایل بدیدار اصفهان و شیراز باشند چهارصد مارک دیگر خواهند پرداخت. «بورس»

آموزشی

● اعلام اینکه امسال سه هزار و پانصد دانشجو در دبیرستانها تدریس میکنند و ابلاغ آنها از طرف اداره کل آموزش و پرورش تهران صادر شده قابل توجه بود.

«دیپلمات»

● با تخصیص بیست میلیون ریال اعتبار از طرف بانک اعتبارات صنعتی، يك انستیتو تکنولوژی صنایع غذائی و شیمیائی در تهران احداث میشود که میتواند با تعلیمات لازم سالانه عده‌ای متخصص آماده کار سازد. انستیتو تکنولوژی بمنظور تربیت کادر متخصص در زمینه فرآورده های غذائی و شیمیائی احداث میشود و کادر متخصص مورد نیاز کارخانجات مواد غذائی کشور را تامین خواهد کرد. «آیندگان»

گوناگون

● باهمه بی توجهی هائی که برای ارزشیابی و داوری فیلم گاو در ایران اعمال شد و هنوز هم میشود این فیلم توانست در سی و دومین دوره فستیوال بین‌المللی ونیز جایزه فدراسیون بین‌المللی سینمائی را که یکی از دو جایزه بزرگ فستیوال بود بخود اختصاص دهد.

در این فستیوال عموم دست‌اندر کاران بزرگ سینما بطور اتفاق این فیلم را مورد تمجید و ستایش قرار دادند.

«سپید و سیاه»

● متاسفانه نظارت در امر فروش لوازم يدکی اتومبیلها اعم از داخلی و خارجی بطور صحیح انجام نمیشود

تبریک بعثت و تبریک صاحبقرانی

برای ما موجب نهایت افتخار و خرسندی است که نخستین شماره سی و دومین سال خواندنیها را روزی انتشار میدهم که مصادف با روز مقدس بعثت حضرت خاتم الانبیا میباشد .

بهمین مناسبت ضمن عرض تبریک بمومسلمانان جهان تبریک دیگری به پیشگاه ملت ایران عرضه میداریم و آن شادباش آغاز سی و یکمین سال سلطنت پرمیمت شاهنشاه آریامهر میباشد .

چهارده قرن قبل روزی که حضرت محمد (ص) از غار حرا رسالت خود را آغاز کرد عربستان جانورستان بود جانورانی که از فرط جهل و فقر بر فرزندان خودهم رحم نمیکردند و آنها را زنده بگور میکردند و اینکار را افتخارهم میدانستند . اهمیت این رسالت و دشواری کار آن از همینجا آغاز میگردد .

«رسالت پیغمبر اسلام تنها یک رسالت دینی نبود ، یک رسالت مهم اجتماعی و اقتصادی هم بشمار میآمد . محمد (ص) هم ناشر قوانین مذهبی بود و هم پیشوای یک نهضت بزرگ اجتماعی و اقتصادی در سطح جهانی و بهمین جهت قوانینی که از طرف خداوند به او الهام میگردد . بتدریج و طی بیست و چند سال نازل گردید»

« در ۶۲۱۹ آیه قرآن دلایل متعدد بر این رسالت اجتماعی و اقتصادی وجود دارد که یکی از آنها آیه دویست و نهم از سوره بقره میباشد که میفرماید : «کان الناس امه واحده» یعنی مردم همه یک ملت واحد هستند و این اصل وحدت بشر است ، که جهان متمدن روز بروز بیشتر به طرق آن گرایش پیدا میکند (۱) .»

لطفا ورق بنزید

۱ - «محمد ، پیغمبری که از نو باید شناخت» نوشته کنستان ویرژیل گیورگیو ، محقق رومانیایی .

درباره دولت جدید

و وزیران رفته و آمده و بازمانده

هفته گذشته آقای هویدا برای سومین بار از مهمترین مراحل امتحانات و افتخار آمیزترین آنها که ابراز «شایستگی و کفایت» و از آن مهمتر «جلب اعتماد شاهنشاه» باشد بتائید خود معظمله پیروز و سرفراز بیرون آمد و بار دیگر افتخار ماموریت خطیر تشکیل کابینه بسر عهده او واگذار گردید و دولت جدید خود را بعد از یک ترمیم کلی بشرحی که میدانید تشکیل داد .

در سالهای اخیر هیچگاه باندازه این یکی دو هفته مردم توجه و علاقه به تشکیل دولت و معرفی وزرانداشتند و این خود بهترین نشانه رشد سیاسی مردم و علاقه آنها بسرنوشت کشورشان میباشد که مایه امیدواری است .

بهمین مناسبت و مناسبت های بسیار دیگر است که کارخانه های معجز شایعه سازی و کارگاههای دستی شایعه بافی بطور شبانه روزی کار میکردند و هر نوع محصولی از آن خامتر و ناپخته تر نبود بیرون میدادند و روی دست میردند .

این اندازه ابراز علاقه و عطش نسبت بسرنوشت اعضاء کابینه حزبی ، که برنامه کارش را برای سالها تنظیم کرده و در موارد و مسائل مهم و حیاتی از رهبری خردمندانه شاهنشاه و ارشاد مدبرانه معظمله برخوردار میباشد ، علل مختلف دیگر دارد که اهم آنها موقعیت روز و انتظار لطفا ورق بنزید

سی سال پیش هنگامی که شاهنشاه آریامهر براریکه سلطنت جلوس فرمودند اوضاع آن روز و روزهای بعد ایران دست کمی از اوضاع جنگل و جانورستان نداشت همه جای کشور بقول سعدی : « پرز آشوب و تشویش و تنگی » بود ، تا آنجا که در پایتخت مملکت آشکار از حافظ ناموس ملت که پلیس باشد پاگون میکنند و در خفا خدا میداند چه خیانت های گوناگون که نمی کردند .

شاهنشاه ما با یکدنیا حوصله و صبر و بردباری اوضاع را تحمل فرموده در محیط سرد و ساکت آنروز کاخهای سلطنتی در اندیشه فرو رفتند ، اندیشه ای که بمصداق : « تفکر ساعة افضل من عبادت سبعین سنه » ارزش هر ساعت آن برابر با هفتاد سال عبادت بود .

تا سرانجام در بهمن ماه ۱۳۴۱ رسالت تاریخی و ملی و اجتماعی و اقتصادی و انسانی خود را که منشور انقلاب سفید باشد نخست طی ۶ ماده و سپس ۹ و آنگاه بتدریج تا ۱۲ ماده که در سراسر آنها عدالت اجتماعی ، رفاه مردم و بهبود وضع اکثریت آنها به بهترین نحوی مسطور و مستتر است اعلام فرمودند .

در آغاز سی و یکمین سال سلطنت آنچه در مورد شاهنشاه ما شایسته تبریک و تهنیت است و درخور افتخار سلطنت تنها نیست ، آن حکومت بر دلهاست که روز بروز عمیقتر میشود و پایه ها و موجبات آن توسعه پیدا میکند و حتی از مرز ها هم دارد میگذرد .

تقارن پایان سی امین سال سلطنت شاهنشاه آریامهر با آغاز جشن های دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران را ببال نیک گرفته قطع و یقین داریم که ملت ایران از این پس تحت لوای شاهنشاه صاحبقران انواع خطر ها و دشواری ها را پشت سر گذاشته روزگاران بهتری را در انتظار دارد .

در ایران قدیم هر سی سال را یک قرن مینامیدند و پادشاهی را که سی سال تمام سلطنت کرده و انواع قران ها و خطرات را پشت سر گذاشته بود صاحبقران می خواندند و معروف بود که هر کشور و دستگاه حکومتی و یاموسسه ای تا سی سال فقط ممکن

سیاست تازه ایست که احتمال میدادند کشتیان ما در پیش گرفته باشد .

نگاهی اجمالی به لیست وزیران رفته و آمده و بازمانده و نوع کار و رفتار و رویه خاص آن ها ، خوب و زودنشان میدهد که کشور ما اکنون در چه مرحله ای از سازندگی است و بچه نوع ابزار و مصالحی نیازمند میباشد .

آن دوران و زمانیکه بیل و کلنگ و تیشه لازم بود تا موانع را از ریشه برداریم مدت ها ست سیری شده ، این زمان نوبت ماله و قلم موسست که در ظرافت کاری بهاره و آلت برنده نیازی نیست .

از طرف دیگر ما وقت زیادی نداریم ، موجودی وقت و فرصت گرانبهای ما را خدا بیامرزدها ، پیشینیان مفت و رایگان از دست داده اند و ما با این موجودی اندک زمانی باید خودمان را بدروازه تمدن بزرگی که رهبر کشور وعده فرموده اند برسانیم و در این راه طولانی بقول سعدی « بیابان در پیش است و حرامی در پس » و جبر زمان ، جرس وار پیوسته : فریاد میدارد که بر بندید محملها !

آنها نیکه روی قیاس بنفس تصور میکنند و باین تصور خود شاخ و برگ میدهند که کنار رفتن یا کنار گذاشتن بعضی از وزیران نشانه اختلاف در هیئت وزرا است ، در عین درست نظری اشتباه میکنند .

البته اختلاف در عقیده و سلیقه و حتی طرز لباس پوشیدن و غذا خوردن در هر خانواده دو سه نفری هم هست تا چه رسد بخانواده بیست و چند نفری وزیران که باید باشد



است خطر داشته باشد و آن خطرهارا قران مینامیدند و معتقد بودند بعد از آن صاحبقران جاویدان خواهد بود (۲).

این اعتقادات يك ریشه روانی و منشاء اجتماعی هم دارد که از هر نظر امیدوار کننده و باور کردنی است و آن این که سی سال حد متوسط عمر و حدود فعالیت يك نسل است و چون مخالفان و دشمنان هر فرد و موسسه و حکومت معمولاً کسانی هستند که با او بزرگ شده و با ترقیات و پیشرفت هایش همزمان میباشند ، بعد از سی سال که نسل دیگری روی کار میآید پرونده آن رقابتها و حسادت ها خود بخود و به مرور زمان بسته میشود و نسل جدید دیگر آن عداوت ها را ندارد .

و اما از نظر روحی و روانی وقتی مردمی معتقد شدند بعد از گذشت سی سال و پشت سر گذاشتن انواع خطرات و زیانها درهای خیر و برکت برویشان باز میشود و دوران رفاه حقیقی برایشان آغاز خواهد شد ، همین طور هم خواهد شد ، چنانکه شده است .

در سال گذشته مقارن با پشت سر گذاشتن سی امین سال انتشار خواندنیها ، يك چنین قرانی از سر خود ما هم گذشت که البته بی ضرر نبود و حرارتش دار و ندار ما را سوخت ولی خوشوقتیم که در این سوز و گداز چون زرناب ، خالص تر و با ارزش تر از همیشه از آب درآمدیم .

شاهد زنده و معتبر دیگر آنکه مهمترین و خطرناکترین قران به صورت واقعه دانشگاه و تیراندازی به شاهنشاه درست در بهمن ماه سال ۱۳۲۷ یعنی پایان سی امین سال ولادت شاهانه رویداد که به تفضل الهی بخیر گذشت و میبایستی هم بخیر گذشته باشد .

بنابراین از دیروز که سی امین سال سلطنت بی پایان رسید بحمداله انواع قران ها هم از سر سلطنت ایران گذشت که گفته اند: صاحبقرانی و از تو قران بگذرد یقین .

۲ - قرن واحدی از زمان را نامند که مدت آن سی سال باشد نظیر: در شادمانی سه قرن که نود سال باشد روزگار گذرانید» (از مقدمه تاریخ جهانگشا ۲ ص یو) یا : لغایت سی سال که يك قرن سعادت اقتران فرماندهی فرمانده زمان است ...» (تاریخ عالم آرا صفحه ۶۴۷) و صاحب قران پادشاه عظیم الشان و عدالت پروری که دولتش دوام داشته باشد و ... رجوع شود به فرهنگ معین ، ذیل لغت قران و صاحبقران .

و لازمه پیشرفت کار میباشد . ولی در کلیات مسائل نظیر تهیه سوخت برای زمستان و مبارزه با سرما و بهبود وضع خوراک و بهداشت خانواده همه یکدل و یک زبان ، خرد و کلان متفق القول میباشند .

کابینه های دوران آرامش و ثبات غیر از دولت های زمان جنک و دوران هرج و مرج است ، در آن ایام وزراء و وکلا باهم و حتی با رئیس دولت و مجلس اختلاف داشتند و اختلافشان بر سر خیانت بمملکت بود، امروز هم وزراء و وکلا ممکن است با هم اختلاف داشته باشند ولی اختلاف بر سر خدمت به مملکت و شاهنشاه میباشد که هریک میل دارد از نزدیکترین و مطمئن ترین راه این کار را انجام دهد ، تا آنجا که بر سر حسن انجام آن با هم مسابقه گذاشته اند و داوری در اینکار فقط و فقط با شخص شخیص شاهنشاه میباشد که شاه همیشه بزرگ قاضی و شایسته داور است !

بنابراین دولت هویدا و شخص نخست وزیر ، صرف نظر از انواع موفقیت ها ، يك موفقیت بزرگ پیدا کرده و آن جلب اعتماد شاهنشاه و رضای معظم له است که در حال حاضر بزرگترین موفقیت هاست . بهمین مناسبت ما ضمن تبریک توفیق این موفقیت بشخص نخست وزیر اکنون که بار دیگر با تشکیل کابینه جدید دوران تجربه آموختن را پشت سر گذاشته دوران تجربه بکار بردن را بصورت عمر دوباره دارد آغاز میکند موفقیت همگی را در خدمت بایران عزیز و شاهنشاه بزرگ آن از خداوند متعال خواستاریم .

مشکل کارمملکت و مردم و مطبوعات و خواندنیها

و بیان علل و راه حل آنها

تا سبب را برکنند از بیخ و بن
تا به خامه برکنم این کوه قاف
تا بدون این سه با او دم زنم
با کریمان کارها دشوار نیست
(مولوی)

دیده میباید علل سوراخ کن
قوت از حق خواهم و ایمان صاف
حب و بقی و عجب را یکسو نهم
تومگو: «مار ابدان شهرا نهیست»

«مفکر متفکر» و ارزش قائل شدن برای آن در همه بهترین گواه این ادعاست . سبب این است که در نوشته و کتابت و چاپ اثری است که در فیلم و نوار نیست اگر مسئله غیر از این بود میبایست در این مدت طولانی که از اختراع و تکمیل سینما و رادیو و تلویزیون گذشته ، حداقل یک کتاب آسمانی ، نوری و نواری شده بصورت فیلم درآمده باشد ، که چنین چیزی نیست و اگر هم باشد مقبول و مطبوع نیست.

هنوز در جوامع انسانی مقام و مرتبه قهرمانی و جایزه معنویت و اثر در افکار عمومی از آن مطبوعات است و هیچیک از آن وسائل اگر در مسابقه اغراق و اغوا و از راه بدربردن موقت از مطبوعات جلو افتاده باشند در کار جلب اعتماد مردم و ایجاد ایمان و اطمینان در آنها بگردانهم نرسیده اند. و این مسئله و موضوعی است که قبل از همه بر خود مسئولان کار و بوجود آوردندگان آن وسائل که دولتها باشند روشن است و گر نه در همین ایران خودمان در کنار تلویزیونی که بقول خودشان ظرف مدت کمی ۱۱ میلیون تماشاچی بهمرسانیده دستبکار انتشار مجله تماشا با چند هزار تیراژ نمیشدند.

در اهمیت کار مطبوعات و افزونی وزن و اثر آن همین بس که هنوز برای مردم

دشواری بشیوه مبارزان راه حق دشوارترش را انتخاب میکنیم و به بیان واقع میپردازیم ولو بکنایه و اشاره که : العاقل یکفیه الاشارة!

در سالهای اخیر با تمام توسعه و پیشرفتی که بمدد تکنولوژی در کار وسایل ارتباطی خاصه نوع سمعی و بصری آن بوجود آمده و رادیو و تلویزیون و سینما ، سه تفنگدار پر دنک و فنک عصر ما ساعات متوالی در شبانه روز ، نه تنها چشم و گوش ، بلکه ششها و حواس مردم جهان را در هر سن و سال هر جابجایی به خود اختصاص داده اند ، چنانکه در کشور خود ما با آن که از عمر تلویزیون و توسعه آن مدت زمانی بیش نمی گذرد ، طبق یک آمار یازده میلیون تماشاگر به حساب آن بشمار آورده اند و کار شدت علاقه مردم باین پدیده نوظهور تا به آنجاست که در بعضی خانه ها و خانواده ها بر سر بود و نبود آن کار به طلاق میکشد و خانواده ای از هم میپاشد ، معذرا هنوز کل فکر و عقل و فهم و هوش مردم جهان ، منهای احساس آنها ، خاصه در میان مردم فعال و روشنفکر و دانا و توانا که چرخ زندگی بردوش آنها است متوجه مطبوعات و کسب آگاهی و استنتاج از راه مفکر میباشد و پیدایش اصطلاح

رسم است و نیکورسمی است که در پایان هر سال مدیران بانکها و موسسات بزرگ اقتصادی ضمن انتشار ترانزنامه و تقدیم گزارش کار موسسه زیر نظر خودشان به سهامداران ، گزارشی هم ولو کلی و به اختصار درباره اوضاع اقتصادی و مالی کشور و جهان بمجمع عمومی میدهند و از این راه ذهن صاحبان سهام را نسبت بوضع عمومی و کلی اقتصادی و مالی مردم جهان و کشور مرکز کارشان روشن میکنند تا بدانند چرا و بچه دلیل و درچه اوضاع و احوالی موسسه تحت مسئولیت آنها به رشد طبیعی خود ادامه داده و یا متوقف شده است.

با استفاده از این روش و با اجازه صاحبان سهام شرکت عام خواندنیها که خوانندگان وفادار آن باشند در این موقع که سی و دومین سال خدمتگزاری مداوم این نشریه آغاز میگردد ، به میمنت تقارن آن با آغاز سی و یکمین سال سلطنت شاهنشاه نخست به تشریح وضع کلی و عمومی مطبوعات در جهان و کشور خودمان پرداخته سپس بچگونگی وضع در واحد کوچکی از این خانواده که خواندنیها باشد اشاره میکنیم آن هم البته اگر بتوانیم .

در این مورد آنچه دشوار است کتمان واقعیت است و از آن دشوارتر بیان آن. با این حال ما در بین دو

فرانسه‌دان جهان و غیر آن سرمقاله لوموند حجت است و در یریتانیای کبیر با وجود غروب آفتاب استعمار و استغنا و اقتدار از آن دیار، نوشته تایمز و اکونومیست برای سیاستمداران و اهل اقتصاد رویه میباید و در ایران همین خواندنیهای کم جثه و کوچک و ناقص و بی‌مایه خودمان با تمام خردی و با همین سرشکستگی، در نظر خیلی‌ها، **ارزد بصده هزار درست!**

همین چندی پیش بود که دولتی چون دولت و رئیس جمهور مقتدر آمریکا در برابر اهمیت و اثر و نفوذ مطبوعات ملی که اسناد جنگ را منتشر میکردند، نخست سرتعظیم و سپس سر تسلیم فرود آورد و سرانجام هم وقتی دستگاه عدالت حق را برکن چهارم داد، رکن چهارمی‌ها خودشان روی وجدان خاص روزنامه‌نگاری و مصالح ملی و میهنی و امنیتی از ادامه انتشار اسناد دست برداشتند و گرنه این مسئله در جامعه آمریکا وضعی بوجود آورده بود که هزاران فرستنده رادیو تلویزیون با میلیونها تماشاچی نمیتوانست آنرا خنثی کند.

البته این را میتوان نشانه‌ای از پیشرفت دموکراسی و استقلال دادگستری و تفکیک واقعی قوا در جامعه آمریکا دانست ولی نباید از نظر دور داشت که همین پیشرفت دموکراسی و تفکیک قوا، نهالش بوسیله مطبوعات در این جامعه نشانده و آبیاری شده نه رادیو تلویزیون یا سینما.

درسایر نقاط دنیا حکومت‌ها به نسبت میزان عقب‌ماندگی و نوع

توسعه و وضع سیاسی و مرامی و اجتماعی اثر و اهمیت این نیروی قلمی را دریافته کم و بیش آنرا در دست نگاهداشته و یا زیر بال گرفته‌اند و بعضی هم بمیل خود و باهنکی خاص آنها را برقص واداشته‌اند ولی هرگز، هیچ‌فرد و نیروئی نتوانسته و نمیتواند با زور و حتی زر این رقاصان حرفه‌ای را به **فردادن** وادارسازد.

اینکاری است که آنان در هر موردی اگر بخواهند خودشان باید از روی ایمان و از صمیم قلب انجام دهند و گرنه رقص آنها هر قدر دسته‌جمعی و هماهنگ و موزون و توام با موزیک باشد، با رقص اموات و عروسکها فرقی نخواهد داشت و تنها میتواند توجه و تعجب کودکان را جلب کند، آنهم برای یکبار.

بزرگترین خصم و خار راه مطبوعات که در عین حال نقش یاری‌کننده آنرا نیز دارد و متأسفانه کارکنانش غالباً از خود مطبوعات منشعب شده‌اند، در همه جای دنیا خاصه کشور خودمان، بعضی موسسات و ادارات با اصطلاح روابط عمومی هستند که مانند دلالان و واسطه‌های معاملات نفع و نقش دائمی و واقعی خود را در این میدانند که تولیدکننده و مصرف‌کننده را پیوسته از هم بترسانند و از یکدیگر جدا نگاهدارند و جز بوسیله و از مجرای تنک و تاریک و محدود و کثیف آنها از راه دیگری با هم ارتباط نداشته باشند.

اینان بشکل استعمارگران سابق در حالی که با یکدست گیسو زر و با دست دیگر اسلحه گرم در دست گرفته

رو به مطبوعات نهاده‌اند از آنها می‌خواهند یا تسلیم شوند و یا از بین بروند.

این است یکی از علل توسعه کمی و زوال کیفی مطبوعات، و آنهایی که چون ما نخواهند صد درصد تسلیم شوند و یا تن به نیستی بدهند سالهای سال باید همچنان درجا بزنند و به شیوه روسپیان قلعه هرچه‌کار میکنند بابت بدهی و بهره بدهند سرانجام هم با همه کار و تلاش شبانه‌روزی و مصرف عمر و انرژی همچنان بدهکار از دنیا بروند.

موسسات و ادارات روابط عمومی که در عصر مادر اصل و ابتدا به نیت وصل کردن بوجود آمده‌اند نه بقصد فصل کردن، (۱) و بمنظور تسهیل و تسریع در کار ارتباط مردم و اجتماع که مطبوعات خودشان واقعی‌ترین و مهمترین نماینده و نمونه آن میباشند تاسیس شده‌اند بر اثر انحراف و سوء اداره بعضی مسئولان و ماموران بی‌مایه و مغرض و مردم‌شناس در پاره‌ای از کشورها از جمله کشور خود ما نسبت به مطبوعات رویه و روشی در پیش گرفته‌اند که استعمار غلام است آنرا!

با آنکه وزارت اطلاعات خود نوعی روابط عمومی به مقیاسی بزرگتر و در سطح کشور برای دولت و مردم است و به منزله موسسه مادر میباشد، معهداً امروزه هر وزارتخانه و اداره و موسسه‌ای حتی متوفیات روابط عمومی مستقل و مخصوص به خود بقیه در صفحه ۶۰

۱ - وصل کردن بمعنی بهم‌پیوستن و نزدیک کردن است و فصل کردن بمعنوم جدا کردن و در اینجا اشاره بعبارتی است که در شعر معروف و مربوط به داستان حضرت موسی و شبان آمده میگویند: روزی شبانی که فوق‌العاده به‌خدا عشق میورزید از موسی خواست که خدا را به مهمانی او دعوت کند موسی که این موضوع را کفر میدانست بر او برآشت تا آنجا که آن بیچاره ساده را سربه‌بیابان کرد. در این موقع از عرش‌اعلی خطاب به موسی ندا رسید که ای پیغمبر خدا، هدف از اعزام تو بهبود روابط مردم با خدا و نزدیک کردن آنها به‌خدا بود نه جدا کردن آنها، و اصل شعر این است: تو برای وصل کردن آمدی نی برای فصل کردن آمدی

يك رسوائی تأسف آور درمانی در تهران

تزریق میکرب مالاریا به جای خون به بیمار مبتلا بر سرطان !

مرتفع گردید و بهبودی حاصل شد. میدانید که این نوع امراض در اثر عدم مراقبت عود میکند و ویروسها هجوم میآورند - در لندن داروی مخصوصی را که تازه کشف و برای پیشگیری از اعاده مرض بود بادستور تزریق اخذ و به تهران آمدم که در زیر نظر آقای پرفسور که بعلمت طول اقامت در تهران و استنشاق هوای مسموم محیط طبابت و بهداشت مملکت برخلاف سیره سابق خلعت «تجارت» را بجای وجدان «طبابت» برگزیده مریض را تحت کنترل قرار داده که هر هفته با شمارش کلیولهای سفید و قرمز خون مقدار دارو را که پرفسور نیوتن معلوم نموده بمریض تزریق نمایند.

این جا باید باطلاع سرکاربرسانم که تزریق این دارو در خود بیمارستان عظیم وست مینستر که بزرگترین بیمارستان لندن است و بقول خودمان «بخش تزریقات» مفصلی هم دارد و فی الجمله چند صدتن دکتر طب با این نظام بنظر «نرسیک» که شاید بنظر آنرا هیچ کجا نتوان یافت بعلمت اهمیت ترتیب تزریق و مقدار دقیق دارو، تزریق را خود پرفسور نیوتن انجام میداد و باصطلاح سرنگ این دارو را بدست سایر دکترهای دستیار خود نمیسپرد.

اولین روز ورود به تهران و شرفیابی حضور پرفسور جناب ایشان فرمودند من با هیچ قیمتی حوصله و وقت تزریق این آمپول را ندارم و باید بخش تزریقات بزند.

هرچه التماس و اصرار نمودیم که مدت زمانی را که شما صرف این کار میکنید باقیاس به مدت زمان ویزیت مرضا و مراجعین محاسبه و ویزیت

این نوشته را نویسنده بضمیمه نامه ای از بیمارستان وست مینستر لندن برای ما فرستاده و در آن علاوه بر نام و نشانی خود و همسر بیمارش نام پزشک معالج تهران و دیگر کسانی که بنحوی از انحاء در سرنوشت بیمار اثر داشته اند نوشته و برای ما فرستاده ولی وجدان روزنامه نگاری ما اجازه نمیدهد آن نامها را منتشر کنیم.

تنها در صورتیکه سازمان نظام پزشکی بخواهد بمسئله رسیدگی کند و بتواند حاضریم در دسترس آنها بگذاریم.

اینک این شما و اینهم سرگذشت بیماری که هر آن خدای نکرده ممکن است یکی از ماها باشیم.

اگر رکن چهارم مستقل و آزاد نباشد و تحت نفوذ ادارات و موسسات روابط عمومی که موضوع سرمقاله امروز ماست قرار گیرد، پس این دردها را کی بازگو کند و چه کسی درمان نماید؟

گر نثر نمیبودی و شعری نسرودی

چندین سخن نغز، که گفتمی، که شنودی؟

روابط خصوصی و شخصی خود را بر مصالح مملکت و منافع و حیات مردم آن ترجیح نداده در هر حال بنفع مملکت و مردم مطلب را گفته و حق را اداء گردیده امیدوارم که بدرج این نامه در خواندنیا مبادرت فرمائید تا همه بدانند این سازمانهایی که بقول معروف باید «فائقان» باشند چگونه «قاتل جان» هستند و بر سر مردم و بیماران چه میآورند. محمدعلی دبیری

خانم من در سال گذشته متاسفانه به مرض «هوچکین» که مرحله خفیف سرطان غدد لنفاوی است مبتلا گردید حالا اگر بخواهم بازگو کنم که چه بر يك خانواده نگران گذشته و میگردد مثنوی هفتاد من کاغذ شود.

بطور خلاصه پس از آنچه که در ایران بر سر هر بیمار و مریض داری میآورند برای نجات جان او را به لندن رساندم - در همین بیمارستان تحت معالجه قرار گرفت و با عنایت الهی و توجه پرفسور نیوتن متخصص امر خطر

جناب آقای امیرانی مدیر محترم خواندنیا

من این نامه را از بیمارستان وست مینستر لندن خدمت شما میفرستم و در حالی که تحریر این نامه مشغولم که اگر خود سرکار (خدای نخواست) چنین وضعی را ملاحظه میفرمودید با «روتوش» یا «بدون روتوش» فریاد بر میآوردید - و راهی نشان میدادید که جان و زندگی و هستی مردم تهران و ایران را از چنگال بی رحم آنچه که بنام بهداری و دستگاههای درمانی موجود است نجات بخشید.

نمیدانم روابط شخصی و خصوصی شما با مقامات بهداری و بخصوص «دکانی» که بنام «بانک خون» وجود دارد و وظیفه آن تهیه و فروش خون پاک و سلامت برای بیمارانی است که جانشان در خطر است از چه قرار است؟ ممکن است بعلمت روابط خصوصی با مسئولان آن از انتشار این نامه خودداری شود اما - باستناد نوشته های خودتان که همیشه نشان داده اید

بگیرید و تزریق فرمائید مفید فایده نگردد.

بهر حال در اثر عدم دقت در شماره گلبولها و تزریق مرض اعاده یافت و حال مریض دچار وخامت گردید.

چندین روز با ایشان کلنجار رفتیم که مریض حالش وخیم است. راپورت و گزارش مرحمت کنید که او را به لندن برسانیم ولی هر روز عذری تراشید و باین کلینیک و آن آزمایشگاه روانه مان نمود و کار عزیمت را به تاخیر انداخت (البته در تمام این دیدارها اول باید ویرتیهای گراف را تقدیم نمود و سپس با جناب ایشان و سایر همکاران گفتگو نمود) که مرض بصورت حادی ظاهر گردید.

بالاخره پیش خود مریض را بلندن رساندم - پرفسور معالج با اولین مراجعه به جدول شمارش گلبولها و مقدار تزریق با تعجب فریاد برآورد که اشتباه کرده و غلط تزریق کرده و مرض از چند جهت هجوم آورده.

خلاصه سه ماه تمام در وست مینستر هوسپیتال بیتوته کردیم و بعد از چند عمل جراحی و بمباران کبالت و غیره که از حوصله این مقال خارج است مریض را نجات داده و معالجه نموده به تهران باز آمدم.

این بار برحسب توصیه یکی از مطلقین طبیب دیگری که خداوند بزرگ وجود او را برای مردم این مملکت سلامت دارد برای کنترل و تزریق و ادامه معالجه برگزیدیم که در اثر دقت و توجه ایشان مریض بهبودی یافت، بطریقی که امید ادامه حیات او بدست آمد و میرفت که سلامتی باز آید که حادثه تازه ای رخ داد.

بروز همین حادثه است که موجب گردیده مصدع شوم و بارسال این نامه حضور سرکار مبادرت کنم شاید از دست شما کاری برآید و بقول معروف «از ما که گلشت» ولی ترتیبی اتخاذ گردد که دیگر مردم دچار این چنین بلیه ای نگردند.

عرض کردم که هر هفته مقدار خون و گلبولهای سفید و فرمز بیمار توسط این پزشک شریف اندازه گیری و دارو بمیزان لازم و دقیق بوسیله خود ایشان تزریق میکردید و در صورت احتیاج علاوه بر دارو «خون» هم به مریض داده میشد.

دورتر به هم خون در بیمارستان پارس و در زیر نظر پزشک معالج داده شد وزن بیمار افزایش یافت - رنگ و روبجا آمد - مریض بپا خواست - شکست مرض و اعاده سلامتی و بهبودی کامل از طرف مشهود شد و زندگی تازه ای به مریض بخشیده گردید و دو طفل کوچک ما بالبهای شاد و قلبهای مالا مال از امید که سایه مادر را بر سر خود دارند هم گذشته را بدست فراموشی میسپردند که قرار شد يك خون دیگر برای تکمیل علاج به بیمار داده شود هنوز يك هفته از تزریق سومین دوره خون نگذشته بود که بحرانی شدید بوجود آمد - لرز و تب بینهایت شدیدی به چنین بیماری هجوم آورد همه متحیر و مبهور که سبب چیست و علت بروز این حادثه و عارضه کدام است.

طبیب معالج بدون لحظه ای درنگ دستور اعزام مریض را به لندن صادر نمود و امر انتقال وی بفوریت اجراء گردید - مقامات محترم گذرنامه در ظرف کمتر از یکساعت برك خروج را مرحمت کردند - هواپیمائی ملی در بحران مسافر جای مریض را تامین کرد همه محبت کردند تا بیمار در حال اغماء را بلندن رساندیم که خداوند بهم توفیق و سلامتی و جزای خیر پاداش دهد.

آقای امیرانی - آیا میدانید علت این بحران خطرناک را پس از ده روز بستری کردن مریض و انواع تستها و آزمایشات و عکس برداریها چه تشخیص دادند؟

کاشف بعمل آمد «خونی» را که بانک خون به بیمارستانهای تهران

میفروشد تا به مرضای بیچاره تزریق گردد آلوده به میکرب موذی «مالاریا» است و آخرین شیشه خونی را که برای تکمیل درمان به چنین بیماری تزریق کرده بودند به میکرب مالاریا آلوده بوده و تمام زحمات یکساله و اندی هم را بیاد داده است.

اینک در لندن به درمان مشغولند و برآستی انسان از خجالت و شرمندگی سرافکنده میشود وقتی که اطبای این جا در کنار تخت بیمار جمع میشوند و باو کتین میدهند و خونس را عوض میکنند با خنده میپرسند

آیا همه خونهای بانک خون و بیمارستانهای ایران مالاریائی است و بعد از هر درمانی در ایران باید به مدارای مالاریا و مبارزه با میکرب آن که از تزریق خون صورت میگیرد پرداخت آقای امیرانی - آنچه که مطالعه فرمودید مستند به پرونده های درمانی بیمار در تهران و لندن است خواستم شما ماجرای بهداشت و بانک خون را بدانید حالا خود دانید و خدای خود و این بانک خون و متصدیان آن - که دکانی باز کرده اند و خون هر مالاریائی و سیفلیسی و هروئینی را میخرند و بقیمت گراف به بیماران میفروشند - اینها عملاً ناقضین و موزعین میکربهای هستند که دستگاه بهداشتی ما سینه خود را سپر میکنند و خویشتن را قهرمانان بلا منازع مبارزه با آنها معرفی میکنند.

اگر با این تفصیل حق میدهید که باید آنها را متنبه ساخت و دستگاه آلوده آنها را اصلاح کرد با قلم شیوای خود بنام حفظ جان مردم - بنام پیشگیری از مرك آن دسته بیماران محتضری که در بیمارستانها خفته و احتیاج مبرم به خون پاک و سلامت دارند این کاخ میکرب فروشی را درهم فرو کوبید تا بجای آن يك واحد سلامت بهداشتی بوجود آید - این گوی و این میدان. و محققا هیچ مبارزه ای از این مقدس تر نخواهد یافت.

شوخی کرده‌اند یا جدی نوشته‌اند

مردن و مجهز مواجه میشود اما به مردی آهنگر با دکان محقری برخورد کرد و همانطوریکه آهنگر در پاسخ سؤال آلمانی قهرمان داستان گفت : «مسیو !! گلوله تفنگ من به سینه کی اصابت کرده که بگوید خیر به بینی» باید گفت : «گذر چه کسی به دادگستری افتاده که به این دستگاه گفته باشد خیر به بینی»

— اشتباه نشود اینها که بیان شد بیان قاضی نویسنده مقاله «پاسخ به نویسنده‌ای که دادگستری را به واکن اسبی تشبیه کرده بود» میباشد که در مقام دفاع از شئون دادگستری به ذکر داستان آلمانی کارشناس اسلحه و مهمات و آلمانیها در جنگ بین — الملل اول و ملاقات او با سازنده تفنگ حسن موسی در کرمانشاه پرداخته‌اند که با خواندن این مجمل هرکس خود حدیث مفصل را میخواند واقف میشود عزا آنچنان عزائی است که مرده‌شوی هم گریه میکند .

— موضوع جالب دیگر این است قاضی محترم «عنوان مقاله‌شان» با آنچه بطور تفصیل نگاشته‌اند گویای این معنی است که خواسته‌اند در برابر انتقادی که شخصی از دادگستری کرده جوابگوئی کرده باشند اما معلوم نیست چگونه موضوع به اینجا ختم میشود (آن هم با حسن ختام به اصطلاح قاضی محترم) که نوشته‌اند : «مقایسه قاضی با کارمند دولت قیاس مع الفارق است قاضی کارمند دولت نیست و گله قضات در این مورد بجای خود محفوظ است که ...» حالا این حرفها چه ربطی به «من و او و ما و شما و ایشان» دارد معلوم نیست اما معلوم است قاضی محترم چه از نظر انجام خدمتی به

در حد کمال !! این نوع دفاع بیشتر شبیه شوخی است تا جدی و بهرحال در حکم «از قضا سرکنگبین سفرا فزودن است»

— بنظر میرسد در پاسخ انتقاد کنندگان از دادگستری نوشتن عباراتی از این قبیل که :

— (چون کار تشکیلات دادگستری سراسر دارای جنبه های علمی و فنی و تجربی است هرکس که دکتر در حقوق نیست صالح برای انتقاد از دادگستری نخواهد بود) و با این مقدمه نتیجه گیری اینکه :

— (آن کس که صلاحیت انتقاد ندارد وقتی انتقاد کند انتقادش مبتنی بر اغراض شخصی و نظریات خصوصی است) این نوع توجیه و استدلال سفسطه آمیز بوده دون شأن قضات است .

— نقل داستانی از اواخر جنگ بین المللی اول که «چگونه يك آلمانی کارشناس اسلحه و مهمات آلمانیها تفنگ معروف به حسن موسی توجعش را جلب کرد بار سفر بست به ایران آمد تا با کارخانجات سازنده آن تفنگ و مهندسین و کارشناسان مربوط آشنا شود و بقیه قضایا» در مقام دفاع از دادگستری آن هم وقتی مدافع قاضی باشد و داستان مزبور را برای رد هرگونه انتقاد از دادگستری نقل کرده‌اند واقعا عجیب است !!

— این داستان به ما میآموزد : دادگستری ما در حکم يك دکان محقر آهنگری تاریک با يك مشت آهن آلات قراضه است و اگر کسی خیال کند ما دارای دادگستری منزه و مهذب هستیم . این خیالی است پوچ نظیر خیال بافی يك آلمانی که خیال میکرد وقتی به ایران آمد با کارخانجاتی

دو مقاله متضاد به قلم دو نفر از قضات محترم دادگستری که نوشته هر يك از آقایان ناقض دیگری است در شماره ۱۰۳ مجله وزین خواندنیها شنبه ۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۰ درج گردیده و در اثر آن سؤالی حساس از طرف «مجله» طرح شده که این است :

«دادگستری ما را چه کسی باین روز نشانده این فعلی است که همه ما باهم باید آنرا صرف کنیم و چه کسی باید آنرا اصلاح کند بهمچنان»

— اینك پاسخ به سؤال که هر چند ناچیز باشد بهتر از هیچ است :

— فکر میکنم قولی که جمله متفق برآند این است که دادگستری یعنی «قوه قضائیه» ما بالفعل آن قوه‌ای نیست که نارسائی های آن را با عباراتی از این قبیل که یکی از قضات محترم نوشته‌اند :

— «طبع قضاوت این است که همیشه يك طرف ناراضی است» یا اینکه :

— «شکایات مربوط به دادگستری از حدود نفقه ندادن شوهری به زنش یا عدم تمکین زنی از شوهرش متجاوز نیست!!» پرده پوشی کرد و به اصطلاح عامیانه «معایب را ماست مالی کرد!»

— فکر میکنم وقتی قاضی محترم در مقام دفاع از دادگستری مطلب را به نحوی عنوان میکنند که گوئی تنها نقص قوه قضائیه این است که اعضاء آن با اعضاء «قوه مجریه» متفقا در مراسم سلام های رسمی شرکت می کنند و مستنبط از آنچه نوشته‌اند این است که هرگاه این يك نقص هم از پرتو عنایات وزیر دادگستری برطرف شود دیگر کار تمام است وقوه قضائیه

همکاران و چه از لحاظ احترام به مقام وزارت پیش خود حساب کرده‌اند حالا که پاسخی به انتقاد کسی داده میشود چه ضرر دارد که در مورد يك امر اداری و داخلی دادگستری هم اشاره‌ای بشود نام اینکار را میگذاریم «حسن ختام از روی اتفاق» سپس مینویسیم «والسلام نامه تمام» !!

— قاضی محترم نوشته‌اند :

— «سازمان بازرسی شاهنشاهی در حقیقت قائم مقام بازرسی کل کشور است و قانونا مرجع برای دریافت کلیه شکایات از هرکس و هر طبقه و مقام است و قید يك چهارم شکایت در سطح يك مملکت سی میلیون نفری که حق و ناحق همه از یکدیگر شکایت دارند برای دادگستری امر مهمی تلقی نمیشود» این عین نوشته ایشان است.

— نمیدانم چرا لحظه‌ای نیندیشیده‌اند که اساسا چرا «سازمان بازرسی شاهنشاهی» قائم مقام «بازرسی کل کشور» شد که همه اعضای آن قضات عالی مقام بودند مگر جز این است که اگر بازرسی کل کشور وظیفه خود را انجام میداد نیازی به تشکیل «بازرسی شاهنشاهی» نبود !

— وقتی همه کس می‌بیند مردم از تشکیل بازرسی شاهنشاهی بسی خوشنود هستند و به موجد آن با خلوص نیت دعا میکنند اما همین مردم از گردش کار دادگستری ناراضی هستند و بوسیله بازرسان شاهنشاهی عدم رضایت خود را منعکس مینمایند باید بگوئیم «انشاءاله گربه است» باید بنویسیم این پدیده ها برای دادگستری امر مهمی تلقی نمیشود !! باید اعلام کنیم «دادگستری تافته جدا بافته» است هرکس دکتر حقوق نیست حق انتقاد ندارد !!

— به راستی قاضی گرامی وارجمند! بنظر حضراتان بچه سبب جرائم عادی که در اصل باید رسیدگی به آن در صلاحیت دادگاههای عمومی باشد یکی پس از دیگری با تجویز زعماء قوم از

جمله قضات عالی مقام و خیراندیش و مصلحت شناس با وضع قانون از صلاحیت رسیدگی دادگستری خارج و داخل صلاحیت دادگاههای نظامی میشود ؟ آیا جز این است که مردم به آن حد از رشد رسیده‌اند که استفاده از اتومبیل و هواپیمای «جت» را بر استفاده از «واگن اسبی» ترجیح می‌دهند هیچ فردی یافت نمیشود که خواهان عدم استفاده از اتومبیل یا هواپیمای با سرعت مافوق صوت با همه مخاطراتش باشد و استفاده از «واگن» را آن هم «اسبی» بر آن وسائل ترجیح دهد !

چرا اینطور است ؟ برای اینکه هنوز در دادگستری ما قضاتی یافت میشوند که در عسرتان. عسر موشکهای قاره پیما — عصر تسخیر فضا و رفتن به کره ماه مانند دوران حاج میرزا آقاسی فکر میکنند و نتیجه میگیرند در دادگستری ما اگر وزیر دادگستری این آب رفته را بمدد پشت کار و همتی که دارند به جوی باز گردانند (و) آب رفته شرکت قضات در مراسم سلام رسمی یکجا با کارمندان دولت است) دیگر دادگستری ما کوچکترین نقص ندارد اعتبارش کامل و حیثیت‌اش اعاده میشود.

— میگویند : اگر يك چهارم شکایات از دادگستری باشد قوه قضائیه آنرا مهم تلقی نمیکند در صورتی که «قوه قضائیه» به مفهوم واقعی چنان قوه‌ای است که وقتی حتی يك شکایت (تکرار میکنم يك شکایت) از نحوه انجام وظیفه‌اش شود چنان مهم تلقی میکند که همه فعالیت خود را روی رسیدگی به مورد شکایت تمرکز میدهد تا از اعتبار نیفتد !! نمیدانم چرا چنین میگویند و پندارشان چنان است !!

— آیا قوه قضائیه در سطح پائین‌تر از يك موسسه بانکی یا بازرگانی است ؟ آیا چنین موسساتی اگر در سال به حق یا ناحق مورد چند شکایت واقع شوند

موضوع را بی اهمیت تلقی میکنند اگر چنین کنند که اعلام ورشکستگی‌شان دلیل و مدرک نمیخواهد !!

— مینویسند : این سی میلیون نفر همه به حق و ناحق از یکدیگر شکایت دارند !! بیایید خود و خدا قضاوت کنید اگر ما قوه قضائیه به مفهوم واقعی داشتیم آیاممکن بود اجتماعی به حق و ناحق همه از یکدیگر شکایت کنند ؟ اصلا منطق برقراری قوه قضائیه مگر جز این است که کسی به ناحق مزاحم دیگری نشود در کشوری که قاضی‌اش گویند مردم به حق و ناحق از یکدیگر شکایت میکنند آیا این خود اقوی دلیل فلج بودن قوه قضائیه نیست !!

— نتیجه اینکه اگر کسی تصور کند دادگستری ما دچار ضعف و ناتوانی نیست اشتباه است و اگر کسی تصور کند دادگستری ما خالی از وجود قضات شریف و با وجدان است آن نیز اشتباه خواهد بود . اکثریت با قضات شرافتمند با وجدان است نهایت دلسرد و خموش و محافظه‌کار !!

— بسیاری از قضات شرافتمند گواه هستند که من چه در زمانی که شاغل بودم و چه پس از بازنشستگی گفتگوها با آن ذوات محترم داشته‌ام و همواره تحت تاثیر این مطلب بوده‌ام که چرا این آقایان محترم از مقام شامخ خود — از حیثیت و اعتبار و استقلال و آزادی عقیده و رای خود که همه را قانون عطاء کرده است استفاده نمیکنند و چرا همیشه بخصوص در مورد دعاوی که يك طرف آن زورمندان یا صاحبان زر هستند (که بسیاری از این اصطلاحات تعلیم گرفته از مکتب خواندنیهاست) چشم به راه دریافت نظریاتی از عالم غیبت هستند که غیبت نشینان همان طبقه‌ای میباشند که امروزه قاضی محترم مادر دفاع از دادگستری آنان را طبقه کارمند دولت نام میبرند .

— فکر میکنم دادگستری ما را قضات دادگستری باین روز انداخته‌اند

نویسندگان و مطبوعات

شاهنشاه - ضمن بیاناتی - هنگام معرفی دولت جدید، درباره‌ی نقش سازنده مطبوعات و نویسندگان چنین فرمودند «برای اینکه روزنامه‌های ایران يك نقش مسئول و سازنده داشته باشند گفتیم اطلاعات را روزنامه بدهند و بتوانند از این اطلاعات استفاده کنند - مقصود اینست که نویسندگان مطبوعات در آینده از برجسته‌ترین افراد مملکت و افرادی دنیا دیده باشند و مسائل را با علم و آگاهی مطرح کنند نه مثل منتقدین هنری ایران که تصور میکنند کربتیک یعنی بدگویی»

مطبوعات ایران در خلال ۱۰ سال اخیر از لحاظ (کمیت) پیشرفت چشم گیری !! داشته، تعداد صفحات روزنامه‌ها و مجلات افزایش پیدا کرده دو رنگ و سه رنگ و با چاپ عالی منتشر میشود ولی متأسفانه از لحاظ (کیفیت) نه تنها پیشرفتی نداشته بلکه تنزل و سیر قهقرائی کرده است. این سیر قهقرائی که مردم را از مطبوعات دور میکند و مخصوصاً طبقه جوان و تحصیلکرده را نمیتواند به خواندن مطبوعات تشویق نماید علل متعدد دارد که اهم آن ضعیف‌کادرنویسندگان مطبوعات است.

در مطبوعات باصطلاح (بزرگ) که دولت بعنوان مختلف کمکهای بیدریغ بآنها میکند خبرنگاران و نویسندگان مطلع، دنیا دیده بسیار کم و معدودند و بهمین جهت مطالب و اخبار و تفسیرها و مقالات آنها اغلب در سطح بسیار پائین و مضحك است.

خبرنگاران در باره‌ی آنچه می‌نویسند اغلب بی‌اطلاع و بی بصیرتند و هنوز خبرنگاران و نویسندگان حرفه‌ای تحصیلکرده و با اطلاع و خبرویت در مطبوعات کم یافت میشوند

گاهی در روزنامه‌های بزرگ مثلاً در اخبار قضائی مطالبی نوشته میشود که در دستگاه دادگستری حتی مامورین جزء بآن می‌خندند و تعجب میکنند از اینکه نویسندگان روزنامه‌های (بزرگ) حتی اصطلاحات قضائی را نمیدانند. ما هنوز در سطح بین‌المللی و حتی در سطح منطقه‌ای نویسندگان و خبرنگاران و مفسرین سرشناس نداریم

اشخاص تحصیلکرده - کاردان و دنیا دیده از پیوستن به کادرنویسندگان مطبوعات خودداری میکنند و معدودی هم که بمطبوعات راه یافته‌اند آنقدر با ناملایم مواجه هستند که نگفتنی است.

بسیاری از صاحبان و باصطلاح ارباب مطبوعات ایران تصور میکنند (ابتدال) موجب افزایش (تیراژ) میگردد در صورتیکه مهمترین علت کاهش تیراژ مطبوعات ما - که در مقام مقایسه با ترکیه و مصر تأسف‌آور است - همین (ابتدال) مطبوعات است.

باید - کادر نویسندگان مطبوعات از افراد برجسته دنیا دیده - تحصیل کرده و کاردان تشکیل شود تا همچنانکه شاهنشاه امر فرموده‌اند مطبوعات بتوانند نقش مسئول و سازنده‌ای داشته باشند. «صدای مردم»

و معتقدم اصلاح دادگستری جز با همت و قدرت اراده قضات دادگستری محال و ممتنع است آن چنان همت و قدرتی که اگر اشتباه نکنم در همین مجله خواندنیا چند سال قبل داستانی از نحوه انجام وظیفه یکی از دادستان‌های کل در زمان وزارت مرحوم داور درج شده بود به خلاصه اینکه:

- حکمی علیه شخص با نفوذی صادر میشود و زیروقت چه بسا بنا به مصالحی توصیه‌ای در این حدود که راهی برای معافیت محکوم از کیفر پیدا نمایند میکند دادستان کل (شادروان مرحوم میرزا رضاخان نائینی اگر اشتباه نکنم) ذیل پرونده مینویسند «مقام وزارت نفهمیده‌اند حکم اجراء شود»

- دادگستری ما از این نمونه قضات اعم از نسته و ایستاده بسیار داشته با این وصف حیف نیست یکی از قضات ما بنویسند آن هم در مجله خواندنیا که: «مقام وزارت به این امر مهم نیز مثل سایر امور عنایتی بفرمایند و»

- قاضی محترم دیگری بنویسند: «چه بهتر روزی خود قاضیان (منظور قضات) دراین واگن‌را ببینند و همه صومعه‌داران‌ره دیگر گیرند»

- چرا نباید این صومعه‌داران چون کوه در مقابل هر عامل نفوذ کننده‌ای در امر قضا بایستند و هر يك بجای اینکه در گوشه‌ای بنشینند منادی «حق و عدالت» باشند اگر تصور می‌-

کنند وقتی در راه انجام وظیفه جز خدا - قانون و عدالت را نسبت به هر کس در هر طبقه و مقام باشد رعایت نکنند و در مد نظر نداشته باشند به اصطلاح «ناشان آجر میشود» سخت در اشتباه هستند زیرا به فضل الهی امروز همه مقتضیات موجود و موانع مفقود است که دریغ است در چنین اوانی چراغ قوه قضائیه «سو» بزند بدون اینکه از نورش کسی بهره‌گیرد

اما دودش به چشم همه آزار رساند. از دادگستری و اصلاح آن دم زده‌ام - در خاتمه با همه این حرفها از این جهت است که زمانی گرفتار اگر گویند: صلابت قضاوت در دادگستری شده‌ام من هم که به نحو خیلی عجیبی خود داند این هم يك حرفی است.

دیگه این دل واسه مدل نمیشه دیگه دل مثل قدیم والهوشیدا نمیشه

از اول ماه هر کس از نقاط غیر خط کشی خیابان عبور کند خودش بگردن خودش میبازد
این آغاسی است که میاید و این سوسن است که میخواند
 وقتی که هنرپیشه هفتاد ساله ما بدون توجه بند را آب میدهد

ولباس زنانه بآنها می‌پوشانیم و آن وقت این مرد زن نما رل خودش را بازی میکرد.

حالا میرویم سرنتیجه‌گیری سن و سال حضرتی‌ایشان. در پاسخ سؤال اول میفرمایند من سی‌سال پیش‌برای اولین بار روی سن آمدم که میشود سال ۱۳۲۰ و خوب بیاد دارم و دارم که در آنموقع یعنی از سال ۱۳۲۰ به بعد بازی کردن زنان و دوشیزگان در تاترهای فرهنگی و غیر فرهنگی آزاد بود و هیچ مانع و رادعی در کار نبود پس جناب آقای محترم وقتی وارد صحنه تاتر شدند که بازی کردن زنان در تاتر گناه و معصیت و شاید هم جرم بشمار میرفته و این زمان (اگر نگوییم دوران قاجاریه) مصادف بوده تقریباً با سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۲ که باز اگر حساب کنیم در پنجاه سال پیش‌آقای محترم در موقع ورود و رود بصحنه تاتر

بیست‌سال داشته‌اند، در حال حاضر هفتاد سال دارند و بنده می‌خواستم خدمت دوست محترم جناب آقای نصرت‌الله محترم عرض کنم عزیز جان (وسمه عشوہ را زیاد میکند سن و سال را پالین نمی‌آورد) با صورت‌را دو تیغه کردن و ادوکلن زدن و شق‌ورق راه رفتن آدم هفتاد ساله پنجاه ساله نمیشود سرما را هم شیرہ نمال. البته بنده دختری ندارم که بخوام به عقد جنابعالی در آورم ولی می‌خواستم



جمعه گذشته برنامه شما و رادیو را گوش میدادم جناب آقای محترم که بعنوان مهمان هفته در برنامه شرکت کرده بود بعد از کمی خوش و بش با اجراکنندگان برنامه و تعریفی‌کی دو خاطره بامزه در پاسخ این سؤال که چند سال پیش وارد تاتر شدید؟ جواب دادند سی‌سال قبل که اگر فرض کنیم آقای محترم در هنگام ورود به صحنه تاتر بیست‌سال داشته‌اند طبق گفته خودشان آن پنجاه سال دارند ولی با جوابی که به سؤال دوم دادند معلوم شد سن و سال جناب محترم خیلی بیش از اینهاست که خودشان مدعی‌اند.

آقای تابش اجرا کننده برنامه از آقای محترم سؤال کرد اولین زنی که در تاتر با شما بازی کرد کی بود؟ آقای محترم بدون توجه به عواقب وخیم این سؤال و جواب گفتند وقتی مادر تاتر بازی میکردیم زن هنرپیشه وجود نداشت و بازی کردن زن را در تاتر نوعی هتک حرمت و حیثیت از طبقه نسوان میدانستند و آن را گناهی عظیم بشمار می‌آوردند روی این اصل ما از وجود مردها استفاده میکردیم باین عبارت که آنها را بزلو آرایش میکردیم

با این شماره مجله ماسی و دومین سال حیات مطبوعاتی خود را آغاز میکنند و با شماره بعد کارگاه نمدمالی دهمین سال زندگی خودش را. می‌خواستم برای شماره امروز مطلب بنویسم و خودم را برای برگزاری جشن کارگاه در شماره آینده آماده کنم ولی سردبیر موافقت نکرد و هر چه اصرار کردم حواسم پرت است و آمادگی برای نوشتن ندارم گفت نمیشود هر طور هست یکی دو صفحه راس و ریس کن.

این مقدمه را برای این عرض کردم که دل من و شما میخواهد نبوده علتش که دل من و شما میخواهد نبوده علتش همین بود که من خودم را برای شماره آینده آماده میکردم ولی نشد و مجبور شدم بنویسم و نوشته‌ای هم که از روی اجبار باشد معلوم است چه از آب در می‌آید بهر حال عذر می‌خواهم.

سن و سال آقا هم معلوم شد

بعد از حضرت استادی میرزا ابراهیم خان صہبا چشم به جمال جناب آقای نصرت‌الله محترم هنرمند سینما و تاتر ایران روشن. هر وقت از حضرت استادی بپرسید چند سال داری جواب میدهد انار چین امسال پا به سی و هفت سالگی می‌گذارم و دیگر نمیدانستم که جناب آقای محترم هم بهمین درد مبتلاست و در مورد سن و سال‌شان حساسیت دارند.

بیمارستان میسازد، سوسن خواننده برگزیده مردم دیشب دو مرتبه سرفه کرد که خدا شاهد است کشتند مارا از بس سوسن سوسن کردند، کار زندگی مان را زمین گذاشتیم ونان وآب از دهان می افتد ونام سوسن نمی افتد، اینکه از این چندی بعد خواننده جوانی ظهور کرد بنام آقای نعمت الله آغاسی که ایشان با استعداد خداداد و موهبتی که خداوند در حنجره شان بودیمه گذاشته بزودی در میان مردم گل کرد وشد خواننده برگزیده مردم ودر موقع خواندن تصنیف (آمنه آمنه) با گرفتن يك دستمال بدست وتکان دادن آن نهضت دستمال بدست ها را بوجود آوردند و دوباره شروع شد این آغاسی است که میخواند، این آغاسی است که میآید این آغاسی است که دستمال تکان میدهد آغاسی از دوران کودکی اش با شما سخن میگوید، آغاسی پلودوست ندارد آبگوشت دوست دارد آغاسی از درد کورک زیر بغلش باشما حرف میزند، آغاسی برای اطفال بی بضاعت مدرسه میسازد.

ويك سري ديگر از اين تعريف و تعارف ها كه طفلكي روح خودش از آنچه در باره اش مينويسند واز اونقل ميكند خبر ندارد.

دراينكه اين دو خواننده جائي در ميان مردم وصدای گرم وگيراي خوشي دارند شكي نيست ولي ديگر همه چيز ما كه آغاسي و سوسن نيست فكرو ذكرمان شده آغاسي و سوسن من نميدانم اين برنامه هاي تبليغاتي را چه كسي ميريزد كه يكمرتبه همه چيزمان ميشود يا گوگوش خانم يا سوسن خانم يا آقاي آغاسي، خداوند بوفيق خدمت بهمه عنايت فرمايد فعلا كه دور دور سوسن خانم ها و آغاسي هاست، تا كورشود هرآنكه نتواند ديد.

(نمیشه ، نمیشه) كه درميان مردم گل كرد و سوسن خانم شدند گل سرسيد جامعه هر مجله اي را كه ورق ميزديد مزين بود به يك عكس رنگي بزرگ روي جلد وده ها عكس و مطلب در داخل مجله.

سوسن با غمهاي تنهائي اش، سوسن از عشق ناكامش سخن ميگويد ، سوسن گريه ميكند ، سوسن شيون ميكند، سوسن دو باره عاشق شده سوسن بايك پولدار اصفهاني ازدواج ميكند، سوسن زكام شده، سوسن ديگر نميخواند، اين سوسن است كه ميخواند، سوسن با امريكا ميرود، سوسن حنجره اش را عمل ميكند سوسن براي بيماران بي بضاعت



اين آغاسي است كه ميآيد و دستمالش را تكان ميدهد (چه كار مهمي - رجوع شود بكارگاه)

بگويم كه آدم هاي بيكاري هم در گوشه وكنار پيدا ميشوند كه مته بخششاش بگذارند. حالا اگر سركار خانم فروزنده اربابي يا خانم ايران يا خانم پوران سن شان را كم بگويند و نخواهند از مرز سي سالگي هيچوقت عبور كنند حق دارند ولي شما ديگر چرا؟ حالا كج بنشين وراست بگو جناب آقاي محترم هفتاد سال داري يا بيشتر؟

از اين بس مصدوم خوش بگردن خودش ميباشد

در روزنامه ها خواندم كه از اول مهرماه مقررات جديد راهنمائي و رانندگي در مورد عابرين اجرا خواهد شد باين عبارت كه در دو خيابان سعدي و فردوسي چنانچه عابري از محل غير خطكشي عبور كند و عرض خيابان را طي كند اگر رفت زير اتوبوس يا ساير وسايل نقليه خوش بگردن خودش ميباشد و راننده بهيچوجه مقصر شناخته نميشود. اگر نتيجه اينكار رضاييت بخش بود اين قانون را در ساير خيابانهاي پايتخت هم بموقع اجرا ميگذارند و به عقیده بنده اين بهترين راه است براي جلوگیری از عبور پیاده روندگان از نقاط غیر خط کشی چون نرده وسط خیابان گذاشتید مردم از روی آن پریدند، جریمه شان کردید فایده نبخشید حالا محض امتحان و عبرت چند نفری را زیر ماشین بگذارید تا بقیه حساب کار خودشان را بکنند.

اين آغاسي است كه دستمال تكان ميدهد خدا كنند ما روزنامه نويس ها به چيزي يا كسي پيله كنيم ديگر ول كن معامله نيستيم.

بگفتيم و نيم دو سال قبل دختر خانمي بنام سوسن خانم يك دهن آواز خواند

تأسف دو جـانـبه

بر نادانی جوانان و عدم درك بزرگترها

در آزمایش زبان و تاریخ ادبیات فارسی سؤال شده بود. «چه کسی کتاب کلیله و دمنه را از زبان هندی به زبان عربی برگردانده است.» در پاسخ این سؤال دانشجویی که دارای ورقه ۵۲ است نوشت (ارستم بن سورا) و دانشجویی که دارای ورقه شماره ۶۵۹ است نوشته «ابو لولو».

در پاسخ یکی دیگر از سؤالات امتحانی که سؤال شده بود: «رودکی معاصر کدامیک از سلسله‌های پادشاهی ایران بوده است.» دانشجوی شماره ۲۸ پاسخ داد: «معاصر هخامنشیان» و دانشجوی شماره ۲۲۲ پاسخ داد: «کوروش کبیر».

در آزمایش اطلاعات عمومی سؤال شده بود: «سه نوع از آزادیهای را که در قانون اساسی و متمم آن پیش بینی شده است نام ببرید».

در پاسخ این سؤال دانشجوی شماره ۱۲۰۲ نوشت: «آزادی خود فروشی» دانشجوی شماره ۱۷۳۹ نوشت: «زنده ماندن» و دانشجوی شماره ۶ نوشت: «آزادی کشت خشکاش برای دولت» در آزمایش اطلاعات عمومی سؤال شده بود: «مرکز حکومتی آلمان غربی را نام ببرید» در پاسخ این سؤال دانشجوی شماره ۹۰۳ نوشت: «رئانبه» دانشجوی شماره‌های ۱۸۷ ، ۶۱۹ ، ۸۳ ، ۶۰ ، ۸۸۶ و ۱۱۳ نوشتند: «بکن» دانشجوی شماره ۹۲ نوشت: «اتللو» دانشجوی شماره ۵۰۳ نوشت: «ژاپن» دانشجوی شماره ۱۵۱۵ نوشت: «لندن» دانشجوی شماره ۱۰۹ نوشت: «حکومت نازی» و دانشجوی شماره ۱۶۶۶ نوشت «سایگون».

در آزمایش اطلاعات عمومی همچنین سؤال شده بود، «آخرین جنگ ناپلئون

در شماره اخیر روزنامه دنیا درباره نوع پرسش و پاسخ‌های داوطلبان کنکور ورود بدانشکده افسری شهربانی مطلبی بود که اگر اقتباس از نشریه دانشگاه پلیس نبود و آنها خود آنرا در يك جزوه ۲۹ صفحه‌ای جداگانه منتشر نکرده بودند ما هم مانند خیلی‌ها بعد از خواندن فلك متأسف میشدیم.

تأسف بر حال نسل جوانی که درراه اجرای برنامه آموزش ملی معلومات عومیش تا این پایه ناقص و غلط وبی‌مایه‌بار آمده است.

ولی تأسف توام با تعجب ما هم‌مانند خوانندگان هنگامی شروع میشود که دریابیم این جوابها عمدا بفلط نوشته‌شده و یا خدای تکرده از روی غرض رسوء نیت روی کاغذ آمده باشد.

البته در هر امتحانی از معلومات عمومی، همه ما ممکن است خیلی چیز های عادی را ندانیم و جوابهای نادرست و احيانا احمقانه بدهیم و این بسته بنوع سؤال و رشته‌ایست که داوطلب ذوق و استعداد و علاقه خود را در آن دیده و آنرا انتخاب کرده‌اند.

مثلا اگر طلبه‌ای که داوطلب ورود بدانشکده الهیات میباشد نداند فرمول شیمیائی آب چیست مهم نیست ولی اگر همان طلبه در جواب سؤال اینکه: خدا چندتا است؟ بنویسد: خداده‌تاست! آیا این جواب او بنظر شما فقط احمقانه میباشد یا مغرضانه هم هست؟

بطوریکه در این نوشته خواهید دید دانشجوی شماره ۱۲۰۲ در پاسخ پرسش اینکه: سه نوع از آزادیهای که در قانون اساسی و متمم آن برای مردم ایران پیش‌بینی شده نام ببرید؟ نوشته‌است: آزادی خود فروشی!! و دانشجوی شماره ۱۷۳۹ نوشته است: «آزادی زنده ماندن!!» و بالاخره دانشجوی داوطلب دیگری بشماره ۶ نوشته است: «آزادی کشت خشکاش آنهم برای دولت!!»

نمیدانیم با این توضیحات و بعد از مطالعه بقیه جوابها بما حق میدهید فکر کنیم داوطلبان با این جوابها دستگاه پلیس را بدون اینکه خودشان بدانند دست انداخته‌اند یا نه، و اگر نه پس چگونه آنها را توجیه مینمائید؟ اینهم از آن مسائل و موضوعاتی است که اگر در سایه تفکیک قوا که موضوع سرمقاله امروز ماست مطبوعات نتوانند آنها را منعکس و از آن انتقاد کنند، و ذهن اولیای امور را روشن نکنند چه کسی، چه وقت، و چگونه اینکار را خواهد کرد.

اینک این شما و اینهم بقیه پرسش‌ها و پاسخ‌ها بنقل از روزنامه دنیا

تصحیح اوراق داوطلبان امسال ورود به دانشکده افسری شهربانی خالی از لطف نیست، زیرا بعضی از آنها در قبال پرسشهای امتحانی، مبادرت به تصحیح اوراق داوطلبان امسال ورود کرده بودند که اظهر لحاظ قابل‌شیدن و خواندن بوده وما ذیلا نمونه‌هایی از آنها در اینجا می‌آوریم.

تهران مبتلا به سرطان است!

چرا زمین بازی و زمینخواری رایج میشود و چگونه این میکروب سرطان را اقتصاد مملکت را فلج میکند!
راه مبارزه با بیماری زمینخواری و زمین بازی چیست؟

ای انسان اگر زمین را شیارنکنی و در آن تخم نکاری زمین بر تو
تقرین خواهد کرد و بر در بیگانگان خواهی ایستاد.

(از تشت)

سرمایه‌اش گردنی کلفت و گوشه میدانی و چیزهای دیگر و میلیون میلیون سود - سودی که حقا باید نصیب همان روستائی زحمتکش ده نشین باشد؟! زمین از آن جهت توفیده که می‌بیند فرزندان عزیز او را که همان درختها و گل و گیاه باشد بی‌دریغ می‌برند و به خاک می‌افکنند و جایش خست و گل می‌نهند؟! زمین از آن جهت در رنج است که می‌بیند مردم

در شهری بنام تهران گرد آمده‌اند و از ده نفر يك نفر کارزایا میکند و نه نفر دیگر ول می‌چرخند و از دسترنج آن يك تن زندگی میکنند؟! زمین از این بخشش آمده است که می‌بیند آنکه زمستان و تابستان بکار کشت است و رنج میبرد و میکارد و می‌دروود از دسترنجش فقط او را کمی نصیب و بهره است و سود از آن آنکس است که در «میدان» است و

نمیدانم مردم ما چه گناهی کرده‌اند که زمین آنها را تقرین کرده است؟! آیا علت آنست که مردم ما روستاها و کار کت و زرع و شخم و تخم را رها میکنند و رو به شهرها می‌آورند و به کار دلالتی و این کلاه و آن کلاه کردن می‌پردازند؟ آیا علت آنست که درحالیکه تا چشم کار میکند زمین در سرزمین ما بایر افتاده سه میاپون و نیم نفر

قشقائی و ایل بختیاری و دانشجوی شماره ۲۱۶ نوشت «هرمز، خارک، قشم می‌کون».

در پاسخ این سؤال که «ایحضرت رضاشاه کبیر در چه تاریخی تاجگذاری کردند» دانشجوی شماره ۶۳۹ نوشت: (در سال ۱۲۱۲).

در آزمایش اطلاعات عمومی سؤال شده بود: «ه کشور از کشورهای مشترک المنافع انگلیس را نام ببرید» در پاسخ این سؤال دانشجوی شماره ۵۴۶ نوشت «اهاوز - آبادان - آغا جاری مسجد سلیمان - کرمانشاه».

در پاسخ سؤال «کشورهای هم‌مرز زمینی با کشور شاهنشاهی ایران را بنویسید» دانشجوی شماره ۱۱۸۱ نوشت «انگلستان - آمریکا - فرانسه»

دانشگاه پلیس کلیه پاسخهای عجیب و غریب داوطلبان ورود به دانشکده افسری را جمع‌آوری و آنها را در يك جزوه ۲۹ صفحه‌ای منتشر کرده است.

دیگر چیست».

دانشجوی شماره ۱۰۸۰ پاسخ داد، قانون اساسی هر ۴ سال عوض میشود و دانشجوی شماره ۱۶۴۶ نوشت «قانون اساسی نوشنی است، ولی قوانین دیگر شفاها اجرا میشود».

در پاسخ این سؤال که «اعضای دائمی شورای امنیت کدام کشورها هستند؟» دانشجوی شماره ۲۴۵ نوشت «شهربانی و ژاندارمری».

یکی دیگر از سئوالات اطلاعات عمومی به این شرح بود: «چهار شیخ نشین از شیخ نشینهای خلیج فارس را نام ببرید» در پاسخ سؤال مذکور دانشجوی شماره ۵۲۲ نوشت «فاشیسم، فنودالیسم، دژی» دانشجوی شماره ۱۱۸۶ نوشت «دک، درنک»، دانشجوی شماره ۸۶۱ نوشت «شیخ احمد، شیخ موسی، شیخ اسعد، شیخ مرتضی، شیخ عیسی، شیخ اصغر، شیخ اکبر، شیخ اجل» دانشجوی شماره ۳۷ نوشت «ایل

بنابارت که موجب شکست و تبعید او به سنت‌هین شد» چه نام داشت.

دانشجوی شماره ۱۲۷۵ پاسخ داد «جنگ ناپلئون با هیتلر» دانشجویان شماره‌های ۱۵۱۶ و ۴۱ نوشتند «جنگ صلیبی» و عده‌ای نیز جنگ‌های توکم‌چای، چالدران، جنگ جهانی دوم، ورسای، جنگ اسپارت و جنگ باروس را نام بردند.

در آزمایش اطلاعات عمومی همچنین سؤال شده بود، «چهار پادشاه از پادشاهان سلسله صفویه را نام ببرید» دانشجوی شماره ۹۴۶ در پاسخ سؤال فوق نوشت «اسرائیل، میکائیل» دانشجوی شماره ۶۲۸ نوشت «رضا شاه کبیر»، دانشجوی شماره ۹۱۷ نوشت «ابوعلی سینا، نادرشاه، صفی علیشاه» و دانشجوی شماره ۲۸۱ نوشت «شاه نعمت‌الله ولی».

یکی دیگر از سئوالات به این شرح بود: «فرق قانون اساسی با قوانین

میتواند ارزش پولش را تثبیت کند و هم بابت اجاره‌ای که میگیرد درآمدی بدست آورد، بنابراین در شرایط اقتصادی که بین عرضه و تقاضا فاصله باشد و پول وسیله مطمئنی برای بکار افتادن و کسب درآمد پیدا نکند، زمین از صورت محل استقرار انسانها و ساختن شهر و خانه خارج میشود و جنبه يك كالای پر سود و بازرگانی را پیدا میکند. همین وضعی که امروز در تهران وجود دارد که بیشتر مردم زمین را برای رفع نیازمندی خانه نمیخرند بلکه قصد آنها با اصطلاح خواباندن زمین و بردن سود است که به همین میگویند نفرین زمین - زمین بجای اینکه یا محل کشت و زرع و یا جای ساختن مسکن باشد تبدیل به كالای بازرگانی میشود که در اینصورت همه ضابطه های معمولی اقتصادی بهم میریزد و بیشتر پولها بسوی زمین سرازیر میشود و آدمها و شهرها بیمار میگردند.

شهرها اول گرفتار بیماری سرطان میشوند که هر گوشه آن بی رویه بزرگ میشود و رشد میکند و بعد بیماری پستی که در خیابان تخت جمشید و تخت طاوس در کنار آن ساختمانهای زیبا زمینهای بایر پر از زباله و کثافت و بوی گند گسترده است که همان بیماری پستی شهر است. سرطان و پستی شهری درست همان آثاری را در شهرها بوجود میآورد که این دو بیماری در بدن انسان. وقتی يك سر شهر به دامنه های البرز کشیده شد و يك سرش به وسط جاده قزوین و ساوه و دماوند رسید دیگر رفت و آمد و برق و آب و خواربار و وسائل آسایش همگانی وضعش معلوم است. و پستی شهر هم که احتیاج به توضیح ندارد، پنجره خانه خود را باز کنید و زمین محصور همسایه را ببینید تا چشمتان از دیدن

صاحبان ثروتهای بیکران کاری و بحثی نیست.

بالا بودن بهای زمین در ایران از چیست؟ و چرا هر اقدامی که برای مبارزه با این طاعون اقتصادی شده بجائی نرسیده و نمیرسد؟ که در پاسخ باید گفت که افزایش بهای زمین ناشی از همان ماهیت نفرین زمین است. عرضه کالا و محصول در کشور ما بعلت کم کاری مردم ما کم است و تقاضا بسیار، در نتیجه بین عرضه و تقاضا فاصله می افتد و قیمت محصول بالا میرود. بالا رفتن قیمت کالای یعنی کاهش ارزش پول. وقتی گفته میشود قیمتها ده درصد بالا رفته معنی دیگرش آنست که ارزش پول ۱۰ درصد کاهش یافته است. هنگام کاهش ارزش پول شخص پولدار به چه فکری می افتد؟ به این فکر که ارزش پول خود را تثبیت کند. یعنی کاری کند که بوسیله ای ارزش صد هزار تومان را تثبیت کند که سال آینده صد هزار تومان ارزشش همان صد هزار تومان باشد که برای این منظور شخص پولدار میتواند وسائلی تهیه کند که برخلاف کالا دارای ارزش ثابت باشد که بهترین وسیله ها در درجه اول طلاست، ولی چون مقدار طلا و داد و ستد آن محدود است شخص پولدار نمیتواند تمام پولش را صرف خرید طلا کند و بنابراین به فکر دست یافتن بوسائل دیگر از قبیل ارزهای معتبر چون مارك و دلار می افتد که تهیه این وسائل نیز به آسانی برای همگان فراهم نیست. راه دیگر رفتن به بورس و خرید سهام معتبر است که آن نیز در کشور ما بسیار ناچیز است. بنابراین برای تثبیت پول يك وسیله بسیار خوب باقی میماند و آن زمین و ساختمان است. اگر شخص پولدار پانصد هزار تومان پولش را زمین بخرد و با آن خانه بسازد هم

مابجای اینکه دل او را بشکافند و گنجینه های گرانرش را که بصورت فلزهای کانی است برآورند و بگدازند و با آن شادمانه بسر برند، همایش در فکر سوداگریند - همان کاری که زایش و رویشی در آن نیست، فقط کالائی از اینجا بآنجا میرود و از این دست به آن دست میشود و این جابجائی همراه با چه مقدار دروغ و سوگند و ریا و دغلکاری است خدا میداند! راستی پیشینیان ما حق نداشتند از بازرگانی و سوداگری به خاطر همراه بودن با دروغ و بگرداندن و بسوی کشت و شخم و تخم که در آن جز درستی و کار مایه دیگری در کار نیست رو کنند؟

بهر حال ما هر چه کاری کرده ایم زمین بر ما خشم گرفته و ما رانفرین کرده است و چگونه نفرین کرده همینگونه که امروز می بینیم - زمین بهایش را بالا برده و همه پایه های زندگی اقتصادی ما را بهم ریخته است و این سخت ترین شکل نفرین زمین است.

در کشور ما بخصوص در مقایسه با کشورهای اروپائی با آن زمین کم و جمعیت فزنده قیمت زمین سرسام آور است. زمین متوسط و پانامرغوب امروزه دیگر از متری چهارصد و پانصد تومان کمتر نیست که باین حساب اگر شما بخواهید يك خانه چهارصد متری داشته باشید باید فقط دویست هزار تومان بابت زمینی بدهید و معلوم است در کشوری که درآمد سه هزار تومان در ماه درآمد بسیار خوب و در سطح بالائی است تهیه دویست مارك و دلار می افتد که تهیه این وسائل چه روزگار مردم می آورد!

در اینجا باز تکرار میکنم که هر جا سخن از درآمد و مردم به میان می آید سطح متوسط درآمد منظور است و با

آنهمه زباله و قوطی و جعبه خالی و کثافت سیاهی برود.

در جائی که زمین کالای بازرگانی نیست و فقط به مصرف ساختن خانه و خیابان میرسد این دوییماری بوجود نمیآید و شهر میشود مانند شهر پاریس، ژنو، برن، فلورانس که در مقایسه با تهران محدوده و مساحتش کمتر است ولی همان جمعیت تهران را با همه وسائل تامین آسایش در خود جای میدهد و زیبایی و شکوه و پاکیزگی هم از سر و روی شهر میبارد.

و اما معالجه سرطان و پیسی شهر، برای این بیماری ها که از سالها پیش تهران را فرا گرفته و آنرا به این روز انداخته است دواهای زیادی پیشنهاد شده و به بیمار خورانده شده است که نه تنها درمانی حاصل نشده بلکه درد هم شدیدتر شده است که علت آن بوده است که میکرب بیماری تشخیص نشده است میکرب بیماری سرطان و پیسی شهری همان زمینخواری و زمین بازی است ولی این میکرب نیست بلکه تب است، میکرب همان مطلبی است که گفتم:

سرگردان بودن پول و نبودن راهی برای تثبیت و بکار انداختن آن. اروپائی وقتی پول پیدا کرد بلافاصله به بورس مراجعه میکند و سهم میخرد که معنی اش اینست که یک خانم خانه دار یک معلم، یک نویسنده، یک... که به هیچوجه در کار تولید و اقتصاد نیست با خریده همان سهام در کار و سود فلان کمپانی ذوب آهن و ماشین سازی شریک میشود و آخر سال به شرکت میرود و سودش را دریافت میکند. ولی در ایران این وسیله نیست و وقتی نبود پول در دست مردم سرگردان میماند که یا صرف خرید خرت و خورت و آت و آشغال خارجی میشود و یا اگر دارنده پول اهل معامله و کسب درآمد باشد به زمین رو میکند.

بنابراین اگر ما خواسته باشیم با تب زمینخواری و سرطان و پیسی شهرها مبارزه کنیم باید میکرب را از بین ببریم یعنی به سرگردانی پولها پایان بدهیم که آنهم از طریق توسعه بورس و شرکتهای سهامی میسر است.

اما بورس و شرکتهای سهامی - این دو اصطلاح از آن حرفهایی است که گفتنش خیالی راحت است و بکار بستنش خیلی مشکل. شرکت سهامی در جائی تشکیل میشود که اطمینان و اعتماد بین مردم باشد و اعتماد و اطمینان وقتی بین مردم ایجاد میشود که قانون و تشکیلات قضائی و اداری درست باشد و این تشکیلات وقتی درست کار میکند که خلق و خو و ساختمان روانی مردم درست باشد و چون در کشور ما وضع همه اینها بر همگان روشن است بورس و شرکت سهامی رونق نخواهد گرفت. دلیلش آنست که در سه سال اخیر در برابر ۹۷ شرکت غیر سهامی که تشکیل شده فقط ۳ شرکت سهامی عام تشکیل گردیده که آنهم باز شرکت سهامی به معنای واقعی نبوده و بلکه نوعی شرکت خانوادگی بوده است.

و اما باز راه چاره. راه چاره و راه حل مشکل شرکت سهامی و بورس در ایران اینست که دولت قسمتی از سازمانها و برنامههای اقتصادی خود را از صورت شرکت دولتی به صورت شرکت دولتی - خصوصی درآورد که هم از این راه هزینه اش بابت این کارها پائین بیاید و هم مردم بعلت اعتمادی که به دولت دارند و این موضوع در خرید اوراق قرضه آشکار شد پول خود را بجای خرید زمین صرف خرید سهام شرکتهای دولتی بکنند و در سود شرکتهای سهامی کردند. این کار علاوه بر مبارزه با میکرب زمینخواری و زمین بازی از تلف شدن پولهای خرد مردم جلوگیری کرده و از پساندازهای کوچک وراکد سرمایههای کلان درست

میکند که با سرمایه کلان میتوان کار کلان کرد. و اما فایده مهم دیگر این شرکتهای همان است که گفتم - زمین دیگر تنها وسیله تثبیت پول نمیشود و بلکه راه دیگری برای تثبیت و بکار افتادن پول که همان بورس سهام باشد پیدا میشود و با پیش آمدن ارزش وسیلهای و قیمت زمین اقتصاد عمومی و اقتصاد خانواده از زیر بار و فشار هزینه سنگین خانه خارج میشود و از همه مهمتر زمین نفرین خودش را پس میگیرد. چگونه؟ اگر به گفته زرتشت پیامبر دقت کنیم می بینیم وقتی زمین نفرین میکند که ما دست از شخم و تخم زمین بکشیم. وقتی ما شرکت سهامی درست کردیم و بوسیله آن سرمایه های کوچک را گردآوری کردیم و با آنها سرمایه های بزرگ ساختم سراغ زمینهای بکر و بایر میرویم و با کندن جاده و قنات و بستن سد و خرید گردونه تخم (تراکتور) زمین را شیار میکنیم که بمحض اینکه اینکار را کردیم چهره بکر و بایر و عبوس زمین با خنده های شخم شکفته میشود و نفرین زمین پایان می یابد و دیگر کشور ما با این زمینهای وسیع مجبور نمیشود میوه را از جائی و پنیر از کشوری و گندم از سرزمینی دیگر وارد کند و بنابراین نفرین دیگر زمین که «بر درییگانگان خواهی ایستاد.» نیز پایان می یابد این بود بحثی که درباره قیمت ها و اقتصاد خانواده در ایران و چون در یک جای مقاله گفتم که تمام این مسائل مربوط به سازمانهای اداری و قضائی میشود و سازمان اداری و قضائی نیز مربوط به خلق و خو و ساختمان روانی مردم است از این جهت بحث قیمت ها را در اینجا پایان میدهم و بحث دیگر را که ساختمان روانی است در شماره های بعد آغاز میکنیم.

چند نامه از سلطان احمد شاه قاجار به رئیس الوزراء میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا

استعفاء کرد و مجلس بار دیگر بمشیرالدوله رای داد که مشیرالدوله به علتی که خواهیم گفت ریاست وزرائی را نپذیرفت.

از سلطان احمد شاه، نسبت بدیگر پادشاهان قاجاریه دستخط و نوشته کم در دست است و اگر هم باشد به نشر آن اقدام کرده‌اند.

سه نامه چاپ نشده که به دستخط سلطان احمد شاه میباشد و به مشیرالدوله پیرنیا در فاصله ۵ روز، در روزهای:

۹ - رمضان ۱۲۲۳ مطابق ۳۰ سرطان

(تیرماه) ۱۲۹۴ شمسی،

۱۲ - رمضان ۱۲۲۳،

۱۳ - رمضان ۱۲۲۳ هجری نوشته

شده‌است، مربوط به آن روزهایی

است که عین‌الدوله از ریاست وزراء

استعفاء کرده و سلطان احمد شاه در

نظر دارد که مشیرالدوله را مامور

تشکیل کابینه نماید. برای اینکه علت

نگارش سه نامه مذکور روشن گردد

دربار به شرح چگونگی آن میپردازیم:

پس از استعفاء عین‌الدوله مجلس

یکی از نیکنامانیکه در دوران حساس سلطنت احمد شاه بوزارت رسید و همواره از او در تاریخ کشور ما به نیکی یاد میشود مرحوم میرزا حسن خان

مشیرالدوله پیرنیا (۱) (مؤلف تاریخ ایران باستان) است. این مرد شریف و وطن پرست در چند دوره حساس عهده‌دار

ریاست وزراء شد و امور کشور را بخوبی اداره کرد. مشیرالدوله نه تنها

مورد اعتماد و احترام احمد شاه بود بلکه مردم ایران و نیز آنان که با سیاست کشور ما آشنائی داشتند با

احترامی خاص در او نگاه میکردند.

مشیرالدوله برای نخستین بار در ربیع

الثانی ۱۲۲۳ هجری بر ریاست وزراء بر

گزیده شد و پس از دوماه استعفاء کرد.

پس از او قرار بود میرزا جواد خان سعد

الدوله تشکیل کابینه بدهد که با

مخالفت مجلس روبرو شد و عین‌الدوله

(عبدالمجید میرزا) عهده‌دار ریاست

وزراء گردید.

عین‌الدوله پس از چندی بعلمت

استیضاحی (۲) که از فرمانفرما وزیر داخله

کابینه او شد، از ریاست وزراء

دوران سلطنت سلطان احمد شاه آخرین پادشاه سلسله قاجاریه یکی از دوره‌های حساس چند قرن اخیر کشور ما است. احمد شاه بیش از ۱۲ سال نداشت که پدرش (محمد علی شاه) را از سلطنت خلع کردند و او را بجای پدر گماردند.

احمد شاه ۱۷ سال بر این کشور سلطنت کرد در ۵ سال اول سلطنت او، امور کشور زیر نظر نایب السلطنه اداره میشد. تا اینکه بسن قانونی رسید

و در شعبان ۱۲۲۲ تاج‌گذاری کرد. و ۱۲ سال بقیه عمر سلطنت، شخصاً در امور کشور دخالت، مستقیم داشت.

در دوران سلطنت این پادشاه کشور ما دچار کشمکشهای چند جانبه بود. احمد شاه خود در سنی نبود که بتواند

مشکلات دامنه‌دار کشور را بر طرف سازد. هر روز دولتی می‌آمد و دولتی میرفت. بناچار هر روز در برابر يك

سیاست و يك نظر تازه قرار میگرفت. از وزرائیکه در دوران سلطنت او

بر سر کار آمدند بعضی برای خود بدنامی و بعضی نیکنامی بجای گذاردند.

۱ - میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا (متولد ۱۲۵۲ سمسی و متوفی ۱۲۲۴ شمسی) فرزند میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی صدراعظم مظفرالدین شاه، برای اطلاع از شرح زندگی خانواده مشیرالدوله مراجعه کنید به کتاب تلاش آزادی تألیف دکتر باستانی پاریزی.

۲ - برای اطلاع از شرح و چگونگی استیضاح از فرمانفرما رجوع شود به روزنامه نوبهار سال چهارم شماره ۱۹-۵۴ شعبان ۱۲۲۳ ه. ق.

بریاست وزرائی مشیرالدوله رای داد آقای مورخ الدوله سپهر در این باره مینویسد:

«چهارشنبه ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۵ (مطابق ۸ رمضان ۱۳۳۳ هجری) بعد از افطار جلسه خصوصی در بهارستان منعقد بود، تلفنی از طرف شاه به موتمن - الملك رئیس مجلس رسید مبنی بر اینکه استعفای عین الدوله پذیرفته شده و دیگر عودت نخواهد کرد. باید هر چه زودتر تمایلات و کلا نسبت به رئیس الوزراء جدید معلوم شود. بلافاصله فراکسیونهای مجتمع و پس از تبادل افکار به اتفاق تام به رئیس الوزرائی مشیرالدوله رای دادند و قرار شد عده ای از نمایندگان او را ملاقات و تقاضا کنند بفوریت اقدام بتشکیل کابینه نماید.» (۳)

در روز ۵شنبه ۹ رمضان ۱۳۳۳ هجری مطابق ۲۲ ژوئیه ۱۹۱۵ سلطان احمدشاه نامه زیر را به مشیرالدوله می نویسد:

«سلطان احمدشاه قاجار (۱۳۳۳ هجری)»

قصر صاحبقرانیه ۹ - رمضان
جناب مشیرالدوله انشالله احوال شما خوب است. چندی است که هیچ بحضور ما شرفیاب نشده اید. امروز شش و نیم بعد از ظهر بیائید اینجا. «امضاء»

آقای مورخ الدوله سپهر مینویسد: «غروب پنجشنبه ۲۲ ژوئیه (مطابق ۹ - رمضان ۱۳۳۳) میرزا محمدصادق طباطبائی و شاهزاده سلیمان میرزا بملاقات مشیرالدوله در رستم آباد شمیران رفتند و اظهار داشتند که اتفاق آراء مجلس با ریاست وزرائی شما موافقت کرده است. مشیرالدوله

در جواب گفت: بهتر است مجلس سیاست خارجی خود را معین کند تا من از روی همان سیاست اعضاء کابینه را تعیین نمایم آیا مقصود تعقیب، بیطرفی حقیقی است مثل کابینه سابق من و کابینه مستوفی الممالک یا بیطرفی متمایل به روس وانگلیس مثل کابینه عین الدوله... بعد از افطار اعلیحضرت مشیرالدوله را بقصر صاحبقرانیه احضار کرد و ریاست وزراء را به او تکلیف نمود. مشیرالدوله برای جواب قطعی دو روز مهلت خواست.» (۴)

از متن دومین نامه سلطان احمد شاه به مشیرالدوله چنین پیداست که در ملاقات قبلی که میان سلطان احمد شاه و مشیرالدوله روی داده است احمد شاه باو دستور داده که بمجلس برود و راجع به تشکیل کابینه با وکلا مذاکره نماید که متن نامه چنین است:

«سلطان احمدشاه قاجار (۱۳۳۳)»

قصر صاحبقرانیه ۱۲ - رمضان
جناب مشیرالدوله نمیدانم دیشب رفتید مجلس یا نه و اگر رفتید نتیجه چه شد با شما چه گفتگو کردند. مختصر حرفهای خودتان را برای من بنویسید و بفرستید - امشب هم بعد از افطار خودتان بیائید اینجا. «امضاء»
از متن سومین نامه سلطان احمدشاه که به مشیرالدوله نوشته و در زیر می آید؛ چنین پیداست که مشیرالدوله در قبول ریاست وزراء نامه ای به احمد شاه نوشته مبنی بر اینکه اگر مستوفی الممالک و عین الدوله عضویت کابینه او را بپذیرند او ریاست وزراء را خواهد پذیرفت. مورخ الدوله سپهر نیز در این باره می نویسد:

«شنبه ۲۴ ژوئیه ۱۹۱۵ (۱۱ - رمضان ۱۳۳۳) ساعت ۵ بعد از ظهر پرنس روئیس (۵) بدیدن مشیرالدوله در رستم آباد رفت. مشیرالدوله گفت خیال دارد يك کابینه مختلطی تشکیل دهد، که در آن مستوفی الممالک و عین الدوله و مستشارالدوله عضویت داشته باشند.» (۶)

سومین نامه ای که سلطان احمدشاه در این باره به مشیرالدوله نوشته که نقل قول مورخ الدوله را تایید می کند چنین است:

«سلطان احمدشاه قاجار (۱۳۳۳)»

«قصر صاحبقرانیه - ۱۳ - رمضان»
«جناب مشیرالدوله! عریضه شما رسید، همانطور که نوشته بودید که هر دو آنها را پیش خودم احضار کنم به نظر من هم بهتر است ولی در هر صورت همینقدر هر طوری هست بمن اطلاع بدهید به بینم مذاکرات با وکلا بالاخره به کجا منتهی شد. آنوقت فوراً من هر دوی آنها را یعنی مستوفی الممالک و عین الدوله را می خواهم و مذاکره می کنم.»

«امضاء»

از متن سومین نامه احمد شاه و نقل قول مورخ الدوله سپهر از پرنس روئیس معلوم میشود که مشیرالدوله قبول ریاست وزراء را مبنی بر این دانسته که مستوفی و عین الدوله عضویت کابینه او را بپذیرند.

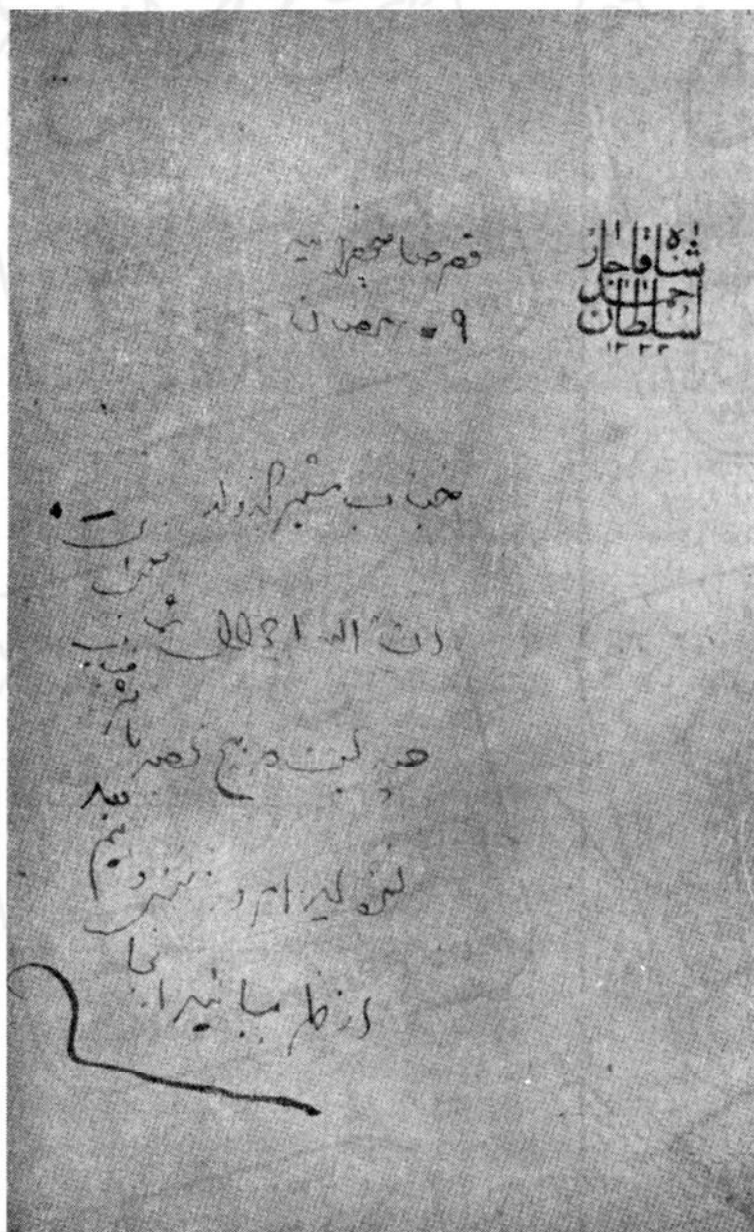
ظاهراً مستوفی الممالک در آغاز عضویت کابینه را نپذیرفته بوده و مورخ الدوله سپهر راجع به پذیرفتن مستوفی عضویت کابینه مشیرالدوله را می نویسد:

در «۲۴ ژوئیه ۱۹۱۵ (۱۱ - رمضان ۱۳۳۳) ... بعد از غروب عده ای از

۳ - ایران در جنگ بزرگ تالیف مورخ الدوله سپهر (چاپ ۱۳۳۶) ص ۱۷۷ - ۱۷۸

۴ - ایران در جنگ بزرگ، تالیف مورخ الدوله سپهر (چاپ سال ۱۳۳۶) ص ۱۸۸

۵ - وزیر مختار دولت آلمان ۶ - ایران در جنگ بزرگ تالیف مورخ الدوله سپهر چاپ ۱۳۳۶ ص ۱۸۸



اولین نامه سلطان احمدشاه قاجار به میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا

در مجلس، علنی اظهار داشت که از طرف اعلیحضرت ریاست وزراء به من محول شده و در سه چهار روز آینده کابینه خود را معرفی مینمایم. (۱۰) این بود شرح چگونگی سه نامه

وزرای سابق و نمایندگان مجلس و آزادیخواهان در منزل مشارالسلطنه در «دزاشوب» جمع بودند حاجی محتشم السلطنه از من پرسید آیا اطلاع دارید که مشیرالدوله ریاست وزراء را قبول خواهد کرد یا خیر؟ جواب دادم قبول مینماید بشرط اینکه مستوفی الممالك يك پرتغوی وزارت را اختیار کند. گفت به نظر من این شرط تعلیق بر محال است. زیرا مستوفی الممالك که از هر حیث مقامش بالاتر است چگونه عضویت کابینه مشیرالدوله را خواهد پذیرفت... (۷) بعد از افطار جلسه غیر رسمی در پارلمان منعقد شد و چهارده نفر از فراکسیونها انتخاب شدند که بروند و از مشیرالدوله خواهش کنند که در تشکیل کابینه تسریع نماید (۸) بهر حال مشیرالدوله در پذیرفتن ریاست وزراء امروز و فردا کرد، تا اینکه «روز شنبه ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۵ (۱۴ - رمضان ۱۳۳۳) هیاتی از وکلا نزد مستوفی الممالك به ونگ رفته و هیئت دیگری در مجیدیه شاهزاده عینالدوله را ملاقات و اصرار نمودند هر دو داخل کابینه مشیرالدوله شوند و قرار شد هر سه نفر یعنی مشیرالدوله و مستوفی الممالك و عینالدوله صاحبقرانیه حضور شاه شرفیاب شده در آنجا تکلیف کابینه را معین کنند. در مراجعت مشیرالدوله مراسله‌ای به موتمن الملك رئیس مجلس نوشت که در جلسه خصوصی قرائت شد مبنی بر اینکه از ریاست وزراء استعفاء دارم ولی حاضریم در کابینه‌ایکه مستوفی الممالك تشکیل دهد عضویت اختیار نمایم.» بالاخره مشیرالدوله ریاست وزراء را نپذیرفت و در روز «چهارشنبه چهارم اوت ۱۹۱۵ مستوفی الممالك

۸ - همان کتاب ص ۱۸۹

۷ - ایران در جنگ بزرگ تألیف مورخ الدوله سپهر ص ۱۸۸ - ۱۸۹

۱۰ - همان کتاب ص ۱۹۳

۹ - همان کتاب ص ۱۹۰

شاه اسماعیل صفوی

از زندان استخر تا تخت سلطنت

سرگذشتی که از این شماره به‌نظر خوانندگان میرسد شرح زندگی‌شاه اسماعیل صفوی پادشاه بزرگ ایران است که خیلی حق برگردن مردم این کشور دارد زیرا او بود که برای اولین بار بعد از حمله اعراب بایران این کشور را دارای وحدت کرد و ملیت ایرانیان را مسجل نمود و سلطنت ایران بدست او از ترکمانان (آق‌قویونلو) بیک دودمان ایرانی منتقل گردید ، ماخذ اصلی ما برای نوشتن این سرگذشت ، تاریخ شاه اسماعیل صفوی تألیف (جیمز - داون) انگلیسی است اما از ماخذهای دیگر هم استفاده میکنیم تا این که شرح زندگی بنیان‌گذار سلسله صفوی ، یک تاریخ خشک و بدون تنوع نباشد و هر ماخذ که مورد استفاده قرار میگیرد در متن سرگذشت ذکر میشود و گرچه راجع به شاه اسماعیل صفوی چند تاریخ بزبان فارسی نوشته و منتشر شده ولی آن تواریخ طوری نیست که بتوان به‌نظر خوانندگان مجله رسانید اما سرگذشتی که این نویسنده انگلیسی نوشته با آنچه به آن افزوده میشود دارای سبکی است که خوانندگان محترم مجله خواندنیا میتوانند آن را بخوانند.

استخر را بالای آن ساخته بودند بگذرد و از آن قلعه دوچار حیرت نشود.

در سال ۱۵۲۶ میلادی (مطابق با سال ۹۰۴ هجری) که آغاز سرگذشت ما میباشد آن قلعه ، در حوزه سلطنت ملک منصور سلطان پولپرست فارس بود و یک زندان دولتی بشمار میآمد و به اصطلاح امروزی محبوسین سیاسی را در آن زندان حبس میکردند.

قلعه استخر از هیچ طرف جز از طرف جنوب ، از راهی به شکل پلکان پائین راه نداشت و کسانی که در آن قلعه محبوس میشدند ، فقط از آن راه میتوانستند خود را به پائین برسانند .

دامنه تپه در مشرق و مغرب و شمال ، تقریباً عمودی بود و اگر محبوسی میخواست از آن سه طرف بگریزد طوری سقوط میکرد که بمحض رسیدن بزمین کشته میشد.

محبوسینی که در قلعه استخر ، حبس می شدند ، در داخل قلعه آزادی داشتند و بهر جا که میخواستند میرفتند ولی نمیتوانستند از آن قلعه خارج شوند چون نگهبانان که همواره در پای تپه

مسافرینی که در قدیم از شیراز به سوی شمال شرقی میرفتند بعد از عبور از رودخانه (کور) بیک تپه مرتفع میرسیدند و قلعه‌ای بالای آن تپه میدیدند که دیوارهایش سنگی و دارای هشت برج بود و آن را به اسم قلعه استخر میخواندند.

آن قلعه را در قسمتی از تپه ساخته بودند که از آنجا تا قله تپه ، مقداری فاصله بود و از این جهت قلعه را در آنجا ساختند که آب باران و برف از بالا وارد قلعه گردد و انبارهای آب را پر کنند.

انتخاب آن تپه برای ساختن قلعه ، و این که آب سکنه قلعه از باران و برف تامین شود این فکر را بوجود میآورد که شاید آن قلعه را اسماعیلی های باطنی ساخته‌اند.

اما میدانیم که باطنی‌ها در پیرامون شیراز قلعه نداشتند.

اگر آن قلعه امروز وجود داشت ، باستان شناسان از روی اسلوب معماری قلعه میفهمیدند که در چه تاریخ ساخته شده اما قلعه استخر را بعد ویران کردند تا این که پناهگاه سرکشان نباشد.

محال بود مسافری ، از پای تپه‌ای که قلعه

یعقوب بیك سلطان آذربایجان ، علی و دو برادرش اسماعیل و ابراهیم را دستگیر کرد و خواست هر سه را بقتل برساند یا کور کند.

چون رسم آن دوره این طور بود که وقتی پدر را می کشتند پسرانش را بقتل میرسانیدند یا کور میکردند تا این که بعد از رسیدن به سن رشد انتقام پدر را نگیرند زیرا یقین داشتند که پسر ، بعد از این که پسن رشد رسید ، بطور حتم انتقام پدر را خواهد گرفت.

اگر شیخ محمد شبستری (۱) عالم روحانی بزرگ تبریز که خود را مدیون سلطان حیدر میرزا میدانست شفاعت نمیکرد علی و اسماعیل و ابراهیم بقتل میرسیدند یا این که کور میشدند.

شیخ محمد شبستری نزد یعقوب بیك رفت و گفت سلطان حیدر میرزا گناهکار بود و بسزای عمل خود رسید اما فرزندان او که دو نفر از آنها هم صغیر هستند گناهی ندارند و در جنک پدر شرکت نکردند و از قتل یا کور کردن آنها صرف نظر کن.

یعقوب بیك آق قوینلو پسر (اوزون حسن) معروف گفت من نمیتوانم اجازه بدهم که آنها در آذربایجان بمانند چون همین که حیدر میرزا کشته شد پیروان پدرش اطراف پسر بزرگ او را گرفتند و اگر فرزندان حیدر میرزا در آذربایجان بمانند فتنه بوجود میآید و باید آنها را از آذربایجان دور کرد .

چون یعقوب بیك آق قوینلو ، سلطان آذربایجان با ملك منصور برناك دوست بود تصمیم گرفت که پسران سلطان حیدر میرزا را به فارس بفرستد که در آنجا تحت نظر باشند.

ملك منصور برناك پادشاه فارس امیدوار بود که بعد از این که یعقوب بیك پسران سلطان حیدر میرزا را بفارس فرستاد برای معاش آنها مقرر تعیین کند و پول بفرستد.

اما یعقوب بیك مقرر تعیین نکرد و پول نفرستاد.

شیعیان آذربایجان هم اطلاع نداشتند که پسران سلطان حیدر میرزا در کجا هستند تا این که برای آنها وسیله معاش بفرستد.

۱ - با شیخ محمود شبستری سراینده (گلشن راز) اشتباه نشود.

بسر میبردند دروازه قلعه را می بستند و قفل می کردند.

سکنه آبادی های اطراف ، در آن سال ۱۵۲۶ میلادی (مطابق با ۹۰۴ هجری قمری) میگفتند که عده ای از شاهزادگان در آن قلعه محبوس هستند و اگر آنها را رها کنند ، سبب جنک و قتل عام و تاراج خواهند شد.

در صورتی که در آن قلعه بیش از سه نفر محبوس وجود نداشت که دو نفرشان تقریباً طفل بودند و یکی از آنها يك پسر نوجوان به چشم می رسید.

آن که از همه بزرگتر بود و پانزده سال از عمرش میگذشت به اسم علی خوانده میشد و در آغاز شانزده سالگی مردی بود بلند قامت و دارای چشم های میشی و موی حنائی.

دیگری پسری بود دوازده ساله دارای چشم های آبی و موی سیاه به اسم اسماعیل و سومی طفلی بود ده ساله ، دارای چشم و موی سیاه با اسم ابراهیم.

نگهبانان قلعه آن سه محبوس را آن قدر ضعیف میدیدند که به خودشان زحمت نمیدادند که حتی یکی از آنها بالای تپه ، یعنی در قلعه بسر ببرد و دروازه قلعه را قفل میکردند و پائین تپه ، در خانه ای که آنجا وجود داشت بسر میبردند.

در تاریخی که سرگذشت ما شروع میشود آن سه پسر در قلعه استخر به سختی بسر میبردند و لباس ژنده دربر داشتند چون از روزی که آنها را وارد آن قلعه کردند لباسشان تعویض نشده بود.

آنها قبل از این که محبوس شوند در آذربایجان با رفاه بسر میبردند و غذای خوب میخوردند و لباس فاخر میپوشیدند اما در قلعه استخر ، غیر از نان خالی و هفته ای يك بار غذائی به اسم چنگالی که با روغن و شیره انگور طبخ می شد بآنها نمیدادند.

علی و اسماعیل و ابراهیم ، پسران سلطان حیدر میرزا مرشد خانقاه اردبیل بودند و پدرشان با یعقوب بیك آق قوینلو سلطان آذربایجان جنگید و کشته شد و بعد از مرگ او ، شیعیان آذربایجان ، که در زمان غیبت امام دوازدهم شیعیان ، مرشد خانقاه اردبیل را واجب الطاعه میدانستند و از امر او ، مثل امر امام دوازدهم اطاعت میکردند (علی) ، پسر بزرگ سلطان حیدر میرزا را مرشد خانقاه اردبیل دانستند .

در قلعه استخر، با آن سه پسر نبود و اگر میبود زندگی را بر آنها قدری راحت میکرد.

آن زن در شیراز بسر میبرد و در حدود توانائی خود میکوشید که وسائل زندگی را بآن سه پسر برساند اما ملك منصور اجازه نمیداد که وسائل زندگی به پسرها برسد و مامورین پادشاه فارس به (علم شاه بیگم) میگفتند محبوسین در قلعه استخر شاهانه زندگی میکنند و احتیاج بهیچ چیز ندارند.

سخت گیری ملك منصور بر محبوسین سه گانه غیر عادی بود چون نه آن سه پسر با پادشاه فارس خصومت کردند نه پدرشان تا این که ملك منصور از آنها انتقام بگیرد.

میگویند که وقتی یعقوب بیگ آق قوینلو پسران سلطان حیدر میرزا را به فارس فرستاد تا این که در قلعه استخر محبوس باشند برای پادشاه فارس پیغام داد که آن سه نفر نباید هرگز از قلعه استخر خارج شوند و وضع زندگی آنها در آن قلعه باید طوری باشد که بمیرند.

این توصیه، بظاهر منطقی جلوه میکند چون اگر این توصیه وجود نمیداشت ملك منصور آنطور بر پسران سلطان حیدر میرزا سخت نميگرفت.

ولی بطوری که بعد خواهیم دید، وقتی مسئله پول پیش آمد یعنی ملك منصور دریافت که میتواند بطفیل آن سه پسر که در استخر محبوس بودند پول بدست بیاورد از سختگیری کاست و اجازه داد که برای محبوسین لباس بپزند و به آنها غذائی بهتر بخوراند.

اما در تاریخی که آغاز سرگذشت ما میباشد پسران سلطان حیدر میرزا در قلعه استخر، با سختی بسر میبردند.

علی برادر بزرگ بعد از کشته شدن پدر، نمیخواست که مرشد خانقاه بشود و در مدتی کوتاه که آزاد و مرشد بود میتوان گفت که از روی اجبار مرشد خانقاه اردبیل گردید.

او بنوشتن خط و مشق آن علاقه داشت و بعد از ورود به قلعه استخر چون کاغذ و قلم و مرکب با خود آورده بود، در آن قلعه مشق میکرد.

از مشق خط گذشته، علی به تاریخ مغول علاقه داشت اما فقط از لحاظ فجایعی که مغولها، و بعد از آنها تیمور لنگ در ایران کرده بودند.

ناتمام

در نتیجه پسران مرشد خانقاه اردبیل در قلعه استخر برای ادامه زندگی غیر از نان تهی و هفته ای یک بار غذائی از روغن و شیره انگور نداشتند.

معلوم است که وضع نظافت محبوسینی که وسیله تجدید لباس ندارند و کسی به آنها صابون نمیدهد چگونه است.

در فصل بهار و تابستان که هوا گرم بود محبوسین میتوانستند از انبارهای قلعه آب بکشند و خود را بشویند ولی همین که هوا سرد شد، دیگر نمیتوانستند بدن را بشویند برای این که در قلعه حمام نبود و آنها وسیله گرم کردن آب را نداشتند.

چند بار علی برادر بزرگ، از نگهبانان تقاضا کرد که به ملك منصور پادشاه فارس بگویند که برای آنها لباس بفرستد و اگر مایل بفرستادن لباس نیست اجازه بدهد که آنها از خانقاه اردبیل درخواست کمک نمایند و هر بار نگهبانان قلعه می گفتند که درخواست او را به اطلاع پادشاه فارس رسانیدند و او جواب نداد ولی آنها دروغ می گفتند و درخواست علی و دو برادرش را با اطلاع ملك منصور نمیرسانیدند برای این که او قدغن کرده بود که از محبوسین نباید پیغامی به او برسانند.

قبل از این که هوا سرد شود، یکی از تفریحات سه برادر این بود که روزها بر بام قلعه میرفتند و اطراف را از نظر میگذرانیدند.

قلعه استخر در يك منطقه مزروع قرار گرفته بود و برادران بهر طرف که نظر میانداختند، مزرعه و باغ را مشاهده می نمودند ولی نمیتوانستند که خود را به آن مزارع و باغها برسانند و به مرغان قفس شباهت داشتند که پرواز پرندگان آزاد را می بینند و نمیتوانند از قفس خارج شوند و پرواز کنند.

اگر محبوسین، مردانی سالخورده بودند، زیاد آرزوی رسیدن به مزرعه و باغ را نداشتند اما آنها در دوره ای از عمر بسر میبردند که آزادی و جست و خیز برای آدمی مانند هوا ضرورت دارد و آنها از آزادی و راه رفتن در سبزه و باغ محروم بودند.

میگویند که (علم شاه بیگم) مادر شاه اسماعیل با آن سه پسر از آذربایجان رفت. این گفته ممکن است درست باشد ولی آن زن

شاهنامه خواندنیها

بافتنار و بیادگار برگزاری جشن

دو هزار و پانصدین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

در ۲۵ شماره مخصوص

هر شماره با تقواریک قرن از ۲۵ قرن شاهنشاهی ایران



شماره شانزدهم



این رنسانس آسیائی و جشن بیداری آسیاست

آسیا، ارتباط و پیوستگی دارد، و شکفتن تمدن را، در این کشورها، پیوندزده است و دوره‌ای از تاریخ ملت‌های آسیائی، در هر نقطه قاره که هستند، به نحوی با این ائین بستگی یافته‌است.

باین ترتیب، جشن شاهنشاهی ایران، جشن بارورترین شاخه تمدن آسیا جشنی است که در آن، تمام کشور های آسیائی، میتوانند چهره خود را به بینند، و میتوانند، قسمتی از گذشته خود را که با ائین شاهنشاهی پیوند خورده، از نو بیابند، و بشتابند، و دربرگزاری جشن شاهنشاهی، سهم مستقیم دارند.

اگر ایران امروز، در پرتو، رهبری شاهنشاه آریامهر، بآن نقطه اوج و تعالی از پیشرفت رسیده است که میتواند گذشته، دیرینه سال خود را، جشن بگیرد، ائین شاهنشاهی ایران را، در اوج پیروزی های ملی، به جشن و شادمانی بیاراید، این تجدید عهد و رنسانس، برای آسیاست. و طلایه و طلایه‌ای است که تمدن های دیگر آسیا، تمدن های پایدار، که توانستند همچنان رویان و شکوفا، باقی بمانند، نیز، از همین گذرگاه عبور خواهند کرد.

جشن ائین شاهنشاهی ایران، جشن آغاز رنسانس آسیاست، و آسیائی ها، باید بیش از هر یک از سرچشمه های تمدن قاره های دیگر، در این جشن شکفته شوند، و شریک باشند، آن استقبال پر شور که در پاکستان، شده است، یا در هند، نمونه هایی است که آسیای متقدم، آسیای بیدار، عظمت و نقش جشن های شاهنشاهی ایران، را دریافته است و این جشن را جشن بیداری آسیا میداند، و ائین شاهنشاهی ایران، را می‌ستاید، که مظهر آن در عصر حاضر نیز، در مبارزه با استعمار آسیا، راه گشا بوده است.

«روزنامه جشن شاهنشاهی»

ائین شاهنشاهی ایران، نه تنها یک ائین کرانه‌بست که آسیا، به تمدن عرضه کرده، بلکه ائین محافظ و مروج اندیشه های انسانی، انسان دوستی، و پا برجا کردن تمدن، و پرداختن به نیازهای انسان متقدم است. میتوان، از شواهد، مدد گرفت، که استفاده از آتش را، و تربیت مواشی، و دامداری و کشت و زرع و آبیاری و ابزار سازی را، نخستین بار آسیائی ها، یافته‌اند و اندیشه هایی که آسیائی ها، از دور ترین زمان، درباره آفرینش و درباره هستی داشته‌اند، و کمال یافته آن، در ائین شاهنشاهی ایران، نگهداری شده. نخستین اندیشه های فلسفی و عمیق انسان متقدم است، و اگر بخاطر آوریم که دورترین نقطه آسیای شناخته شده، در غرب آن، هنگام استوار شدن ائین شاهنشاهی ایران، از هند، قلمرو پنجاب، و از آسیای مرکزی، تخارستان و خوارزم و سفد بوده است، میتوان دریافت که ایران چه نقش وسیع و مهم در انتقال و پیوند زدن تمدن های آسیائی آن زمان دور داشته است و بمرور، به این نقش در نقل و انتقال و پیوند زدن تمدن ها و اندیشه ها، و حراست آنها از تهاجم اقوام بدوی افزوده شده است و زمانی رسیده، که ایران شاهنشاهی، در این پیوند زدن تمدن ها، از سوئی تا پکن، و از سوئی تا روم، و تا اسپانی و اروپای به تمدن رسیده، پیش رفته است و مظهر داده های تمدن و اندیشه آسیائی بوده است.

ائین شاهنشاهی ایران، که دنیا دوهزار و پانصدمین سال آنرا جشن میگیرد، آئینی است، که از قلب تمدن و فرهنگ آسیا برخاسته است و با سراسر کشورها و ملت های

جشن شاهنشاهی ایران، که در آن، دو هزار و پانصد سال تاریخ بهم پیوسته کشور ما، موضوع تجلیل و بزرگداشت دنیاست، جشن تکریم و بزرگداشت یک تمدن پایدار و بی‌زوال آسیائی است. تمدنی از گروه تمدن های قدیم آسیای غربی، که بعد از زوال و فراموشی بیشتر تمدن های همزمانش همچنان، برجا مانده است، و روی یک خطروشن، ادامه یافته است، این خط روشن، ائین شاهنشاهی ایران است، که با مایه های سازنده و مقاوم خود، تمدنی را که آفریده بود، تا امروز حراست کرده است، و آنرا وسیله ای ساخته، که به تمدن های جوان، و جریان های تازه، مدد برساند، و از خشونت و ویرانگری جریان های تند بکاهد، و مصبی باشد، که در آن، جریان های گوناگون شرق و غرب و شمال، به هم میآمیزد و به تاریخ می‌پیوندد.

باین ترتیب، اگر چه، عظمت تمدن شاهنشاهی ایران، دورترین و تازم ترین تمدن ها را، از قاره پنجم، تا اروپا و افریقا، خیره و مجذوب ساخته است، و به تجلیل و تکریم واداشته است، اما، در واقع، جشن شاهنشاهی ایران علاوه بر جنبه جهانی خود، اختصاصاً یک جشن آسیائی نیز هست. جشن تجلیل از یکی از بزرگترین شاخه های تمدن فرهنگ است که از آسیا برخاسته است. آسیای مادر تمدن ها و فرهنگ ها، آسیای زردگاه انسان و تمدن هایش، آسیا، که راز آغاز زندگی انسان را، هنوز باید بر پهنه گسترده آن جست، و بعدها قرن ها و قرن ها، تمام فروغ تمدن و فرهنگ، از سینه آن، بیرون تابیده است.

جشن شاهنشاهی و مطبوعات جهان

از : بوستون سندی گلوب چاپ بوستون - آمریکا

نوشته : ویویان ویلیامز

سلطنت شاهنشاه آریامهر ، نقطه درخشان و اوج ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران

رای به زنان - ایجاد سپاه دانش برای بسط فرهنگ روستائیان - ملی کردن جنگل‌ها و چاه‌های نفت و تقسیم اجباری منافع کارخانجات بین کارگران بوده است.

مردم ایران از شاهنشاه خود هنگامی که ایشان را در میان خود می‌بینند، صمیمانه استقبال میکنند

فرمان کورش و در طرف دیگر آنمواد دوازده‌گانه انقلاب سفید شاه نقش بسته است. مردم شاهنشاه خود را نقطه مشمسع اوج تاریخ ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران میدانند.

از جمله اقدامات بزرگ شاهنشاه اجرای قانون اصلاحات ارضی - اعطای حقوق اجتماعی از جمله حق

سیاحانی که امسال از ایران دیدن میکنند با استقبال بیسابقه‌ای روبرو میشوند زیرا امسال ایرانیان دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی خود را جشن میگیرند. اگر چه مراسم این جشن در ماه اکتبر به حداکثر اوج خود خواهد رسید معذالك هم اکنون در کلیه شهرها و حتی دهکده‌های

کوچک که تا تهران فاصله‌ای بسزیا دارند مقدمات پذیرائی از میهمانان خارجی فراهم میشود و حرارت و اشتیاق مردم نسبت به شاهنشاه خود - اعلیحضرت محمدرضا پهلوی -

روز بروز فزونی مییابد. بوجود آورنده تخت طاووس و موسس شاهنشاهی ایران با هر معیار و مقیاسی که با توجه به زمان او و با زمان حاضر سنجیده شود شخص بسیار بزرگ و پادشاهی فوق‌العاده برجسته‌ای بوده

است. نام او کورش هخامنشی است ولی ایرانیان ترجیح میدهند او را کورش کبیر بخوانند تا بدین ترتیب نام شخصی را که با کشورهای مغلوب پادلانه رفتار میکرد و کسی که اولین کشور حقوق بشر را تدوین کرد - به بزرگی یاد کنند این گفتار روی

ستوانه‌های سفالین که در آن زمان تنها وسیله ثبت رویدادهای تاریخی بوده نقش بسته است.

اکنون در هر يك از شهرهای بزرگ ایران محسمه‌ها و بناهای یادبودسنگی بنا میشود که در نكطرف آنها متن

از : کارنت - چاپ بمبئی

انسانی‌ترین پادشاهی‌های جهان

وابسته سازمان ملل متحد ، فعالیت ویژه فرهنگی این مراسم را سازمان میدهد. اعلامیه حقوق بشر کورش کبیر در متن آرم یونسکو نقش بسته میشود این اعلامیه در واقع مظهر قلمرو يك شاهنشاهی است که بر انسانی‌ترین و روشنفکرانه‌ترین اصول استوار است. نسخه‌ای از این میراث پربهای بشریت در تالار سازمان ملل متحد در نیویورک و در ژنو مقر اروپائی سازمان ملل متحد نصب خواهد شد.

چگونگی مراسم

مراسم و جشنها، نمایشگاه زیبایی از هنر ایران، کیمیه‌ها، شهبازی ایران ، قرائت شعر ایران، کنگردها، سمینارهای نطق و خطابه، نمایشهای تلویزیونی با کمک فیلم‌های مستند در باره ایران و سرانجام انتشار مجلات و جزوات ویزدای در باره ایران خواهد بود.

«جشن شاهنشاهی ایران که بمناسبت دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری آن و یادبود کورش کبیر برپا میشود ازهم اکنون ملت ایران و سایر ملل جهان را غرق در شادی، شور و هیجان کرده است»

پیام نوروزی شاهنشاه آریامهر

اعلیحضرت شاهنشاه ایران در پیام نوروزی خود سال ۱۳۵۰ خورشیدی را بعنوان سال کورش کبیر اعلام فرمودند و خاطرنشان ساختند از آنجا که میراث ملی ایران يك گنجینه و میراث جهانی است، روز تجدید خاطره کورش کبیر يك روز بین‌المللی خواهد بود.

انسانی‌ترین سلطنت‌های جهان

در سراسر جهان کمیته‌هایی بعنوان کمیته تدارک جشنها تشکیل شده با میشود که ریاست آنها با پادشاهان سلاطین، ملکه‌ها و روسای جمهوری‌های گوناگون گیتی است. سازمان یونسکو

سلطان جلال‌الدین خوارزمشاه و شهامت و دلاوری شگفت‌او

سه‌هزار سوار برپی ایشان بفرستاد
تادر تنگناها راهها برایشان گرفتند و
بسیاری را کشتند و چهارصد تن اسیر
گرفتند. سلطان جمعی از آنان را بقاضی
شهر سپرد که در سرگذرگاهها کشتند
ویاقی را در صحن سرای بدست خود
گردنزد واجساد آنان را از شهر بیرون
انداخت تا طعمه سگان شود.

شیر مرد دوران

روز معهود سلطان برای مضاف از
شهر بیرون شد و لشکریان را صف
مرتب بداشت و میمنه و میسر و قلب
را بیاراست و رویاروی تاتار میهای
کارزار درآمد. تاتار نیز به شیوه خود
گروهی سواره و جمعی پیاده، جانی
انبوه و جای دیگر پراکنده و مکان
دیگر دسته دسته بایستادند. پادشاه
را از فرونی سپاه خویش دلگرمی بدید
آمد و آنرا چند برابر لشکریان دشمن
دید و خصم در نظرش حقیر آمد.
فرمان داد تا پیادگان اصفهان باز
گردند، چه فاصله میان دوبال چپو
راست لشکر چندان بود که هیچیک
از آن دوازده‌گانه دیگری باخبر نمیتوانست
باشد.

روز بیست و دوم رمضان سال ۶۲۵
هجری جنگ در گرفت و با آنکه غیاث
الدین برادر سلطان با گروهی از
لشکریان که جهان پهلوان ایلچی سر
کرده آنان بود و دردست راست لشکر
قرار داشتند، از میدان جنگ رفتند
و روی بگریز نهادند و سلطان بسبب
آنکه بکار خود سرگرم بود نتوانست
به آنان بپردازد. باینحال لشکر میمنه
دست چپ لشکر تاتار را از پیش‌بر
داشتند و آنان را گریزان ساختند و تا
کاشان از پی ایشان شناختند و هرکرا

جنگ با تاتار، پیش دیده‌او خرد و بی
اهمیت است، و خواست تا دلها بدینهمه
قوت قلب بیارامد و بیم و هراس جای
به اطمینان و سکون دهد. آنگاه بمشورت
پرداخت و درباره جنگ و میدان نبرد
و ترتیب صفوف و میمنه و میسر و
قلب سخن گفت و در پایان، جمله‌ایان
وسران را حاضر کرد و گفت کار بست
بزرگ که در عهده گرفته‌ایم و بلایی
است عظیم که بر سرما فرود آمده
است. اگر تن به عجز و نومیدی و بیم
دهیم یگراست به نیستی افتاده‌ایم.
پس چه بهتر که صبر کنیم و دل بر
مقاومت نهیم. سپس یکایک حاضران
را سوگند داد که از جنگ نگریزند و
نام برننگ بگزینند. و خود نیز بهمین
گونه سوگند خورد و روز پیکار را
معین گردانید. آن جماعت یکان‌یکان
یکدل و یک‌زبان بمسئول سلطان جواب
مثبت دادند و گفتند اعتقاد ما آنست
اگر پیروز شویم. نام بافتخار داریم
و اگر کشته شویم به فیض شهادت
رسیده‌ایم و تا جان داریم خواهیم
کوشید.

سلطان، قاضی اصفهان را بحضور
خواست و دستور داد تا پیادگان اصفهان
سلاح پوشند زیرا عامه اصفهان در
جنگ پیاده، جلد و چابک و کار دیده
بودند.

لشکریان تاتار چون اینهمه درنگ
دیدند پنداشتند که خوارزمشاه از
جنگ بیمناک و روی گردانست. دوهزار
سوار بکوهستان لر (بختیاری) فرستادند
تا آن نواحی را غارت کنند و برای
محاصره اصفهان توشه و خواربار
فراهم آورند. چون این سواران
بکوهسار بختیاری درآمدند، جلال‌الدین

چون سلطان از اوجان به سراب آمد
تبریز رفت که آسایش کند. ناگاه از
خراسان اطلاع رسید که تاتاران با چند
سردار کارآزموده آهنگ گذشتن از
آب‌جیحون و هجوم بممالک غربی ایران
را دارند. خوارزمشاه پس از مشورت
با سران سپاه مصلحت دید که بیرون
شهر اصفهان با مغولان در آویزد، چه
در آن شهر آلات و ادوات جنگ و سازو
برک سپاهیان و فراهم آوردن لشکریان
آسان‌تر بود. پس بدان شهر رفت و
چهار هزار سوار برسم طلایه به دامغان
فرستاد و آنان روز بروز خبر تاتار را
به سلطان می‌رسانیدند. مغولان پیش
می‌آمدند و مردم طلایه باز پس می-
نشستند تا بشهریار رسیدند و از آمدن
لشگری انبوه و سردارانی کارزار دیده
ویرا مطلع ساختند. لشکر مغول در
مشرق اصفهان در «ده‌سین» که یکروز
راه تا شهر فاصله داشت فرود آمدند
و چون اخترشناسان گفته بودند که
بسبب نحوست ایام، سه روز درنگ
باید کرد و چهارم روز بطالع سعد آغاز
نبرد نمود، سلطان با آرامش عجیب
و خونسردی کامل سه روز بجنگ
نپرداخت و حال آنکه امیران و خاندان
و سرداران و لشکریان از نزدیک شدن
مغولان سخت بیتاب بودند. در صحایف
تاریخ از این سکون خاطر و آرامش
درون به عنوان دلیری و قوت قلب و
قاطعیت تصمیم خوارزمشاه یاد شده
است. باری چون سرانجام فرماندهان
نامور سپاه، متوحش و سران مقتدر
لشکر، بی‌تاب بحضور او رفتند، باز
مدتی از هردری سخن گفت و مطالبی
جز جنگ بمیان آورد تا بنماید که کار

یافتند کشتند و می‌پنداشتند که دست
چپ لشکر سلطان نیز چنین ضریبستی
بخشم زده است. چون انهرام مغولان
را سلطان بدید و غروب نزدیک آمد
بود. در عرصه کارزار بر کنار زمینی
سیل‌گیر فروود آمد. در حال یکی از
سرداران سپاه نزد او آمد و زبان به
سرزنش‌گشود و گفت روزگاری دراز آرزو
داشتم که بخت مددکند و چنین روزی
پیش ید و کینه دیرینه از دشمن
بخواهیم. اکنون که این آرزو جامه
عمل پوشیده است چرا باید دست
روی دست نهم. اگر بخشم مجال
دهیم دو روزه راه را طی کند ما
دیگر ایشان را باز نیابیم. سلطان چون
چنین شنید برنشست و روی بچنگ
آورد. اما مغولان که در آغاز جنگ را
سخت و کارار دشوار و جمعیت را بسیار
دیده بودند وبعادت دیرین گروهی را
در کمینگاه از زبده سواران خودپشت
تلی بداشته بودند، بدان هنگام که
خوارزمشاه از آن سیل‌گیر بگذشت و
آفتاب بغروب رسیده بود، ناگاه آنان
کمین گشادند واز چپ وراست در
آمدند و میسره را بر قلب افکندند
و لشکرها بیکدیگر مختلط شدند و
مغولان از پس قلب سپاه سلطان در
آمدند و علم سلطان از جای برفت و
دست راست لشکر بر عقب دست‌چپ
می‌دوانید چنانکه هیچکدام را از یک
دیگر خبر نبود. سلطان در قلب ماند
و علمداران و زوبین افکنان پیای
برخاک افتادند و با این حال خانان و
امیران و سرداران دست چپ که
لشکرشان از آن حمله از جای نشده
بود، ثبات ورزیدند تا کشته شدند و
پیکراخش ملک، خالوزاده سلطان، از
تیر و نیزه در عرصه کارزار چون پشت
خارپشت گشت و شهید شد و چند
سردار دیگر نیز از پای درآمدند.
همگان درین پیکار دانستند که اور
خان را در میسره سلطان چه مقامی
بوده است و اگر او بکار فدائی
اسماعیلی از پای در نیامده بود، آن

روز بیشک لشکر میسره را رونقی و
پیروزی و فتحی بود. چه برروزگار
حیات وی همه وقت دست چپ لشکر
سلطان را که او سرکردگی آن راداشت
پیروزی بوده است.
باری، سلطان در قلب بماند بی‌یاور
و یار. رشته جمعیت او بگسست و
دشمن از هر سوی پیرامون او درآمد
وراد خلاص بسته شد و جز چهارده
کس از خواص بندگان او کس نماند.
درین حال علمدار خویش را دید که
میکریزد، او را بزخم نیزه هلاک کرد
و خود بر دشمنان چیره حمله برد،
یکی را از اسب می‌افکند و دیگری را
شکم میدرد و سومی را سر از تن
می‌انداخت و زخمها بر پیکر مهاجمان
میزد تا آنکه به نیرو و مردی راهی
از آن دایره تیغ و تیر برای خود و
یارانش گشود و از تنگنای مرگبار بیرون
جست.
نسوی می‌نویسد: یکی از امیران
تاتار که بعدها از آنان جدا شد و
بخدمت سلطان در آمد، حکایت کرد
که چون خوارزمشاه بدان جلدی و
مردی از معرکه راه بدر برد، تاینال
سردار تاتار تازیانه خود را در فقای او
بجنبانید واز غایت شگفتی و اعجاب
در خطاب به وی گفت:
«هرجا روی سلامت مانی، از آنکه
تو شیر مرد زمان ودلاور دوران خویش
هستی».
در دنبال این واقعه، لشکر قلب و
دست چپ سپاه سلطان پراکنده شدند
و برخی بفارس و گروهی به آذربایجان
و پاره‌ای به کرمان افتادند و دسته‌ای
نیز به اصفهان در آمدند. لشکریان
دست راست پس از دو روز از کاشان
باز گشتند و می‌پنداشتند که قسمتهای
دیگر لشکر نیز مانند ایشان پیروز
شده‌اند. اما وقتی تفرقه سپاهیان
دیدند، آنان نیز پراکنده شدند و
مغول تا پشت اصفهان آمدند. اما
بسبب تلفات سنگینی که داده و صدماتی
که دیده بودند با پریشانی و تعجیل

تمام باز گشتند و سه روزه خود را
به ری رسانیدند واز آنجا بدون توقف
عازم نیشابور گردیدند و به خراسان
و ماوراءالنهر واردگاه اصلی خود
رفتند. از خوارزمشاه هشت‌روز خبری
نرسید وکس نمیدانست که او زنده
است یا مرده، اسیر شده است و یا
در معرکه جان سپرده. بدینجهت مردم
شهرها اینکه از آسیب مغول مصون
مانده بودند، بسبب نزدیکی تاتار و
بیخبری از سلطان در وضعی عجیب
قرار گرفته بودند و عوام اصفهان در
صدد بر آمدند که دست تصرف بمال
خوارزمشاه درازکنند. اما قاضی اصفهان
سخت مقاومت کرد و تا عید فطر مهلت
خواست که تحقیق حال او کند و قرار
شد که اگر از سلطان اطلاعی نیافتند،
پس از نماز عید اتابک یغان طایسی
را که روز جنگ بسبب بیماری در میدان
نرفته بود، بجای وی بر تخت بنشانند
چون بروز عید مردم بنمازگاه بیرون
شدند مژده ورود سلامت بمردم رسید
و عامه مردم به استقبال بیرون شدند و
شادیا کردند و سلطان در نماز حاضر
شد. وی از کشاکش جنگ به لرستان
افتاده و در دره‌ای مقام کرده بود.
از فراریان لشکر یکان‌یکان و دوگان
دوگان بوی پیوسته و جمعیتی فراهم
آورده بودند و به اصفهان باز آمدند.
سلطان چند روزی در آن شهر اقامت
کرد و سرداران دست‌راست لشکر خود
را که شجاعت بخرج داده بودند نوازش
بسیار نمود و بدیشان القاب و انعام داد.
اما از اکثر اعیان و حشم در خشم بود
و فرمان داد تا خانان و سردارانی را
که در روز مصاف هیچ کار نکرده بودند
بحضور آوردند و چون زنان سرانداز
بر سرشان کرد و گرد محلات شهر
گردانید. آنگاه بجانب ری رفت تا
مغول را بیشتر بگریزند و جمعی از
لشکریان را نیز بخراسان فرستاد تا
آوازه اقتدار او را بگوش مردم آن
سامان برسانند.
«مهنامه سپاه دانش»

نویسنده : آلبرت شاندور فرانسوی

قضاوت دادرسانی که کوروش نصب کرد از تشریفات اداری گذشته ، فرقی با طرز قضاوت دادرسان امروزی نداشته است.

یکی از مشخصات کوروش بزرگ ، خصائل اخلاقی او میباشد و اسناد تاریخی صفات قابل تحسین او را تأیید میکند.

کوروش مردی بود عفیف و احترام بناموس دیگران را از وظایف خود میسرمد و این واقعیت را کسانی نوشته اند و تصدیق میکنند که همه دشمن ایران بودند یا این که از دوستان بشمار نمیآمدند تا این که تصور شود برای این که تعارفی بایران کرده باشند صفات اخلاقی و عفت کوروش را ذکر نموده اند.

یکی از کسانی که عفت کوروش و احترام او را به ناموس دیگران ذکر کرده گزنفون است که يك مردسیاسی و نظامی یونانی بود و مدتی هم سمت افسر مزدور در ارتش ایران خدمت کرد.

شوش واقع در خوزستان برای اولین مرتبه در سال ۱۸۸۴ میلادی از طرف دیولافوا فرانسوی و همسرش که لباس مردانه می پوشید مورد حفاری قرار گرفت . آن زن و شوهر مدت دو سال در فصل پائیز وزمستان خرابه شوش را مورد کاوش قرار دادند و سال دوم کاوش آنها سال ۱۸۸۶ میلادی بود و چیزهایی کشف کردند. اما حفاری تاریخی منظم در شوش از طرف ژانل دو مورگان فرانسوی شروع شد.

چون باید حق متقدم محفوظ بماند میگوئیم اولین کسی که خرابه شوش را درخوزستان کشف کرد سر کنت لوفتوس انگلیسی بود که در سال ۱۸۵۱ میلادی خرابه شوش را در خوزستان کشف کرد و بعد باتفاق سرهنگ ویلیامز انگلیسی نقشه آن خرابه را ترسیم کرد و حتی خطسیر رودخانه اولوس را که از شهر قدیم شوش میگذشت

کارهای برجسته کورش بزرگ

گزنفون عفت کوروش را تحسین نکرده بلکه چون يك مورخ واقعهای راجع به کوروش را نوشته که امروز بعد از دوهزار و پانصد سال ما بر عفت و تقوای کوروش آفرین میفرستیم. آن مورخ و مرد سلحشور و سیاسی یونانی این طور نقل میکند:

بعد از این که کوروش شهر بابل را گشود عده از سران بابلی مثل پادشاه آن کشور اسیر شدند و از جمله زنی باسم پانته آ همسر یکی از بزرگان بابل باسم آبرادانس که شوهرش در بابل نبود اسیر شد.

پادشاه بابل قبل این که آن شهر بمحاصره کوروش درآید آبرادانس شوهر پانته آ را بسفارت نزد بازرسهای مقدونی و تسالی که هر دو جزو کشورهای یونان بود فرستاد.

کوروش یکی از درباریان خود موسوم به آراسپ را احضار کرد و باو گفت که من پانته آ همسر آبرادانس را به تو میسپارم تا وقتی شوهرش مراجعت کند وزن به شوهر ملحق گردد .

آراسپ گفت ای شاه شاهان این زن ، از اصل ،

تعیین نمود ولی امروز خرابه شوش ، منطقه ایست بی آب . دیولافوا فرانسوی و همسرش سی و سه سال بعد از این که سر کنت لوفتوس خرابه شوش را کشف و باتفاق سرهنگ ویلیامز نقشه آن را ترسیم کرد شروع بحفاری تاریخی در شوش نمودند .

مورگان بیش از دیولافوا از عظمت شوش حیرت کرد و هر قدر حفاری در شوش پیش میروید بیشتر سبب حیرت حفاران میگردد.

یکی از چیزهایی که سبب شگفت حفاران از دیولافوا تا حفاران امروزی گردیده وسیله دفاع شوش است و شوش علاوه بر خندق وسیع و عمیق دو حصار داشته ، حصار اول حصار خارجی به پهنای بیست و سه متر و بارتفاع بیست و دو متر و حصار داخلی به پهنای بیست و هفت متر و بارتفاع هیجده متر .

کنیه هایی که بتوسط هیئت حفاری مورگان بدست آمد نه فقط نصب قضات را از طرف کوروش تأیید میکند بلکه بعضی از احکام را هم که از طرف قضات صادر شده با تاریخ صدور حکم ارائه میدهد و ما می بینیم که طرز

را احضار نمود و گفت مگر تو بمن نگفتی که اختیار تمایل مرد نسبت بزَن در دست خود اوست و اگر مردی بخواهد ، خواهان زنی میشود و اگر نخواهد متمایل بآن زن نخواهد شد.

پس چه شد تو که اختیار خود را داشتی خواهان پانته آ شدی ؟



آراسپ شرمندۀ ، سر بزیر انداخت و کوروش گفت چون عیدانم که تاکنون دست تجاوز بسوی او دراز نکرده ای تو را می بخشایم و گر نه مجازات می شنی. کوروش سپس پانته آ را بمردی دیگر سپرد تا این که آبرادانی شوهر آن زن بیاید و خود پانته آ نامه ای بشوهر نوشت و او را فراخواند .

ناتمام

اهل شوش است و زن در همه عمر زنی زیاتر از او ندیده ام و دیگران هم میگویند که زنی زیاتر از پانته آ وجود ندارد.

کوروش گفت برای چه این حرف را میزنی ؟ آراسپ گفت برای این میگویم که شاه شاهان این زن را ببیند و بزبانی اش پی ببرند.

کوروش جواب داد من نمیخواهم این زن را ببینم و بزبانی اش پی ببرم.

آراسپ علت را پرسید و کوروش گفت از این جهت نمیخواهم این زن را ببینم که بیم دارم اگر وی را ببینم خواهانش بشوم و من نمیخواهم خواهان زنی بشوم که شوهر دارد و همسر دیگری است.

آراسپ گفت ای شاه شاهان اختیار خواستن یک زن ، با مرد است و اگر مردی بخواهد ، متمایل بیک زن میشود و اگر نخواهد متمایل بزَن نخواهد گردید.

کوروش گفت ولو این طور باشد من نمیخواهم زنی را

گ ، شاه شاهان

که همسر مردی دیگر است و اسیر هم میباشد ببینم.

زن به آراسپ سپرده شد و بزودی آراسپ عاشق پانته آ گردید.

گرفتار مورخ یونانی دنباله وقایع را این طور می نویسد :

آراسپ که نخست بعشق پانته آ مبتلا شده بود از او درخواست وصل کرد اما پانته آ جواب داد که من همسر مردی دیگر هستم و بشوهر خود علاقه دارم و نمیخواهم باو خیانت کنم.

لیکن آراسپ بر اصرار خود افزود پانته آ میتواند به کوروش شکایت کند و بگوید که آراسپ چشم طمع باو دوخته است اما از شکایت خودداری میکرد چون میدانست اگر به کوروش شکایت کند بین او و آراسپ کدورت بوجود خواهد آمد.

اما طوری آراسپ آن زن را در فشار گذاشت که پانته آ خود را ناگزیر بشکایت دید.

وقتی کوروش شکایت پانته آ را دریافت کرد آراسپ

از آنجا که شرح جانبازی و فداکاریهای برادران کرد ما در جنگ چالدران قبلاً بتفصیل در همین مجله چاپ شده است، از تکرار آن صرفنظر کرده به شرح قسمت دیگری از تاریخ دلاوری این فرزندان رشید و غیور ایران که از دیر باز در راه دفاع از وطن مشترکمان از خود گذشتگیهای بسیار نشان داده‌اند میپردازیم.

در ادوار جدید اولین مرتبه کردها برای دفاع از استقلال ایران، دست مردانه را از آستین بیرون آوردند در زمان فتحعلشاه بود در سال ۱۲۳۶ هجری قمری مطابق با ۱۸۲۰ میلادی بیگانگان برای اولین مرتبه در شرق میانه، در صدد برآمدند که مسئله‌ای باسم مسئله کرد بوجود بیاورند.

در آن سال مردی باسم محمود کهیا عده‌ای را اطراف خود جمع کرد و در صدد برآمد که به شهرزور که آن موقع جزو قلمرو ایران بود حمله‌ور شود.

ایران در شهر زور واقع در بین‌النهرین يك پادگان قوی نداشت و سربازانی که در آنجا بودند بر اثر حمله محمود کهیا از پا درآمدند و آن مرد شهر زور را تصرف کرد. محمود کهیا خود را گرد میخواند و بعد از این که شهرزور را اشغال کرد بعنوان سلطان کردستان تاج بر سر نهاد اما کردها او را نمی شناختند و نمی دانستند که از کجاست و تردیدی وجود نداشت که دست بیگانه برای او اسلحه و مهمات فراهم کرده و باو پول داده تا این که عده‌ای را دور خود جمع نماید.

همین که خبر سقوط شهرزور و تاجگذاری محمود کهیا بمناطق کرد نشین ایران رسید، همه اکراد گفتند آن مرد را نمی شناسند و اگر هم وی را می شناختند حاضر نبودند که سلطنتش را برسمیت بشناسند و آنها غیر از پادشاه ایران، پادشاهی دیگر

ندارند و حاضرند که برای قلع و قمع او، هر کار که از دستشان برآید نکنند.

فتحعلشاه پسر خود موسوم به محمد علی میرزا دولتشاه را مامور کرد که با کمک کردها محمود کهیا را سرکوب نماید و شهر زور را پس بگیرد.

محمد علی میرزا دولتشاه با کمک عشایر کرد ساکن کردستان و کرمانشاهان که شماره آنها پانزده هزار سوار و پیاده بود بطرف بین‌النهرین براه افتاد.

محمود کهیا برای جلوگیری از قشون اکراد از شهرزور خارج شد ولی نتوانست پایداری نماید و گریخت و تمام اسلحه و مهمات و ساز و برگ جنگی را که با کمک و پول دیگران

فراهم کرده بود بجا گذاشت و بدست کردها افتاد.

این اولین بار بود که دست بیگانه مسئله‌ای بنام سلطنت کرد بوجود آورد و بطوری که خواهیم دید در دوره‌های بعد سیاست بیگانه بدفعات این مسئله را تجدید کرد و در هر دوره باقتضای روز، يك عنوان برای آن انتخاب نمود و هر دفعه مواجه بانفرت برادران کرد شد.

دومین مرتبه که مسئله کرد بوجود آمد در دوران سلطنت ناصرالدین شاه بود و آن مسئله را مردی باسم شیخ عبيداله بوجود آورد.

شیخ عبيداله در آغاز دعوی زهد میکرد و میکوشید که عده‌ای مرید پیدا کند که ظهر و شب باو اقتداکنند و بشته سرش نماز بخوانند.

بعد از دو سال شیخ عبيداله درصدد برآمد که خود را غوث معرفی نماید. غوث اصطلاحی است، که بین برادران کرد متداول بود و کسی را با این اصطلاح و عنوان طرف خطاب قرار میدادند که از وی کرامات به بینند.

شیخ عبيداله در حدود ۳ سال کوشید که بوسیله عوام فریبی خود را غوث جلوه بدهد و وانمود کند که دارای کرامات هست و عده‌ای از کرد های ساده دل بمناسبت نيك نفسي و صداقت خودشان زود فریب حقه بازان را میخورند اطراف شیخ عبيداله را گرفتند.

در آن موقع، بیگانه، بفکر افتاد که از شیخ عبيداله برای منظور استفاده کند.

چگونه کردان دلیر - وطنه

این منظور عبارت بود از جدا کردن کردستان وقستی از کرمانشاهان از ایران مشروط بر اینکه شیخ عبيداله بعد از آن تجربه پادشاه شود و مردی باسم حمزه آقا که در گذشته، حاکم ساوجبلاغ بود و بعد از مریدان شیخ عبيداله شد صدراعظم وی گردد.

تا آن موقع شیخ عبيداله نقش يك صوفي عارف را بازی میکرد و پیوسته دم از عرفان میزد و مریدان خود را دعوت به سلوک یعنی جد و جهد مینمود.

ولی يك مرتبه چهره‌اش عوض شد، مبدل بیک ماجراجو گردید و بتحریر يك بیگانه دم از تجربه کردستان زد.

مردی که تا آن موقع بظاهر در سلك امام جماعت یا عارف بود ناگهان

دارای مداری زیاد نك و فشك شد و بی مضایقه بكسانی که میخواست آنها را وادار بچك كند پول میداد در صورتی که تا آن روز معاش او از راه هدایائی كوچك که مریدانش باو میدادند میگذشت و تردیدی وجود نداشت که بیگانه باو پول و اسلحه و مهمات میدهد .

شیخ عبیداله شیده بود که نادرشاه روسای عشایر و بزرگان ایران را در صحرای مغان جمع کرد و همانجا تاج گذاری نمود و خواست که وی نیز تاجگذاری کند و از روسای عشایر کرد دعوت نمود که برای شرکت در جشن تاجگذاری او به قطور بروند ولی هیچ يك از روسای عشایر کرد دعوت او را اجابت نکردند . او که از بی اعتنائی کرد ها

و فقط در بعضی از ایالات و ولایت عدهای از افراد سپاه ، بطور دائم بودند .

در اورمیه پادگان قشونی نبود و شیخ صدیق بدون بیم ، دست بقتل و غارت گشود و مردان رشید و وطن پرست کرد را که نمیخواستند مطیع اجنبی شوند كشت و اموال آنها را بغارت برد .

وقتی اكراد مقیم اورمیه دریافتند که حكومت وقت نمیتواند با سرعت بحمايت آنها بیاید تصمیم گرفتند که خود يك قشون چريك بوجود بیاورند و در قبال ماجراجویان تجزیه طلب از خویش دفاع نمایند و ایجاد چريك مزبور مانع از این شد که تمام اكراد بدست شیخ صدیق پسر

بیگانگان را در هم شكستند ؟

خشمگین شده بود ، درصدد برآمد که از آنها انتقام بگیرد .

در آن موقع چند قبیله کرد در منطقه اورمیه که امروز رضایه است سکونت داشتند و چون قطور به اورمیه نزدیک تر از کردستان و کرمانشاهان بود . شیخ عبیداله پسر خود موسوم به شیخ صدیق را مامور نمود که افراد مقیم اورمیه را مورد حمله قرار بدهد و همه را بقتل برساند و تمام دارائی منقول و احشام آنها را تصاحب نماید .

این واقعه در آغاز سال ۱۳۹۸ هجری قمری اتفاق افتاد و شیخ صدیق با عدهای از افراد مسلح برای قتل و غارت وارد منطقه اورمیه شد . در آن موقع حكومت ایران در تمام ایالات و ولایات پادگان داشت

شیخ عبیداله و تفنگدارانش به قتل برسند .

قبایل کرد مقیم اورمیه با تشکیل يك قشون چريك بدون این که از طرف حكومت مرکزی كمکی بآنها بشود نشان دادند که وطن پرست هستند و نمیخواهند که زیر سلطه مزدوران اجانب بروند .

اگر آنها از شیخ عبیداله و پسرش تمکین میکردند ، با آنها کاری نداشتند و خونشان ریخته نمیشد و اموالشان بتاراج نمیرفت .

اما با این که میدانستند که دوچار خطر مالی و جانی خواهند شد . از شیخ عبیداله و پسرش که یقین داشتند مزدوران اجنبی هستند و از بیگانه پول و اسلحه دریافت میکنند تمکین نکردند .

در تبریز در آن موقع مردی لایق بود باسم مصطفی قلی خان اعتماد السلطنه (با اعتماد السلطنه مترجم حضور ناصرالدین شاه اشتباه نشود) که عنوان ریاست قشون آذربایجان را داشت بدون این که قشون و اسلحه داشته باشد . معهذا خود را با يك عده سرباز با سرعت به اورمیه رسانید و اداره امور قشون چريك کردها را برعهده گرفت و توانست که شیخ صدیق و تفنگداران او را عقب براند .

اما خطر شیخ عبیداله تجزیه طلب بزرگتر از آن بود که با نیروی چريك کردهای اورمیه از بین برود و ناصرالدین شاه در تهران از این موضوع مطلع بود و تا آنجا که وسائل و شتاب اجازه میداد يك سپاه بیست و پنج هزار نفری بسیج کرد و فرماندهی آن را بحمزہ میرزا حشمت الدوله ، واگذار نمود و فرمانده سپاه مامور شد که شیخ عبیداله و سربازانش را از پا درآورد یا وادار به تسلیم نماید .

حمزه میرزا حشمت الدوله مردی وطن پرست و جلی بود و قشون خود را بخوبی اداره میکرد و میخواست با سرعت خود را به آذربایجان غربی برساند اما در صائین قلعه که امروز باسم شاهین دژ خوانده میشود بیمار گردید و زندگی را بدرود گفت و جسدش را به تهران منتقل کردند .

بعد از این که حشمت الدوله زندگی را بدرود گفت فرماندهی سپاه به محمد قلی خان حسام الدوله واگذار شد و او با كمك عشایر آذربایجان عازم اورمیه گردید .

در آن موقع شیخ صدیق که از اكراد اورمیه شكست خورده بود با پدرش شیخ عبیداله وارد اورمیه شدند و در دو فرسخی شهر اورمیه توقف کردند تا این که از وضع شهر كسب اطلاع کنند و اگر شهر بدون وسیله دفاع است بآن حمله ور شوند و قتل و غارت را شروع نمایند . «ناتمام»

کشف کاخ ساحلی کورش در برازجان

نشانه‌ای از سیادت دریائی ایران

در دوران هخامنشی

قسمت دوم

نام خلیج فارس، از نیمه قرن پنجم پیش از میلاد برای ما آشناست، و با کشف کاخ ساحلی هخامنشی که به بنیانگذاری شاهنشاهی ایران مربوط است، بی‌تردید آشنائی بیشتری با این راه مهم تجارتي و نظامی، از آغاز دوره هخامنشی بوجود می‌آید. نکته‌ی مهم اینست که تاریخ نشان می‌دهد در زمان داریوش، شبکه‌ی تجارتي وسیع و منظمی در این دریا ایجاد شده بود.

زمان ساسانیان قدرت دریائی خلیج فارس، به تمام دراختیار ایرانیان بود و در منطقه‌ی بندر بوشهر، «ریشهر» که بازمانده‌ی عظیم قلعه‌اش در شش کیلومتری بوشهر بزرگترین شاهد تاریخی است، از جمله بندرهای مهم تجارتي است که بوجود آمد. این بندر، احتمالاً به فرمان اردشیر اول بنیانگذاری و بنام «دیواردشیر» نام گذاری شد.

بهرحال، شواهد و مدارکی که از نقطه نظر باستانشناسی در منطقه خلیج فارس بدست آمده، تردیدی در این واقعیت تاریخی باقی نمی‌گذارد که از زمان کورش، خلیج فارس از مراکز بزرگ دریائی ایران بود و حتی پیش از او، مادها و اقوام دیگر هم در جاهائی از این منطقه، سکنی داشته‌اند.

موقع کاخ کورش در برازجان
کاخ کورش در یک کیلومتری جنوب

برازجان یا برازگان و در حدود ۵۰۰ متری جاده اسفاله برازجان - بوشهر از دل خاک بیرون آمده است. اطراف این نقطه را مزارع توتونکاری و نخلستانهای قدیمی احاطه کرده است و در جبهه شرقی آن تپه‌ی مرتفع «تل مرات» دارای آثاری از دوره‌ی ایلامی و تپه‌ی معروف «تل پهن» آثاری از دوره ساسانی را شامل است که موقع ممتاز قدیمی این مکان را که درحاشیه رودخانه اردو یا آردی بوجود آمده است نشان می‌دهد. بدون شک کاخی که امروز توسط هیئت علمی باستان‌شناسی مورد کاوش قرار گرفته است تا دریا فاصله زیادی نداشته و بعنوان یک قصر ساحلی درحاشیه خلیج فارس که بیشتر سیادت دریائی هخامنشیان را در منطقه جنوبی ایران به ثبوت می‌رساند نشان می‌دهد منطقه‌ی سواحل خلیج بویژه ناحیه‌ی بندر بوشهر، از مدتها پیش مورد توجه باستانشناسان قرار گرفته، چنانکه پروفیسور پیزار در نیمه اول قرن اخیر مکانی را با فاصله بیست کیلومتری بندر بوشهر مورد کاوش قرار داده و ضمن برخورد به آثار هزاره‌ی سوم پیش از میلاد، آثاری نیز مربوط بدوره ایلام بدست آورده است که این مکان نیز فاصله زیادی با «ریشهر»، شهر بندری زمان ساسانی ندارد، بنا برکتیبه‌های بدست آمده توسط پرفیسور پیزار، «ریشهر» همان محل باستانی معروف به لیان یکی از

شهرهای ایلامی است، پروفیسور پیزار ضمن تحقیقات و بررسیهای خود به آثاری مربوط به دوره برنز دست یافته که شرح جزئیات این حفاری را منتشر کرده است. اما در مورد آثاری از زمان هخامنشیان در این منطقه حرفی به میان نیاورده است هیئت باستان‌شناسان فرانسوی در جزیره خارک نیز اقدام به کاوشهای علمی کرد و در دورترین جای این نقطه، دکتر «وات‌هوس» از دانشگاه آکسفورد انگلستان در حاشیه ساحلی، جائی معروف به بندر طاهری یعنی «سیراف» قدیم که بویژه در صدر اسلام یکی از بنادر مهم تجارتي بوده است، اقدام به عملیات کاوش باستانشناسی کرد. هیئت دانشگاه آکسفورد طی پنج فصل حفاری، گذشته از آثار دوره اسلامی، به بقایائی از تمدن دوره ساسانیان دست یافته است، ولی آثاری که در این بر زمان هخامنشی باشد تاکنون بدست نیاورده است.

کاخ مورد نظر که ضمن بررسیهای هیئت‌های باستانشناسان ایرانی بدست آمد، در نوع خود بی‌نظیر و از جمله بناهای تاریخی و مفاخر ملی است که با بررسی و مطالعه بر روی این آثار معلوم شد که یکی از بناهای مجلل هخامنشیان در سواحل خلیج فارس و هم‌عصر با بناهای پاسارگاد است که بامر پایه‌گذار شاهنشاهی ایران



کوروش کبیر ساخته شده است. آنچه تاکنون ضمن عملیات کاوش ظاهر شده است عبارتست از :

بنائی مرکب از ۱۲ ستون در دو ردیف ۶ تائی که از ۲ نوع سنگ سیاه و سفید تشکیل شده است. باین ترتیب که سنگ مکعب شکل تحنائی بطول و عرض ۱۱۰ سانتیمتر و به بلندی ۲۶ سانتیمتر که ۱۸ سانتیمتر آن صاف و صیقلی شده و خارج از کف بنا قرار میگرفته بر روی آن سنگی مکعب شکل بهمان ابعاد با نهایت ظرافت و مهارت طوری قرار گرفته که دربدوامر تشخیص دوبارچه بودن آن کاری بس مشکل است. بر روی همین سنگ واز جنس سنگهای آهکی بدل مرمر سنگی باباد ۸۵ سانتیمتر و به بلندی ۲۵ سانتیمتر روی دو پایه ستون زیرین در وسط آن قرار داده شده بر روی مجموع این سه سنگ، با توجه به اختلاف رنگی که در آن مشاهده میشود و یک پارچه بنظر میرسد، شال مدوری از سنگ سیاه که زیر ساقه ستون قرار میگرفته بشماع ۳۷ سانتی متر که در نهایت مهارت حجاری شده است قرار گرفته است در فاصله ۱۶۰ سانتیمتری

پایه ستون اولی دومین پایه ستون و بهمین فاصله ستونهای بعدی در دو ردیف ۶ تائی از این تالار که بصورت کاخ اختصاصی کوروش ساخته شده پیشبینی شده است، فاصله عرضی دو ستون ۵۶۰ سانتیمتر است.

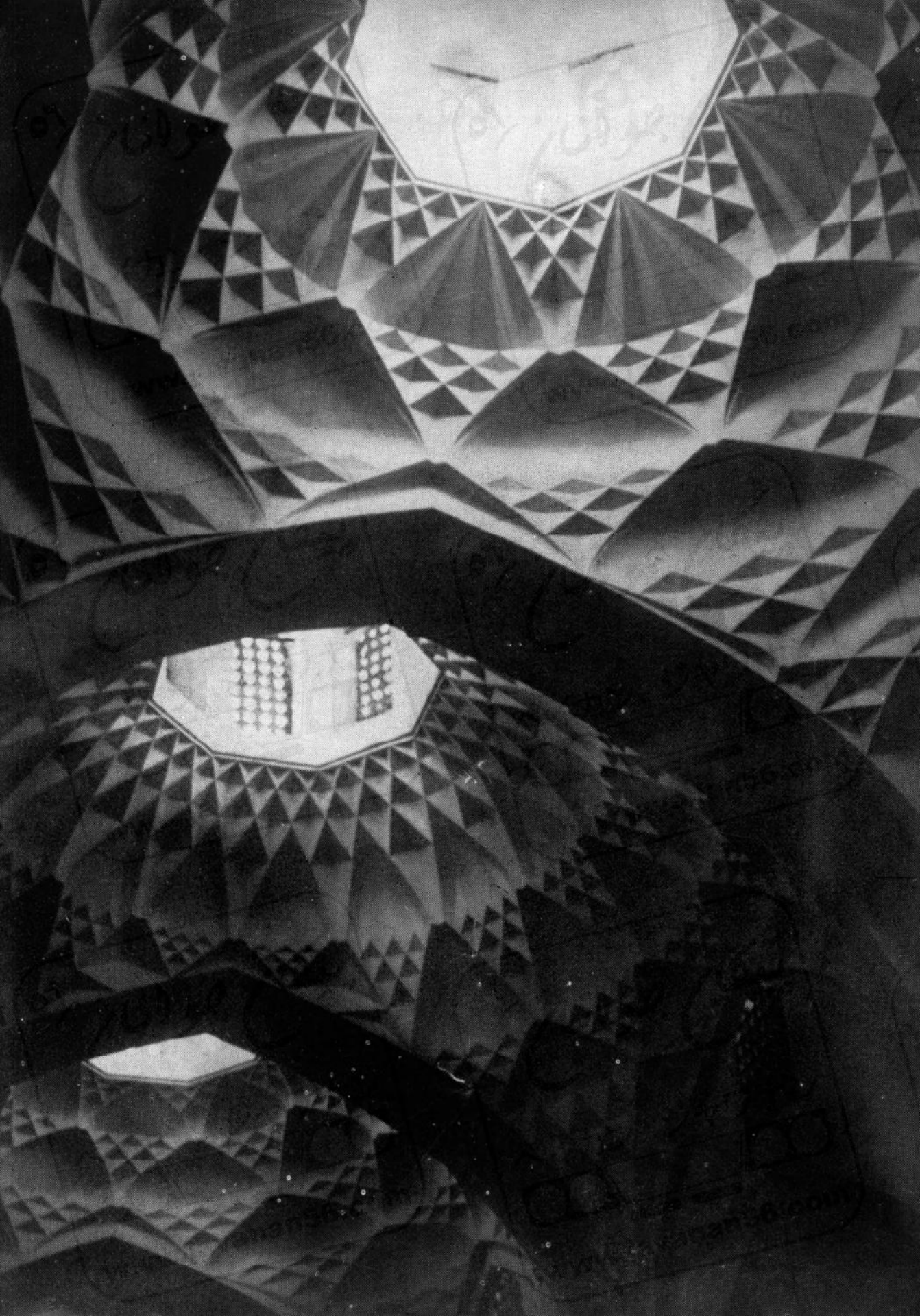
در اطراف محدوده ستون دار گردوری با دیوار چینه ای که بدنه آن و کف با قشری از گچ مرغوب شبیه صدف پوشیده شده است وجود دارد. در جبهه شمالی این کاخ سنگ درگاهی وجود دارد که دارای سوراخهای متعدد است این درگاهی مستقیما به تالاری که اطراف کاخ را احاطه کرده است راه پیدا میکند و در جوانب آن اطاقهای متعدد گلی که دارای ضلع های مرتب و قائم است و در نهایت سلیقه ساخته شده قرار دارد و از قرائن و

حواشی آنرا فقط بمعمق ۴ سانتی متر صیقل و صاف کرده اند، بنظر میرسد که ساقه های ستون سنگی وبه تناسب بنا از نوع سنگهای سفید رنگ و قطور بوده است.

تالار اختصاصی کوروش کبیر در ساحل خلیج فارس گذشته از آنکه سیادت دریائی هخامنشیان را در روزگار باستان در این منطقه تأیید میکند، از نظر سبک معماری، بوژه هنر حجاری بدون شک نقطه عطفی است در تکامل و توسعه تمدن و فرهنگ ایران باستان. معلومات هیئت اعزامی نسبت به کاخ هنوز ناقص است و آنچه نوشته آمد حاصل یکماه حفاری در این منطقه بوده و امید است که در این منطقه به دیگر مفاخر گذشته خود دست یابیم.

شواهد میتوان گفت که اطاقهای جناحین این راهرو و محل های نگهبانی بوده است (موارد مشابه در کاخهای زمان هخامنشیان بسیار دیده میشود).

بنظر میرسد در جبهه شرقی کاخ اختصاصی کوروش تالار وسیع و بزرگی وجود داشته که کف آن با آجر و ملاط قیرو کف پوشی گچ و بدنه های آجری با ملاط قیر ساخته شده است که از رطوبت ساحلی درامان باشد. بدنه ستون های این کاخ معلوم و مشخص نیست و آثار حجاری روی شالهای ستون نشان میدهد که حجاران جای ساقه ستون را بطور کامل حجاری نکرده اند و ستون اعم از چوبی یا سنگی بر روی آن نصب نشده است، ولی نظر به کیفیت تراش روی شالها که



نویسنده : ژنرال سر هودسن لو

مترجم : سرتیپ محمودی

زندانبان ناپلئون در سنت هلن

ضد خاطرات امپراطور

بستی بعده وی واگذار شده و در اثر افتخارات خیره کننده زندانی عالیقدرش کور و نابینا شده است . هر قدر که ناپلئون در جهان افسانه بزرگتر میشود بهمان اندازه هودسن لو خود را به این افسانه، بزنجیر کشیده تر و متصل تر احساس میکند.

با تجسم و قراردادن دو چهره ناپلئون و هودسن لو در کنار هم اصطلاح «عقد حقارت» شکل جانداری بخود میگیرد .

هودسن لو قدرت داشت. قدرت يك موهبت دنیوی است که تصادف یا رذالت های بشری آنرا اغلب بطور موقت وامانی بانسان ها ارزانی میدارد. ناپلئون در عوض دارای نبوغ بود . برخورد و تصادم بین قدرت و نبوغ نشان میدهد که اقتدار زجر میدهد و خرد میکند و میگذرد در حالیکه نبوغ زجر میکشد ولی در عوض در طی قرون و اعصار آینده پرتوافشانی میکند .

هودسن لو غیر از اقتدار عاریتی یراق و درجه قدرت دیگری را نمیشناخت. فرماندار ستمگر سنت هلن

خاطرات سنت هلن را تشدید میکند . زیرا اعترافات او مضمون خاطرات سنت هلن که اتهامات مندرجه در آنرا ممکن است به جانبداری و اغراق و مبالغه گویی پاره هجویه ها تشبیه و تعبیر نمود بطور آشکاری تجاوز میکند. ما در اینجا عنوانی را که هودسن لو تحت عنوان «خاطرات هودسن لو درباره اسارت ناپلئون در سنت هلن» بیادداشت های خود ادامه داده است حفظ کرده سعی کرده ایم که تلخگویی ، صراحت، و سادگی و شوخی و مسخرگی آنرا هم حفظ کنیم، در برابر وقاحت و بی حیائی بعضی از قسمتهای آن گاهی خواننده بی اختیار از خود خواهد پرسید : که آیا واقعا در مقابل اثری ساختگی و نوشته ای مجعول قرار ندارد ؟ ولی ما اطمینان میدهم که مولف این اثر دفاعی که باید آنرا قاعدا «ضد خاطرات سنت هلن» نامید بدون تردید خود هودسن لو است.

مسلم است که هودسن لو نویسنده چیره دستی نیست، او کارمند بیچاره ای بیش نیست که ماموریت انجام اعمال

ضد خاطراتی را که ما اکنون درباره ناپلئون به خوانندگان عرضه میداریم حتی در خود فرانسه هم تقریباً شناخته نشده است. نامی ترین مورخین آنرا فراموش کرده اند. آخرین چاپ آن در سال ۱۸۳۰ انتشار یافته است و پس از انتشار نیز دستهای نامعومی با مهارت و چیره دستی تقریباً تمام شماره های آنرا از دسترس همگان خارج ساخته اند. از این روست که با کمال شکفت و حیرت می بینیم که در کتابخانه عصر ناپلئونی، به چنین مدرکی که به دست دشمن شماره يك امپراطور نوشته شده توجهی مبذول نگردیده است (۱) خاطرات معروف سنت هلن اثر لاسکاس اگر با یادداشت های هودسن لو که بزبان فرانسه ناقصی بمنظور دفاع از خود و یا استرحام از تاریخ نگاشته شده مقابله نشود سند تاریخی ناقص و يك طرفه ای بیش نخواهد بود. هر نوع قلمفرسائی که درباره اسارت ناپلئون در سنت هلن بکار رفته به نقاط کمکی این اعترافات گنج کننده و حیرت آور نیازمند است. هودسن لو قضاوت های لاسکاس مولف

۱ - خاطرات هودسن لو همچنین از نظر کارشناسان متعددی مجهول و نشناخته باقی مانده . این خاطرات هرگز بزبان انگلیسی یا آلمانی و اسپانیائی انتشار نیافته و در نتیجه ارتباط آن با جریان عظیم مطالعات مربوط بناپلئون که در طی يك قرن تمام جزئیات آن مورد بحث قرار گرفته قطع شده است. فورسیت مورخ انگلیسی و مولف مجموعه ای محتوی کلیه مدارك اسارت ناپلئون در سنت هلن از خاطرات هودسن لو منتشر در ۱۸۳۰ بی اطلاع است و یا خود را به بی اطلاعی میزند، در واقع فورسیت که تنها مدافع هودسن لو است اگر از انتشار وجود این خاطرات اطلاعی داشت بنیان و اساس مدافعات او خود بخود در برابر اعترافات ژنرال زندانبان درهم فرو ریخته و از هم می پاشید.

همانطور که ممکن است بیک دون- کیشوف شاهانه بستگی یافت، بناپلئون بستگی پیدا کرد. این تشبیه تاحدی بجاست زیرا ناپلئون مانند دون کیشوت میخواست در نقشی ظاهر شود که از سال ۱۷۸۹ بعد دیگر کسی بدان ایمان و عقیده ای نداشت و سلاطین عملا مفهوم و معنی آنرا بکلی توخالی و موهوم و بی معنی جلوه گر ساخته بودند.

ناپلئون موقعی مغلوب میشود که عنوان امپراطوری را بر روی نام باعظمت خود پیوند میزند بقول لونی کوریه اولین و بزرگترین سردار جهان میخواهد که او را امپراطور خطاب کنند و باوجود بناپارت بودن خود را اعلیحضرت قلمداد نماید غافل از اینکه تنها ببرد مصر ایفای نقش ممتازی را که همان نقش اسکندر کبیر باشد باو ارزانی داشته و بوجود آمدن امپراطوری نیز او را دوش بدوش سزار بالا برده است ولی در واترلو همه چیز بجای خودو بنظم سابق باز میگردد. امپراطور مغلوب و بازنده است درحالیکه بناپارت پیروز است. اگر تراژدی سنت هلن نمی بود متعلقین تاریخ خسته و درمانده میشدند ولی در سایه این اسارت اینک ما این تراژدی را از زبان خود جلاذ گوش میکنیم. برای ناپلئون این تراژدی ۵ سال طول خواهد کشید ولی در عوض هودسن لو را تا آخرین لحظات زندگی و حتی تا آنسوی گور تعقیب خواهد کرد. یادداشتهای او میرا و لاسکاس برضد او باری سنگین و درهم شکننده بوجود آوردند. عدم صراحت آشکار مردی مانند والتر- اسکات و نگارش خیره کننده نویسنده بزرگی چون بایرون پشیمانی و انزجار دیررس نسلهای آینده را بیدار کرد. او نمیتواند درك کند که مرکب قلمش او را تا پایه ایفای نقش ژنرال زندانبان پانک و بدنامی و رسوائی سیاه خواهد کرد.

او مشتى اظهارات و یادداشتهای جاه طلبانه را که بوسیله آنها میخواهد اعمال خود را توجیه کرده ولی برعکس جز فرو بردن هرچه بیشتر او در منجذاب ننگ کاری انجام نمیدهد از خود برجای گذارده که درواقع حماقت و نابکاری و تزویر و ریاکاری او در خلال هریک از سطور آن بچشم میخورد. شکی نیست که هودسن لوشخصیت خائن و نادرستی است ولی او جز بشخص خود بکس دیگری خیانت نکرده است، در شغل و قالب زندانبانی او فقط وظیفه مقررده خود را انجام داده است.

در کنار این میرغضب تماشائی که هودسن لو نام دارد و برای تکمیل تنهائی و انزوائی که دور او را فرا گرفته ناپلئون، دربار کوچک خود را هنوز هم پابرجا نگهداشته برتران بی تصمیم، مونتولون درباری بی ایمان، گوردوی شجاع دروغین و پهلوان پنبه بی ذوق و موقع شناس، لاسکاس خبرنگاری شتابزده برای کشیدن شیر و عصاره خاطرات امپراطور هنوز هم درکنار او قرار دارند. ناپلئون روزی با هستگی میگوید «من میدانم که از سلطنت خلع شده ام ولی تکرار و تفهیم مجدد این موضوع ازجانب یکی از اطرافیانم واقعا ناگوار است».

پرتوافشانی نبوغ چه اهمیتی دارد؟ چه اهمیتی دارد که اگر تمام کره ارض در زیر پاهای سربازی چون برق لامع هنوز هم میلرزد. اهمیتی ندارد اگر که استبداد پانزده ساله یکنفر مدیترانه ای جامعه بشریت را منقلب ساخته و حرکت تمدن را بیش از يك قرن بجلو رانده است. آنچه که اهمیت دارد اوامر، گزارشات، مقررات و جریانات اداری لنک کننده، عادت به کاغذبازی، فرمولها، تشریفات اطاقهای انتظار، مشاغل و فیس و افاده ها است.

تفویز این مرد شیطانی موقع - شناس و بی نزاکت. موییده کوتوله،

سرجوخه كوچك و كرسى صافمرو که درباره کارکشته ترین وزرای خود که از طبقه نجبا و روحانیون نیز میباشند میگوید «او جز جورابی ابریشمی مملو از مدفوع چیز دیگری نیست» مردی که پاپ را با لغت «کودن و خرفت» خطاب میکند. چنین شخصی سزاوار مراعات و ملاحظه نبوده و اگر در اثر عدم توجه و غفلت بخت و اقبال بااو مساعدت کرده باید طوری کرد که او بهای انحرافات و جسارتهای خود را ارزان نپردازد.

این آقایان دفتر نشین واداری از گفتن جملاتی نظیر گفته های بالا خودداری نکردند و درباره شخص و وجود خود او نیز همانطور که درباره يك دزد و راهزن گفتگو میکنند بحث نکرده اند.

افسانه او که در اثر این بدبختی ها و سیه روزیها و یاوه گوئیها بطور فوق العاده ای تصفیه شده و لامارتن آنرا با جمله «تبعید عظیم» توصیف میکند هرآن بزرگتر و وسیع تر جلوه میکند.

عظیم ترین و حتی انسانی ترین نبوغی که تاکنون نسل بشر بخود دیده است مرك و زندگی خود را در گرو تصمیمات و تراوشات چند مغز میان نهی می بیند. تبعید او، تعداد محدود گواهان آخرین لحظات حیات او به سرانجام دردناك وی که چندان از عصر و زمان ما دور نیست يك دوری قهرمانی و حتی افسانه ای میدهند. حسن اتفاقی به ظاهر غیر مترقبه خوشبختانه باین تغییر ماهیت يك شانس اضافی نیز ارزانی میدارد و آن این است که ناپلئون با اختلاف چند سال از اختراع صنعت عكاسی برکنار مانده است.

هرکس از تجسم این فکر که ممکن بود چند عكس معمول بتواند جنبه صرفا انسانی امپراطور را بما منعكس سازد برخورد میلرزد. بجای این

عکس دقیق منجرکننده اینک مایکروهائی از او داریم که از لحاظ ارزش مادی و معنوی در ردیف ارزشهای سرسام آور تصاویر مقدس و شمایل‌های مذهبی قرار دارند. چهره وی با وجود ماسک پس از مرگ او در عین حال بخاطر همین ماسک در حالیکه از عظمت و بزرگی عمیقی منور شده در خاطرها در ردیف آنهایی که تخیلات و تصورات ما آنان را بشکل قهرمانان افسانه‌ای ساخته است قرار میگیرد.

هودسن لو آیا این معجزه رادارک و احساس میکند که در لحظه‌ای که ناپلئون دیدگان خود را برای همیشه فرو خواهد بست و پادشاهان اروپا یک شب خواب راحت و بدون کابوس را ازانی خواهد داشت او در معرض یک بحران حقیقی دیوانگی و جنون قرار خواهد گرفت؟ او بمنظور اینکه قربانی و زندانی خود را برای آخرین بار ببیند به اختراع باورنکردنی متوسل میشود. او احتضار امپراطور را از سوراخها، از پنجره‌ها از جای‌کلیدها مخفیانه مراقت میکند. این آخرین ارتعاش مژه‌ها و این واپسین لرزشهای منقرض ، این آخرین حرکت اعصاب فرسوده را او می‌خواهد شخصا بچشم دیده و موضوع گزارش خود قرار دهد. او با ترس و لرز مترصد این مرگ است زیرا ضمن اینکه او پیروزی خود را در ماموریتی که باو سپرده شده تضمین و پابرجا میکند در عین حال اسباب و آلات و وسائل احتضار خود را بحرکت درمیآورد.

از روزی که او این ماموریت شوم را پذیرفته است جز از طریق خونی که از رگهای قربانش مکیده زندگی نمیکند. این سک هرزه از یک ژنرال جز لباسهای آن چیز دیگری ندارد، تصادم و برخورد با بناپارت غرایز او را تیزتر و تاسفات او را شدیدتر کرده است. چهره او شبیه

بیک خفاش خون آشام است و اشتهای وی نیز دست کمی از این حیوان سفاک ندارد ، او میداند که اسم او در تاریخ باقی خواهد ماند زیرا او آخرین آئینه‌ایست که امپراطور درخشش و پرتوافشانی خود را در آن دیده و سنجیده است. آئینه‌ای کدر و تیره و غم‌انگیز مانند سرب.

پس از مرگ ناپلئون او هنوز هم از نوشتن نام وی بر روی سنگ قبر جلوگیری میکند. کمترین نشانه‌ای که از مرد بزرگ از دست رفته باقی بماند واقعیت خود او را بخطر میاندازد. هودسن لو زندانی و اسیر این کالبد بیجان شده است و هرگز نخواهد توانست خود را از این اسارت نجات بخشد و آنرا مانند کنده و زنجیر زندانیان محکوم باعمال شاقه همیشه بدنبال خود خواهد کشید. هر کدام از فضاحت‌ها و دناثت‌ها و پستیهای او یکی از حلقه‌های زنجیری را که دست و پای او را بسته است تشکیل میدهند. او آلت فعل کینه‌توزی و انتقامی دقیق و تسکین‌ناپذیر است.

دشمنی است حقیر و پست که در این ساعات واپسین با سرسختی و سماجت خود را بر روی زندانی خویش میافکند. هنگامیکه ناپلئون قلمرو تاریخ را که دیگر برای مردی بعظمت او کوچک و تنگ است رها میکند و بدنیای افسانه‌ها قدم میگذارد هودسن لو خسته و وامانده، خمیده و ناتوان تماس خود را با آن قطع میکند. چند سال بعد منفور و رانده از همه‌جا در حالیکه حتی پس از انتشار دفاعیه خود بنام «ضد خاطرات» تنفر و اشمئزاز جهانیان او را همیشه و همه‌جا بدرقه میکرد بالاخره به گلرگاه اجباری مرگ نزدیک میشود قبل از مرگ تحمل شکنجه‌ای بنام آخرین شکنجه برای او باقیمانده است. جسد ناپلئون از

سنت هلن بپاریس انتقال یافته و با تشریفات مجللی بخاک سپرده شد.

کاش لو در میان مردم پاریس که در میان غرش توپها از کوربواتا انوالید باین تشریفات جنبه یک رستاخیز بزرگ ملی را بخشیدند حاضر و ناظر می‌بود.

درست در همان لحظاتی که او در میان هیاهو و فضاحت توده مردم بسوی گور پیش میرفت دیگری از آن سر بلند و تقریبا با هاله‌ای از الوهیت بیرون میآمد. اگر لو تصادفا در این مراسم شرکت میجست شکی نیست که خود را بطور درمان ناپذیری مورد لعن و نفرین مردم می‌یافت. لو هرگز از لجنزاری که خود شخصا قبر خود را در آن کنده است بیرون نخواهد آمد و این سرنوشت کسانی است که از توانائی انتخاب بین وجدان و وظیفه خود بی‌بهره‌اند.

ناپلئون به تشکیل یک نوع اتحادیه اروپائی بر علیه خویش موفق شده بود. او سعی کرده بود که در ابتدا این اتحادیه را در گرداگرد خود بوجود آورد.

مرجعین از همه‌نوع، مهاجرین دائمی، محافظه‌کاران، آخوند بازان ، بورژواهایی که در اثر ۲۰ سال جنگ ثروتمند یا بی‌چیز شده‌اند، روستائینی که در اثر سربازگیری‌های متوالی مقدار قابل توجهی از خون خود را از دست داده‌اند، همه این طبقات جز فکر «سقوط عقاب» فکر دیگری در سر نداشتند. نبوغ امپراطور نمیتوانست بر ضد این قدرتهای زیر زمینی و بی سر و صدا، ولی فعال که حربه گذر زمان را در دست داشتند یک‌تنه مبارزه کند.

بعد از واترلو اروپا منجمله فرانسه در حال قهقرا و توسری‌خورده کینه و انتقام خود را نسبت بفرزند کرس بصدای بلند اعلام داشتند.

انگلستان از طرف کلیه دول اروپائی ماموریت یافت که نقش «مجسری عدالت» را بوکالت از طرف سایرین ایفا کند. هودسن لو نیز از طرف انگلستان بایفای رل «زندانبانی» برگزیده شد.

امپراطور که در روشن بینی و اصابت نظر او هیچگونه محل تردیدی نمیتواند وجود داشته باشد با گفتن جمله «آنها بسنگ خارا دندان میزنند» نتیجه نهائی این فصاحت و رسوائیها و دناتهای دسته جمعی را پیش بینی و غیبگوئی کرده بود.

فصل یکم

قضاو قدر، تهمت ها و لعن و نفرینها، اوامر و دستورات کابینه لندن

ایجاد جار و جنجال و هیاهو بر علیه يك انسان و بستوه آوردن او با بوجود آوردن سر و صدا درباره اخلاق و رفتار وی و پرتاب کردن شنیع ترین نگارشات و آثار وهجویه ها بصورت او و سپس گفتن اینکه ببینید این جهره طبیعی اوست، ببینید چقدر کربه و شمشیر کننده و چقدر ستمگر و زمخت است، کار آسانی است و بشنیدن این گفته ها مردم تهییج و تحریک میشوند و بدنبال او بحرکت درمیآیند. کسی را نمیتوان یافت که بر علیه او فریاد نکشد و شعار ندهد این يك هیاهو و حمله دسته جمعی نوع بشر است بر ضد مرد بدبختی که سرنوشت مقدرات او را در مسیر معنی ترار داده و داغ باطله بر پیشانی او زده است. اینکه او دریاها و اقیانوسها و یا سرزمینهای دوردست را برای بدبست آوردن پناهگاهی بر ضد لعن و نفرین توده مردم از زیر پا بگذراند عمل لغو و بیهوده ایست زیرا تف و لعنت مردم همه جا بدنبال اوست. فریادهای ملل با صدای امواج

اقیانوس با زمزمه باد صحراها و با هیاهوی شهرهای بزرگ و با سکوت سنگین راهها درهم میآمیزد. لعن و نفرین و بدبختی در پیشانی اومنقوش شده. همه جا او را میشناسند و هر جا که او در میان مردم ظاهر شود همه از وحشت گریزان میشوند. اینها که گفتم وضع من است. من چه کرده ام؟ من با وفاداری و صمیمیت و دقت دستورات و اوامری را که يك دولت منفور صادر میکرد اجرا کرده ام. از هر گوشه جهان صداهائی برخاسته که مرا بزندانبانی و جلادی نابلئون بنابارت متهم ساخته اند.

بی آبرویی و رسوائی تمام اروپا بر شانه های من سنگینی میکند و مرا حتی تا آنسوی اقیانوس دنبال میکند. این سرشکستگی و فضاحت با نام من یکپارچه و عجین شده و آنرا در قرنهای آینده همه جا بدرقه خواهد کرد. من مانند سیه روزانی هستم که در قدیم آنها را با جساد میبستند. جسد نابلئون درحالی که بوجود و زندگی، و نام من بسته شده و همه جا حی و حاضر است. هروقت که اسم من بر زبانی جاری میشود همه در اطراف من می لرزند. چهره ها از نفرت و انزجار سرخ شده و تفر و اشمئزاز عضلات صورتها را منقبض میکند. من چه میتوانم بکنم؟ آیا باید کردار و روش خود را توجیه کنم؟ این قدرت را در خود احساس نمیکنم زیرا اتهاماتی وجود دارد که انسان را خرد میکند بویژه موقعیکه انسان بداند که اقامه دلیل و استدلال بیفایده بوده و قضات قبلا رای خود را نسبت بمحکومیت متهم صادر و دیگر حاضر بشنیدن مدافعات او نیستند. معزها من در نهاد خود این احتیاج شدید و مبرم را که صحبت کردن و دفاع از خود در برابر جهانیان است احساس میکنم زیرا تکرار میکنم که در همه جا یعنی

هر جا که شهرت وسیع نابلئون بدانجا راه یافته نام من نیز شناخته شده است و بین قطبین کره زمین در دور افتاده ترین نقاط صحراها و بیابانها کدام نقطه است که از این نام و یا اشتهار عظیم انعکاسی در آن پدید نیامده است.

بنا بر این من تصمیم دارم وقایع را بدون گرافه گوئی، بدون ترشروئی و اکراه و بدون تعصب و خشم و عصبانیت شرح دهم. من در اینجا از کسی مدح و ستایش نمیکنم و از کرده خود نیز ابراز پشیمانی نخواهم کرد و اصلا هم نمیتوانم بکنم. اعمالی را که من کرده ام شاید اعمالی بدو احیاناً شایسته سرزنش نیز باشد. در نظر طرفداران نابلئون بنابارت این اعمال عبارتند از تبه کاریهای وحشت آور، اعمال نفرت آور زائیده از جنانیکاری، اینها نیز بنوبه خود حق دارند زیرا قضاوت آنها بر مبنای عشق و علاقه و بالاخره عاطفه و شفقت آنها صورت میگیرد. ولی من شخصا در این ماموریت اسفانگیز جز یکی از بازیهای موحش تقدیر را که مرا بدست قهار خود برای مظهر کینه و نفرت ملل عالم شدن تعیین کرده بود چیز دیگری نمی بینم اعمالی را که من در سنت هلن انجام داده ام هر انگلیسی دیگری بجای من انجام میداد. بلی بجات میگویم هر انگلیسی دیگر. بمحض قبول ماموریت بایستی تمام عواقب مترتبه بر آنرا پذیرفت، بنابراین رفتار من میبایستی درست همانطور که انجام دادم میبود. گنهکاران کسانی هستند که دستور انجام این ماموریت را صادر نمودند. این است. عدالت و قضاوت انسانها!!! بدستی که شمشیر و زنجیر را گرفته کاری ندارند ولی بخود شمشیر و زنجیر لعن و نفرین میفرستند.

ناتمام

امام حسین و ایران

نویسنده: (کورت فریشلر) آلمانی

اقتباس ذبیح‌اله منصوری

چگونه نطق زینب حکومت اموی را متزلزل کرد

۱۵۳

هم برای حفر خندق به مردها کمک کردند و وقتی حجاج با سپاه خود به مکه رسید دید که نمیتواند وارد شهر شود و شهر را محاصره کند و برای این که منجنیق بسازد و شهر را سنگباران کند از جاهای دور چوب آورد (در مکه درخت نبود) و منجنیق‌ها ساخت و آن قدر سنک بر مکه بارید که خانه کعبه ویران شد.

با این که هفتاد و سه سال از هجرت میگذشت وضع مکه از لحاظ شهری بهتر از دوره قبل از اسلام نشده بود و تغییر نکردن وضع مکه يك علت داشت.

قبل از اسلام مکه يك شهر بازرگانی بود و تمام کسانی که برای شرکت در بازار مکاره (عكاظ) میآمدند در مکه سکونت میکردند و آن بازار در ماه‌های حرام که جنگ در آن ماه‌ها قدغن بود تشکیل میشد و مدت چندماه، مردم عربستان که اهل تجارت بودند در بازار عكاظ مشغول خرید و فروش و شنیدن اشعار شاعران میشدند و هر دسته، یکی از بت‌ها را که در خانه کعبه بود میپرستید.

بعد از این که اسلام آمد، بت‌پرستی از بین رفت و گرچه مراسم حج بجا ماند ولی نه با وضع سابق چون بازار عكاظ تعطیل شده بود و در دوران حج در مکه، داد و ستد قابل توجه صورت نمی‌گرفت.

دیگر این که مکه، کشاورزی نداشت برای این که فاقد آب بود.

اما آنهایی که علاقمند شعر بودند و بضاعتی داشتند تا این که بتوانند شاعران را بپذیرند، در خانه‌های خود مجالس شعرخوانی تشکیل میدادند و گاهی خود شعراء بطوری که در مورد دمشق گفتیم محلی را برای خواندن شعر تعیین میکردند و در آنجا جمع میشدند و شعر می‌خواندند.

اسماء در روز هائی معین شاعران را می‌پذیرفت و اشعارشان را می‌شنید و حتی به قدر توانائی خود به آنها صله میداد و روایت میکنند همین که شاعری شعر خود را میخواند، اسماء بنت ابوبکر به مناسبت داشتن حافظه خیلی قوی آن را تکرار میکرد.

عبدالله بن زبیر علاوه بر این که نوه دختری ابوبکر خلیفه اول مسلمین محسوب میشد پسریکی از مردان معروف صدر اسلام بشمار می‌آمد و از این دو گذشته، خود مردی با تقوی بود و مردم او را برای خلافت صالح میدانستند.

پایتخت عبدالله بن زبیر در مدینه بود اما تمام حجاز و از جمله مکه هم جزو حوزه خلافت او بشمار می‌آمد و در سال هفتاد و دوم هجری هنگامی که عبدالله بن زبیر در مکه بود به او اطلاع دادند که يك سپاه بفرماندهی حجاج بن یوسف ثقفی برای جنگ با او می‌آید.

عبدالله بن زبیر تمام سکنه مکه را واداشت که اطراف آن شهر يك خندق حفر کنند و زن‌ها

بر اثر قحطی در شهر مکه تمام شترهای نر که از شهر برای چرا به بیابان میرفتند ذبح شدند و جز شتران ماده نماند و حجاج و لشکریان او میدیدند که هر روز از شماره شترها کاسته میشود. حجاج بوسیله منادیان خود به مردم مکه گفت اگر میخواهید جان و مال شما محفوظ بماند بر عبدالله بن زبیر بشورید و او را به من تسلیم کنید و اگر او را به من تسلیم کنید من قدم به مکه نخواهم گذاشت و از همین جا مراجعت خواهم کرد.

ولی اگر به مقاومت ادامه بدهید بعد از این که وارد مکه شدم تمام مردان را از دم تیغ خواهم گذرانید و تمام زن‌ها را به کنیزی خواهم بخشید و تمام اموال شما را تصاحب خواهم کرد و خانه‌های این شهر را ویران خواهم کرد و جز خانه کعبه، در این شهر خانه‌ای باقی نخواهم گذاشت. مردم شهر جواب میدادند اگر توانستی وارد شهر شوی هر چه میخواهی بکن.

در بین مدافعین مکه مردی بود به اسم (سعید بن مخلب) ملقب به (الرامی) و (رامی) در زبان عربی بمعنای تیرانداز است و تیر سعید بن مخلب خطا نمیکرد و بهمین جهت لقب رامی را به او داده بودند.

سربازان حجاج بن یوسف از بیم الرامی خود را از خندق شهر دور نگاه میداشتند. آنها نمیدانستند که رامی در کجای شهر است و یک مرتبه هدف تیر قرار میگرفتند و آنچنان تیر رامی قوی بود که وقتی به شکم اصابت میکرد از پشت میگذاشت.

بیم از یک تیرانداز طوری سربازان حجاج بن یوسف ثقفی را متوحش کرده بود که جرئت نمی کردند که به خندق نزدیک شوند و حجاج بن یوسف درصدد برآمد که الرامی را خریداری نماید و به منادیان گفت که بگویند اگر رامی خود را باو تسلیم کند علاوه بر این که از مجازات مصون میماند وی از خلیفه یکصد هزار دینار برای او پول خواهد گرفت.

ولی رامی جوابی به حجاج بن یوسف نداد. عبدالملک بن مروان برای حجاج پیغام فرستاد که چرا جنگ مکه این قدر طولانی شده است.

حجاج جواب داد دشمن تو سرسخت میباشد و طرفدارانی باتعصب دارد و تو باید خوشوقت باشی که من دشمن تو را دوچار تنگنا کرده‌ام و او

مردم مکه قبل از فصل بهار زمین را شخم میزدند و بذر میکاشتند بامید این که باران بیارد. اگر باران میبارید محصول فراوان بدست می آوردند و خاک مکه برای تولید گندم مرغوب بود و اگر باران نمیبارید بذر، زیر خاک می‌پوسید یا این که نصیب پرندگان میشد و در مکه هرگز گندم فراوان وجود نداشت و در سال هفتاد و سوم هجرت که حجاج بن یوسف ثقفی مکه را محاصره کرد وضع مردم از حیث آذوقه مثل سابق بود. مردم مکه میگفتند اگر یک سال باران بیارد آذوقه هفت سال را به دست می‌آورند.

در این گفته، اغراق وجود داشت ولی اگر باران میبارید مردم مکه آذوقه دو سال خود را از زمین بدست می‌آورند و گاهی در مکه باران متوالی میبارید و سیل شدید براه میافتاد و چند بار خانه کعبه از سیل آسیب دید یا ویران شد و علت نزول باران‌های شدید در مکه، نزدیکی آن شهر به دریا بود.

وقتی حجاج بن یوسف ثقفی مکه را مورد محاصره قرار داد وضع آن شهر از لحاظ آذوقه، نامطلوب بود.

اما شترها آزادی داشتند و میتوانستند از مکه خارج شوند و به صحرا بروند و خار بخورند و هنگام شب مراجعت نمایند تا این که هر کس که دارای شتری ماده بود بتواند از شیر آن استفاده کند.

آن قدر شتر، در زندگی عرب بادیه عزیز بود که او را برتر از آدمی میدانستند و وقتی یک شهر را محاصره میکردند به آدمیان اجازه خروج نمی دادند اما شترها میتوانستند برای تعلیف از شهر خارج شوند و شب به شهر برگردند تا این که آب بنوشند و شب را در شهر بگذرانند.

اما از شماره شترانی که هر بامداد از شهر خارج می شدند تا این که به صحرا بروند کاسته می شد.

چون در شهر خواربار نبود و صاحب شتر، یکی از شتران خود را ذبح میکرد تا این که گوشت آن جانور را بفروشد و قسمتی را خود به مصرف برساند و گوشت شتر را به قیمت گران به توانگران میفروختند.

مکه حصار نداشت اما دارای خندق بود و قشون حجاج بن یوسف ثقفی نمیتوانست از خندق عبور کند و وارد شهر شود.

نمی‌تواند خود را نجات بدهد و بزودی گرسنگی او را از پا در می‌آورد.*

بین خندق شهر و اولین خانه‌های مکه قدری فاصله بود و مردم که آذوقه نداشتند در آنجا به مناسبت فصل باران چیزهایی کاشتند که زود بنمر برسد ولو مثل گندم، قوه غذایی زیاد نداشته‌باشد و رقتی باران بارید و بذرها سبز شد حجاج بن یوسف بسیار خشمگین گردید زیرا کاشتن بذر از طرف مردم مکه این معنی را میداد که آنها قصد دارند مدتی نامحدود مقاومت نمایند.

در روزهای اول که حجاج بن یوسف ثقفی مکه را محاصره کرد خیلی سعی نمود که بتواند منابع آب مکه را به تصرف درآورد.

مکه دو منبع آب، یعنی دو چشمه داشت که یکی از آنها در خانه کعبه از زمین خارج میشد و تمام مردم مکه برای رفع تشنگی و پختن غذا از آن دو منبع استفاده میکردند و اثر حجاج میتوانست آن دو منبع را بدست بیاورد، سکنه شهر از تشنگی از پا در می‌آمدند.

اما از عهده تصرف منابع آب برنیامد.

در پیرامون مکه آب نبود و حجاج در اولین روز محاصره مکه مجبور شد که برای بدست آوردن آب چاه حفر کند و چند چاه در قسمت‌های مختلف سپاه او که مکه را در محاصره داشت حفر گردید، و چون مصرف آن زیاد بود از بامداد تا شام بدون انقطاع از چاه‌ها آب میکشیدند.

عبدالملك بن مروان باز برای حجاج پیغام فرستاد که چرا جنگ مکه این قدر طولانی شده و مگر مکه چقدر اهمیت دارد که تو از عهده غلبه بر آنها برنمی‌آی.

حجاج بن یوسف ثقفی جواب داد بیش از شش ماه نیست که من مکه را محاصره کرده‌ام و مردی چون عبداللہ بن زبیر دشمن سرسخت تو مدافع مکه میباشد و با این که در شهر (صور) مدافعی چون عبداللہ بن زبیر نبود بخت‌النصر (۱) مدت سیزده سال آن شهر را محاصره کرد تا توانست بر محصورین غلبه نماید و تو شش ماه محاصره مکه را زیاد میدانی و آن قدر صبر نداری تا این که محصورین از گرسنگی از پا در آیند و تسلیم شوند.

بعد از این که شتران نر خورده شد نوبت ذبح شتران ماده رسید و ذبح شتر ماده برای صاحب آن بسیار ناگوار بود چون شتر ماده علاوه بر این

که با شیر خود صاحبش را تغذیه میکرد در مسابقه‌های شتردوانی شرکت مینمود و اگر برنده میشد به صاحبش جایزه میرسانید.

لیکن شدت گرسنگی مردم مکه را مجبور کرد که شتران ماده را هم یکی بعد از دیگری ذبح کردند و خوردند و عبداللہ بن زبیر گفته بود که قسمتی از گوشت شترانی را که ذبح میشود به افراد بی‌بضاعت شهر که قدرت خرید گوشت را ندارند بدهند تا این که از گرسنگی از پا در نیایند و در تمام مدت محاصره مکه افراد بدون بضاعت شهر برایگان تغذیه میشدند.

عاقبت روزی فرا رسید که در شهر مکه، هیچ چیز برای خوردن وجود نداشت و چیزهایی را که از زمین سبز شده بود نیز خوردند و گریه اطفال گرسنه لحظه‌ای قطع نمیشد.

عبداللہ بن زبیر چون دید که دیگر مردم قادر به پایداری نیستند برای حجاج بن یوسف ثقفی پیغام فرستاد که من بیک شرط حاضریم که تسلیم شوم و آن شرط این است که جان و مال و ناموس سکنه مکه در امان باشد.

حجاج بن یوسف ثقفی گفت این شرط را باین شرط می‌پذیرم که تمام سکنه مکه با خلیفه عبدالملك بن مروان بیعت کنند.

نا تمام

۱ - نبوکدنصر پادشاه بابل بمناسبت رسم الخط زبان فارسی، بشکل بخت‌النصر معروف گردیده و او بعد از سیزده سال محاصره کردن شهر صور به روایتی بر اثر کسوف روز بیست و نهم ماه مه سال ۵۸۵ قبل از میلاد که سکنه شهر صور را بسیار متوحش کرد آن شهر را اشغال نمود و خود او و سربازانش از کسوف بیم نداشتند چون منجمین بابل کسوف مزبور را پیش‌بینی کرده بودند (لوی پروونسال) مورخ دانشمند فرانسوی در نیمه اول این قرن که از نجوم هم باخبر بود نوشته است که کسوف کامل روز ۲۹ ماه مه سال ۵۸۵ قبل از میلاد در شهر صور دیده نشد و میدانیم که کسوف کامل فقط بنظر عده‌ای از مردم زمین میرسد و روایت مربوط باین که مردم شهر صور از کسوف ترسیدند صحیح نیست چون آن را ندیدند و علم نجوم طوری دقیق است که امروز يك منجم میتواند خط‌سیر کسوفی را که در ۵۸۵ سال قبل از میلاد بوقوع پیوست روی زمین تعیین کند. (مترجم)



- ۱۹۳ -

اقتباس ذیحاله منصوری

نیروی آریستوف بنزدیکی تبریز رسید

قشون تزاری از صوفیان به تبریز ،
چهل روز بعد به اطلاع فتحعلیشاه
رسید.

اول ربیع الاول وقتی اللهیارخان
مطلع شد که قشون آریستوف نزدیک
میشود تصمیم گرفت از تبریز دفاع
نماید.

خبر نزدیک شدن قشون موقع ظهور
به اللهیارخان رسید و او بدون مطالعه
تصمیم گرفت که در شهر تبریز مقاومت
نماید.

از این جهت میگوئیم که بدون
مطالعه آن تصمیم از طرف اللهیارخان
گرفته شد که فکر نکرد که آیا تبریز
توانایی پایداری در قبال نیروئی که
آن را محاصره میکند دارد یا نه؟
لازمه داشتن نیروی مقاومت ،
از طرف يك شهر ، در درجه اول
داشتن خواربار است و در تبریز ،

راه پیمائی شاطران پیاده هم ،
کمتر از راه پیمائی پیکهای سوار که
در راه ، اسب خود را عوض می-
کردند نبود و شاطران پیاده که می-
توانستند بدون انقطاع راه پیمایند
اخبار را به سرعت از يك نقطه به نقطه
دیگر میرسانیدند (۱)

و آنها از قرار ساعتی شش کیلومتر ،
بطور متوسط ، در هر شبانه روز یکصد
و چهل و چهار کیلومتر راه می پیمودند
و حتی برای غذا خوردن توقف نمی -
کردند و غذای خود را که پیوسته اغذیه
ساده بود در حال راه پیمائی تناول
میکردند.

این است که نمیتوان نبودن
وسائل نقلیه سریع السیر را علت تاخیر
وصول اخبار تبریز به تهران دانست
بلکه لایابالی بودن دستگاه اداری ایران
سبب شد که خبر بااهمیت حرکت

(ادوارد - برون) انگلیسی که
شرق شناس و محقق بود و بیست و
چهار سال بعد از عهدنامه ترکمان چای
در آغاز سلطنت ناصرالدین شاه به
ایران سفر کرد و شرح مسافرت خود
را در ایران در کتابی به اسم (یکسال
بین ایرانیان) نوشته در آن کشور
يك اسب خوب برای خود بمبلغ سه
تومان خریداری کرد و يك اسب دیگر
برای نوکرش بمبلغ دو تومان و پنج
هزار (بیست و پنج ریال امروزی) و
با آن دو اسب ، او و نوکرش در ایران
سفر کردند و در آغاز سلطنت ناصرالدین
شاه ، بهای اسب در ایران گران تر
از دوره فتحعلیشاه شده بود و این
را نیز خود (ادوارد - برون) ذکر
کرده است و هرگاه بیک پیک سوار
ده تومان میدادند او میتوانست چهار
اسب در راه خریداری کند.

۱ - در سرگذشت خواجه تاجدار که سه سال قبل در مجله خواندنیها چاپ میشد دیدیم که خبر قتل آقا
محمدخان قاجار در شهر شوشی واقع در قرا باغ ، پنج شبانه روز بعد از کشته شدن او ، بوسیله يك شاطر پیاده ،
در شیراز به خانبابا جهانبانی که بعد از او اسم فتحعلی شاه شد رسید.

برای يك محاصره طولانی خواربار وجود نداشت.

اگر اللهیارخان که قصد مقاومت داشت، با وجوه محلی مشورت میکرد و از وضع آذوقه شهر تحقیق مینمود او را از مقاومت در شهر منصرف میکردند و میگفتند این شهر آذوقه ندارد و نمیتواند يك محاصره طولانی را تحمل کند و بهتر این است که حاکم، از تحصن در شهر صرفنظر نماید و در صحرا با قشون آریستوف بجنگد.

گفتیم که اللهیارخان دارای شش هزار سرباز مازندرانی بود و می توانست که بهمان اندازه از مردان شهر را در جنگ شریک نماید و با این که تبریزها از حاکم نفرت داشتند چون وطن دوست بودند اگر حاکم از آنها کمک میخواست در جنگ شرکت می نمودند مشروط براین که حاکم به آنها اسلحه گرم یا لاقل اسلحه سرد بدهد و گرچه مردان شهری که سلاح میگرفتند و به جنگ میرفتند ارزش جنگی سربازان حرفه ای را نداشتند ولی باز میتوانستند در جنگ تن به تن، جلوی سربازان حریف را بگیرند و کثرت افراد آنها تا اندازه ای جبران نداشتن تجربه های جنگی آنان را میکرد.

امروز میدانیم که اگر اللهیارخان قشون خود را از شهر خارج میکرد میتوانست جلوی نیروی آریستوف را بگیرد ولو از مردان تبریز کمک نخواهد.

چون گفتیم نیروی آریستوف قوی نبود.

اما اللهیارخان در صدد برنیامد که راجع به چند و چون نیروی مزبور تحقیق کند و فکر کرد که چون زمستان نزدیک است محاصره تبریز طولانی نخواهد شد و فرمانده سپاه تزاری

مجبور خواهد گردید که نیروی خود را برگرداند.

در واقع وقتی ژنرال آریستوف به تبریز نزدیک میگردد ماه سوم تابستان منقضی گردیده، ماه اول پائیز شروع شده بود و در آذربایجان، سرما زودتر از سایر قسمت های ایران شروع میشود و ماه سوم پائیز که در جاهای دیگر هوا بالنسبه گرم است در آذربایجان، بروود زمستان آغاز میگردد.

اللهیارخان، فکر میکرد که قشون تزاری حداکثر، مدت دو ماه میتواند تبریز را در محاصره داشته باشد و بعد از آن، سرمای شدید وادارش میکند که دست از محاصره بردارد و بروود و تا دو ماه هم آذوقه در شهر هست و خانه دارهائیز در فصل تابستان، آذوقه زمستان را خریداری کرده، در خانه جا داده اند.

حاکم شهر با این امیدواری، دستور تهیه وسائل دفاع تبریز را صادر کرد و گفت که در غروب آن روز (اول ربیع الاول) دروازه های شهر را ببندند در صورتی که شب های دیگر بعد از این که سه ساعت از فرود آمدن تاریکی میگذشت دروازه ها را می بستند و همین که دروازه ها بسته شد بدستور حاکم پشت دروازه ها سنک های بزرگ قرار دادند که اگر نیروی مهاجم دروازه ها را شکست نتواند وارد شهر شود و بالای هر دروازه يك نگهبان قرارداد شد که وظیفه اش این بود که مسافری را برگرداند و به آنها بگوید که دروازه گشوده نخواهد شد.

کاروان هائی که بایستی خود را به تبریز برسانند تا فرود آمدن آفتاب وارد شهر شده بودند و بعد از این که هوا تاریک شد، کاروانی از راه نرسید که وارد شهر شود.

اما مسافری، از راه می رسیدند و از مشاهده دروازه بسته

حیرت میکردند چون هنوز سه ساعت از شب نگذشته بود و نگهبانی که بالای دروازه بود بمسافری میگفت چون خطر آمدن قشون تزاری وجود دارد دروازه ها را بسته اند.

مسافری میگفتند همانجا، یعنی پشت حصار شهر خواهند خوابید یا بیکی از آبادی های مجاور خواهند رفت تا صبح شود و بامداد مراجعت خواهند کرد که وارد شهر شوند اما نگهبان میگفت بامداد هم دروازه، گشوده نخواهد شد و تا روزی که خطر جنگ وجود دارد دروازه های تبریز باز نمیشود.

مسافری که قصد عبور از تبریز را داشتند از شنیدن آن جواب منفی ناراحت نمیشدند و برای گذرانیدن شب، بیکی از آبادی های مجاور میرفتند و آنجا می خوابیدند و بامداد، براه می افتادند.

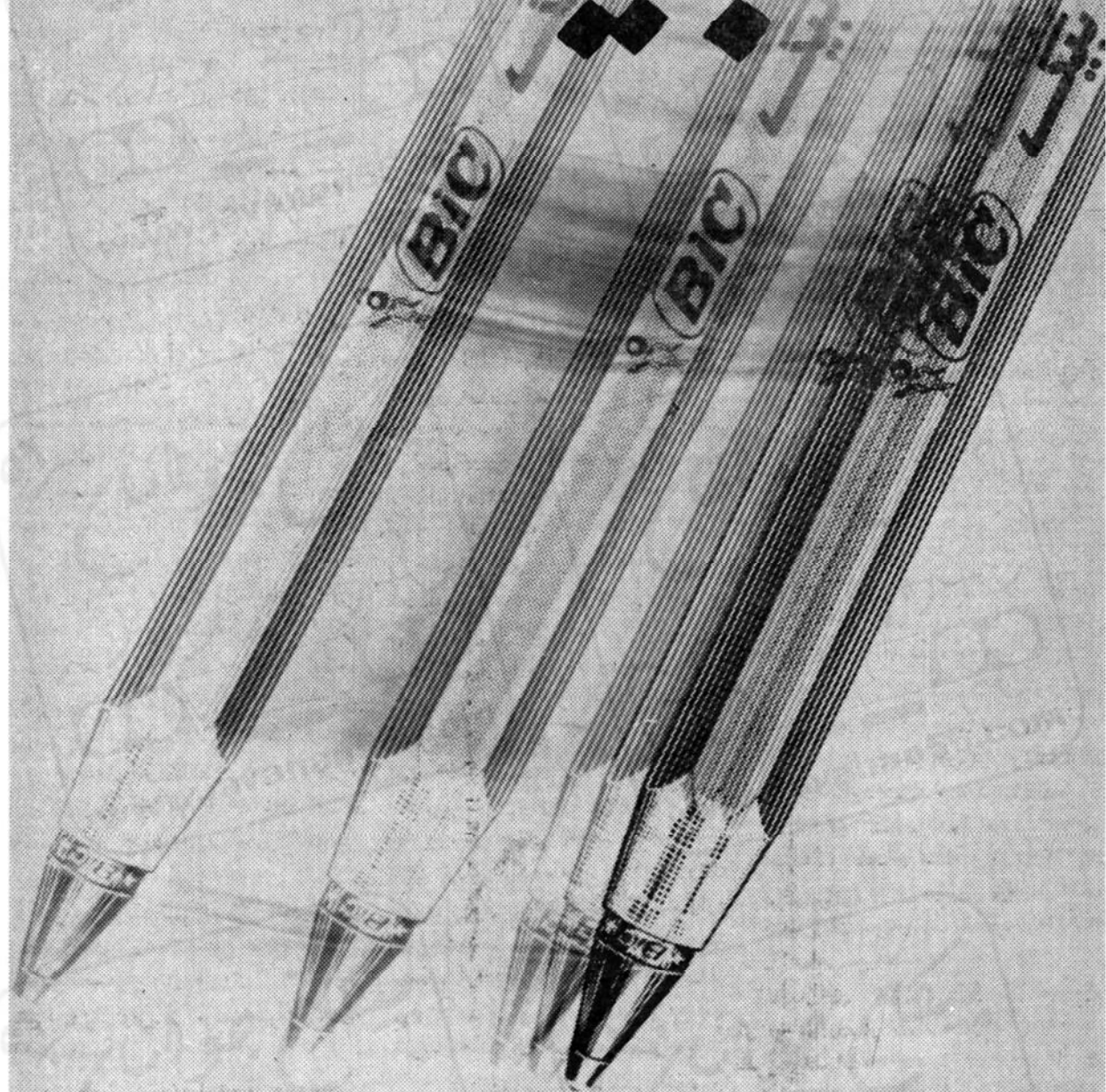
لیکن مسافری که در تبریز سکونت داشتند و آمده بودند تا این که به خانه خود بروند، خیلی ناراحت میشدند و میگفتند که خانه آنها در تبریز است وزن و فرزندان شان منتظر مراجعت آنها میباشند و التماس میکردند که قدری دروازه را بگشایند که آنها وارد شوند و بعد ببینند.

لیکن التماس آنها موثر واقع نمیشد و نگهبان میگفت اختیار باز کردن دروازه با من نیست بلکه با حاکم است و او هم دستور باز کردن دروازه را صادر نمیکند.

اللهیارخان آن شب تا صبح بیدار بود و حصار شهر و برج ها را از نظر میگردانید و سربازانی را که باید در هر قسمت باشند تعیین میکرد و به سربازان توصیه مینمود که فقط متکی به گلوله تفنگ خود نباشند و برای از پا درآوردن مهاجم از سنک هم استفاده کنند و وقتی بحصار نزدیک میشود سنک بر او ببارند.

(انتهام)

خودکار بیک



فقط بیک مثل بیک مینوید  

من از قطب جنوب میایم

سردترین و بلند ترین قاره جهان در تصرف دانشمندان

عجایب زندگی حیوانی در این سرزمین

سرانجام جان خود را از دست دادند . آنها در نقطه ای از سرما و بی غذایی جان دادند که تنها ۱۸ کیلومتر از آخرین منزلگاه و ذخیره گاه بزرگ غذایی خود فاصله داشتند .

در مقایسه با سرنوشت افراد مذکور سفر من به منطقه قطبی یک سفر تفریحی و لذتبخش بود . من همراه با سایر روزنامه نگاران ، دانشمندان و مقامات نیروی دریائی مسافت ۱۳۸۴ کیلومتر راه را از پایگاه اصلی امریکا در «مک موردو» در ظرف ۳ ساعت طی کردیم . ما این راه را با یک هواپیمای نیرومند ۴ موتوره که به انواع وسائل راحتی و مواد غذایی مجهز بود پیمودیم . هنگامی که هواپیما در ارتفاع ۸۸۴۰ متر پرواز میکرد ما بخوبی قادر بودیم فلات قطبی را با ارتفاعات آن و کوه های یخ و سایر مشخصات مشاهده کنیم . با همه امکانات و تجهیزاتی که در این سفر داشتیم ، باز گرفتار یک حالت سرگشتگی بودیم . سرانجام فلات منطقه قطبی از همه طرف صاف و مسطح گردید و هواپیما در نقطه موعود بزمین نشست از روزی که در سال ۱۹۱۲ اسکات و همراهانش قطب جنوب را ترک گفته بودند تا ۳۱ اکتبر ۱۹۵۶ هیچ انسانی

پایگاه قطبی که بین ۹ تا ۱۲ متر در زیر زمین تاسیس شده بود رسیدم . «رابرت فالکون اسکات» کاشف انگلیسی در ۱۷ ژانویه ۱۹۱۲ وقتی که برای اولین بار به قطب جنوب قدم گذارد نوشت : «خدای بزرگ! چه جای وحشتناکی است» . وی در آن زمان با مشاهده شدت وزش باد و سرمای کشنده آن یک لحظه تا مغز استخوان یخ میکند . «اسکات و چهار نفر از همراهانش بعد از پیمودن ۱۳۰۰ کیلومتر راه از پایگاه اصلی خود در «کیپ اوآنس» در ساحل اقیانوس منجمد جنوبی به آن نقطه رسیده بودند . ولی بلافاصله متوجه شدند که «روآلد اماندسون» کاشف نروژی و همراهانش یک ماه زودتر از آنها به آنجا رسیده اند . بعدها اسکات دریادداشتهایش که اینک بسیار مشهور و پر ارزش است ، نوشت «حالا من در توانائی خود و همراهانم برای بازگشت این راه طولانی وانجام این تلاش مرگبار شک دارم» گویا به آنها وحی شده بود که سرنوشت شومی در انتظارشان است . زیرا اسکات و همراهانش ۱۱۵۰ کیلومتر راه بازگشت را طی کردند ولی متأسفانه در منطقه «راس آیس شلف» با بوران کشنده ماه مارس برخورد کردند و

سرماخود رنگی ندارد ولی می توان آنرا در رنگ آبی پولادین آسمان و سفیدی خیره کننده برف مشاهده کرد . سرما فاقد صوت است ولی هنگامی که انسان در روی ذرات خشک و یخ زده برف راه میرود صدای آن بخوبی احساس میشود . سرما میتواند موجودات را مصدوم و منهدم سازد ، روح انسان را غمگین یا شادمان کند ، قاره بزرگی را در چنگال خود بفشارد ، اقیانوس های خروشان را مطیع و مقهور خود سازد و سرزمین های سر سبز را خشک و لم یزرع نماید . سرما جوهر و ذاتی ندارد ولی با وجود این مهم ترین جوهر عناصر قطب جنوب را تشکیل میدهد .

هنگامی که من در ماه ژانویه ۱۹۶۹ از هواپیمای بزرگ حمل و نقل نیروی دریائی امریکا بنام «هرکولس» در سطح یخ بسته سرزمین قطب جنوب قدم گذاردم با سرمائی از آنگونه روبرو گردیدم . وقتی بسختی بطرف پایگاه قطبی امریکا که در انتهای دنیا در زیر برف مدفون شده بود و بنام ایستگاه ادموند سون اسکات معروف است براه افتادم از سرما بشدت می لرزیدم و ریه هایم از شدت سرما در سینه ام منقبض شده بود . سرانجام به درووردی

دست میداد. در سال ۱۹۷۲ يك پایگاه كاملا جدید و مجهز بجای پایگاه قدیمی ساخته خواهد شد تا دانشمندان بتوانند به کاوشهای علمی خود ادامه دهند. پایگاه جدید بشکل يك گنبد بزرگ از آلومینیوم خواهد بود که کلیه ساختمان های پایگاه را خواهد پوشاند و ضمنا خطر انباشته شدن برف و یخ را نیز در روی آن بحداقل خواهد رساند.

کارهای تحقیقاتی و علمی که در پایگاه قطب جنوب انجام میشود شامل تحقیقات درباره هوا و مطالعات جوی میباشد. تعداد افراد موجود در پایگاه ۲۱ نفر است که ۷ نفر آنها دانشمندان متخصص میباشد. در فصل مطالعاتی سال ۶۸ - ۱۹۶۷ «پیتراستخوف فیزیک دان شوروی مدت یکسال تمام در پایگاه امریکا در قطب جنوب اقامت کرد و در باره اختلالات یونوسفر مطالعات وسیعی بعمل آورد. این يك نمونه از همکاری بین المللی است که بعد از سال ژئوفیزیکی بین المللی آغاز شده است. درست يك هفته قبل از ورود من به «مک موردو» يك هواپیمای هرکولس مایکل میش دانشمند امریکائی را با مقدار ۱۰۰۴۰۰ کیلوگرم غذا و وسائل به پایگاه وستوک شوروی بردتا زمستان را در آن پایگاه بگذراند و درباره قسمتهای بالای جو تحقیقات بعمل آورد.

هنگامیکه ما پس از پوشیدن لباس های مخصوص و برداشتن وسائل لازم از قبیل ضبط صوت و دوربین و غیره در اطراف پایگاه بگردش پرداختیم، به ناگهان احساس کردیم که نفسمان تنگ میشود، و یارای نفس کشیدن نداریم. یکی از افراد پایگاه که همراه ما بود در این وقت فوراً بطری اکسیژن را در برابر بینی ما گرفت تا حال ما بهبود یافت. منطقه قطب ۳ هزار متر از سطح دریا ارتفاع دارد و میزان اکسیژن آن کم است بنابراین مسافری که از نواحی ساحلی به آن نقطه می-روند دچار این کمبود اکسیژن میگردند.

اتحاد جماهیر شوروی، انگلستان و ایالات متحده موافقت کردند در مناطق قطبی ۶۰ پایگاه تحقیقاتی تاسیس کنند. امریکائیها پایگاههایی در سواحل غربی در ایسل امریکا (که در سال ۱۹۶۹ توسط دریادار ریچارد برد معروف شد) و در مک موردو، و کیپ اویر و فیلچنر بوجود آوردند. علاوه بر آن دو پایگاه قطبی نیز یکی در «ایستگاه برد» و دیگری در خود نقطه قطبی توسط امریکا تاسیس شد.

دولت شوروی نیز برای مقابله با این اقدام امریکا به تاسیس پایگاهی در منطقه ژئومغناطیس قطب جنوب و در منطقه ای که از سواحل اطراف فاصله زیادی دارد مبادرت ورزید.

بدین ترتیب پایگاهی که ما از آن دیدن میکردیم در اصل همان پایگاهی بود که در سال ۱۹۵۷ ساخته شده بود با این اختلاف که پایگاه مذکور در بلندترین نقطه کلاهک یخ ساخته شده بود در حالی که پایگاهی که ما در سال ۱۹۶۹ مشاهده کردیم بین ۹ تا ۱۲ متر زیر سطح یخ قرار داشت.

علت این اختلاف بزرگ برف و یخی بود که در ظرف ۱۲ سال گذشته اطراف و روی پایگاه را پوشانیده بود. پس از آنکه ما بزحمت پله های طولانی پایگاه را طی کردیم و وارد تونل های پایگاه که قسمتهای مختلف آنرا بیک دیگر متصل میسازد شدیم آفتاب مداوم تابستان قطبی را پشت سر گذارده و وارد جهانی گردیدیم که نورش را چراغهای برق تامین میکرد و هوایش سرد و آرام بود. این تونلها نه تنها قسمتهای مختلف پایگاه را بهم مربوط میکرد بلکه بعنوان انباری نیز برای نگاهداری مواد غذایی و وسائل کار مورد استفاده قرار میگرفت. این پایگاه در اصل طوری ساخته شده بود که فقط مدت ۳ سال مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین اینك بعد از ۱۲ سال، فشار برف و یخ در روی آن بقدری زیاد بود که رفته رفته قدرتش را در برابر فشار آن از

دیگر در آن نقطه منجمد که چون کلاهکی بر سر کره زمین است قدم نگذاشته بود. در این فاصله هیئت های زیادی برای مسافرت به قطب جنوب تشکیل گردیده بود ولی قصد همه آنها اجرای برنامه های تحقیقاتی و نقشه برداری از مناطق ساحلی قطبی بود و تعداد کمی از آنها تا نزدیکی قطب پیش رفته بودند ولی در سال ۱۹۵۶ که مصادف با تهیه مقدمات برای اجرای برنامه سال ژئوفیزیکی بین المللی بود گروهی که به نقطه قطبی پرواز کردند به ایجاد يك پایگاه علمی در آن نقطه مبادرت ورزیدند تا در سال ژئوفیزیکی ۵۸-۱۹۵۷ مورد استفاده قرار گیرد. سال ژئوفیزیکی بین المللی یکی از بارزترین نمونه های همکاری علمی بین المللی است که در تاریخ روابط ملل بعمل آمده است. در این برنامه ۶۶ کشور جهان شرکت داشتند و جمعا ۱۲۰۰۰ نفر از دانشمندان خود را برای انجام برنامه های علمی و تحقیقاتی به ۲۵۰۰ پایگاه مختلف منجمد پایگاه قطب جنوب و پایگاهی که در جزایر یخ زده در نزدیکی قطب شمال بود اعزام داشتند. در مورد پروژه ای که میبایست در قطب جنوب بموقع اجرا گذارده شود میبایست در باره حجم و ساختمان قشر یخی که منطقه قطبی را پوشانیده نکات عمده ای روشن گردد. علاوه بر آن میبایست اطلاعاتی در باره چگونگی ساختمان زمین که در زیر یخ قرار دارد، اثر یخ های قطب جنوب در آب و هوای کره زمین و نیمکره جنوبی، اتمسفر و یونوسفر به دست آید. مثلا میبایست معلوم شود در مدت شب های طولانی قطبی، «یونوسفر» یا منطقه الکتریکی شده بالای جو که احتمال بر این است که تنها در برابر نور خورشید تشکیل میشود به چه صورت در میآید؟

دوازده کشور آرژانتین، استرالیا، بلژیک، شیلی، فرانسه، ژاپن، نیوزیلند، نروژ، آفریقای جنوبی،



هواپیمای غول پیکر «هرکولس» با اسکی های بزرگی که در زیر آن است واز آن بجای چرخ استفاده میکند یک کامیون مخصوص حرکت در منطقه قطبی رابه آن منطقه حمل کرده است.

هم به اسکی وهم بچرخ های مخصوصی مجهز هستند و میتوانند از روی یخ پرواز کنند و به پایگاه اصلی ذخایر در «کرایست چرخ» نیوزیلند بروند و پس از بارگیری در ظرف یخروز دوباره به قطب برگردند.

هواپیماهای هرکولس بود که مارا به پایگاه «برد» که ۱۵۲۰ کیلومتر از «مک موردو» واقع در قلب سرزمین «ماری بردلند» قرار دارد برد. این منطقه را که در روی یک کلاهک یخ به ضخامت بیش از ۲۱۰۰ متر قرار دارد، بهیچ وجه نمیتوان زمین نامید زیرا کف زیر یخ آن در حدود ۶۰۰ متر از سطح دریا پائین تر است. پایگاه «برد» نیز مانند پایگاه «پل» کاملاً در زیر یخ قرار گرفته است ولی از لحاظ نوع ساختمان و راهروها و نظم و ترتیب و دقتی که در کار ساختمان آن بکار رفته با آن اختلاف زیاد دارد. پایگاه برد در سال ۱۹۶۲. کاملاً تجدید ساختمان شد و آخرین تکنیک های ساختمان های قطبی که در گرینلند بکار میرود در ساختمان آن بکار رفت.

این پایگاه بر خلاف پایگاه پل عمداً در زیر برف ساخته شده و در ساختمان آن از تیر های فولادی استفاده

پالمر از ساحل غربی شبه جزیره پالمر عبور کرد. ولی اولین قدم انسان در ساحل قطب شمال در سال ۱۸۹۴ توسط سیاح نروژی بنام «لئونارد کریستنسن» گذارده شد.

با وجود ورود «کریستنسن» به این قاره هنوز اطلاعات زیادی درباره آن در دست نبود تا آنکه از آغاز قرن بیستم انسان هر روز به کاوش بیشتر در باره قاره مذکور مبادرت ورزید. سرانجام اسرار پوشیده آن با دشواری های طاقت فرسا و مرگ باری که مردانی چون اسکات، شاکلتون و ادموند سون و دیگران تحمل کردند و بعضی از آنها جان خود را در این راه از دست دادند، فاش گردید و راه مسافرت، زندگی و کار در قطب جنوب باز شد.

هواپیما، زندگی در قطب جنوب را دستخوش انقلاب و دگرگونی بزرگی کرد و راه طولانی قطب را کوتاه نمود و بسیاری از مشکلات مربوط به تامین وسائل زندگی و ایجاد پایگاه در آن نقطه را حل کرد. از سال ۱۹۵۹-۶۰ هواپیماهای «ا.سی-۱۳۰» بنام لاکهید یا هرکولس در سفر به قطب شرکت کرده اند. این هواپیماها

یک نکته جالب و وسوسه انگیز در قطب جنوب وجود دارد که موجب جلب ماجراجویان میشود. بدون شک این نقطه بدترین محلی است که انسان ممکن است در روی کره زمین مشاهده کند. در این نقطه غیرمسکونی بادهائی میوزد که سرعت آنها به ۳۰۵ کیلومتر در ساعت میرسد و شدت آنها با شدت گردبادهای خانمان برانداز برابر است. این سرزمین در نهایت خشک است بطوریکه مقدار رسوب آب در زمین در این منطقه از صحرا های خشک و سوزان بیشتر نیست. این منطقه سرد ترین منطقه روی زمین است و درجه حرارت آن ۸۸ درجه سانتیگراد زیر صفر است. منطقه مذکور بلندترین قاره کره زمین است و بلندترین نقطه آن در کوه های «الس ورث» به ۵۱۴۰ متر میرسد. قله «الس ورث» همراه با قله های کوتاه تر کلاهک یخی را که سراسر منطقه قطبی را فرا گرفته شکسته و بطول ۱۶ کیلومتر از زیر آن خارج شده است.

کشف این قاره ساکت و آرام یکی از پدیده های جدید است. اگر چه وجود آن از زمانهای قدیم درس زبانها بود و یونانیان درباره چنین سرزمینی صحبت میکردند ولی دو سه قرن بیشتر نیست که چشم انسان با آن برخورد نموده است. کاپیتان «جیمز کوک» سیاح مشهور انگلیسی در قرن هیجدهم از سال ۱۷۷۲ تا ۱۷۷۵ ضمن سفر بدور کره زمین از کرانه قطب جنوب عبور کرد ولی زمین آن را از نزدیک ندید. مشاهده این سرزمین بعد ها توسط سیاحان امریکائی و شوروی عملی گردید.

دریادار «فابیان گوتلیب فون بلینک شاو زن» شوروی با کشتی های «وستک و میرنی» از سال ۱۸۱۹ تا ۱۸۲۱ از قطب جنوب گذشت و جزایر «پتراول» و «الکساندر اول» در نزدیکی شبه جزیره پالمر را کشف کرد و در سالهای ۲۱-۱۸۲۰ سروان ناتانیل

شده است. کلیه برنامه های علمی در منطقه قطب جنوب توسط موسسه ملی علوم امریکا اجرا و اداره میشود. دانشمندان به این موسسه مراجعه می کنند و برای انجام پروژه های علمی، پیشنهاد دریافت مقادیری پول میکنند. در صورتی که پروژه پیشنهادی با ارزش باشد مورد قبول واقع میشود.

دکتر «پارکر کالکین» از دانشگاه اوهایو با «باب بلهینک» و «پل میوسکی» در باره زمین شناسی سطح و تاریخ یخ های دره «رایت» تحقیق میکرد. این دره یکی از دره های بدون یخ و خشک است که در سواحل اسکاوت و اطراف مک موردو کشف گردید. دره های مزبور که بعلت نداشتن برف بسیار مناسب و بی نظیر میباشدو بعقیده دانشمندان زمین شناسی بعلت موقعیتی که نسبت بوزش بادهای موجود دارند بدون برف و یخ باقی مانده اند. در این دره ها پیوسته یک توندل طبیعی باد وجود دارد که هر قدر برف در آن بیارد بلافاصله بوسیله باد برده میشود و بزمین نمیرسد دره «رایت» یکی از بزرگترین دره های بدون یخ و برف است و بهترین آزمایشگاه برای عملیات زمین شناسان بشمار میرود.

زندگی حیوانی یکی از مهمترین وجالب ترین جنبه های علوم مربوط به قطب جنوب است. در این منطقه انواع حیوانات از کرم کوچک گرفته که طولش در رشد کامل از یک سانتیمتر تجاوز نمیکند تا نهنگهای عظیم آبی که بزرگترین موجود زنده جهان هستند یافت میشود. اغلب حیوانات این منطقه در سواحل دریا زندگی کرده و می کنند. بهمان نسبت که خشکی ها و زمین های منطقه قطب جنوب از لحاظ زندگی فقیر است، دریا های آن منطقه از این لحاظ بر سایر آبهای جهان برتری دارد. بسختی میتوان فهرستی از انواع زندگی موجود در این منطقه بدست آورد که واقعا صحت داشته باشد

بود که بعلت حرکت قشر یخ (یک تا دو سانتیمتر در روز) فعالیت آنها به نتیجه نمیرسید. علاوه بر آن بعلت نزدیک شدن یک طوفان عظیم، مدت اقامت ما در پایگاه کوتاه تر شد و ما ناگزیر به بازگشت شدیم. در لحظاتی که ما داخل هواپیما میشدیم باداندک اندک شروع به وزیدن کرده بود و اگر اندکی در حرکت تاخیر شده بود ما ناگزیر میشدیم چندین روز در پایگاه «برد» محبوس بمانیم. هواپیما بلافاصله بعد از بلند شدن تا بالای سطح طوفان اوج گرفت و بسوی «مک موردو» به پرواز درآمد.

پایگاه مک موردو بصورت شهر قطبی کوچکی است که در آن انواع ملیت های جهان وجود دارد. جمعیت این پایگاه در فصل تابستان به ۱۰۰۰ نفر میرسد و در زمستان طولانی تا ۲۰۰ نفر کاهش می یابد. مک موردو بصورت سوپر مارکتی برای قطب جنوب است. در فصل کوتاه تابستان تعداد زیادی از کشتی ها بسرعت به ساحل آن نزدیک میشوند و مقادیر زیادی وسائل و خواروبار را که برای زمستان طولانی آن لازم است خالی میکنند. در این منطقه و در زیر آفتاب تابستان کوتاه آن که هیچگاه غروب نمیکند یک فعالیت شدید ساختمانی توسط مهندسان نیروی دریائی جریان دارد و آنها بطور دائم کار میکنند تا قبل از آغاز فصل زمستان کارهای ساختمانی را به سامان برسانند.

علاوه بر آن مک موردو یک مرکز نقل و انتقالات علمی برای منطقه قطب جنوب است و برای دانشمندان که در راه سفر به پایگاه های مختلف قطبی میباشدند گذرگاه مهمی محسوب میشود. در سال ۱۹۶۹ در حدود ۱۹ پروژه مختلف تحقیقاتی در اطراف پایگاه مک موردو در دست انجام بود زیرا این منطقه بهترین محل برای انجام تحقیقات زیست شناسی، زمین شناسی و یخ شناسی در ناحیه قطب جنوب شناخته

شده است. متأسفانه در این پایگاه نیز نتایج نیکوئی ببار نیامده و میزان آبناشته شدن برف بیش از میزان مورد انتظار بوده است و فشار زیادی که بر روی پایه ها وارد آمده، همراه با حرکت قشر یخ منجر به تغییر شکل فوق العاده پایگاه گردیده است. بطوری که ظرف چند سال آینده پایگاه «برد» تبدیل به شهر اشباح خواهد شد.

با وجود مشکلات فوق این پایگاه هنوز مورد استفاده قرار میگیرد و حیرت انگیزترین اطلاعات علمی را از قسمت داخلی سرزمین قطب جنوب به جهانیان عرضه میکند. علاوه بر مطالعاتی که در پایگاه «برد» در زمینه زمین شناسی، زلزله شناسی و طول موج های رادیویی بعمل می آید یک پروژه حفاری عمیق یخ و مطالعه طبقات تحتانی آن نیز در آن بموقع اجرا گذارده شده است.

در فوریه سال ۱۹۶۸ یک حفاری به عمق ۲۱۶۴ متر در روی یخ صورت گرفت تا به کف زمین رسید. در این حفاری تا ۹۹ درصد از یخ های حفاری شده بمنظور مطالعات و آزمایش های مورد نظر در اختیار دانشمندان قرار گرفت ولی دانشمندان نتوانستند از زمین زیر یخ و مواد آن نمونه هایی برای مطالعه بدست آورند. دکتر «چستر لانکوی» امریکائی و دکتر «هانس اوشجر» دانشمند سوئیسی نمونه های طبقات یخ را تحت مطالعه قرار دادند و امیدوارند بتوانند با مطالعات خود سن یخ منطقه قطب جنوب و همچنین شکل و ترکیبات جو زمین را درازمنه بسیار قدیم همراه با تغییراتی که در چگونگی وضع بارندگی در ادوار مختلف تاریخ بوجود آمده و سرانجام اثرات آلودگی هوا و فعالیت های صنعتی را بدست آورند.

در مدتی که ما در آن پایگاه بودیم دانشمندان امیدوار بودند بتوانند مقداری از مواد زمین زیر یخ را بدست آورند. ولی مشکل کار آنها در این

باکودکان درست صحبت کنید

بهر اندازه مادری بیشتر باکودکش صحبت کند، بیشتر بر روی هوش کودک اثر میگذارد. پرفسور اوتو اورت استاد دانشگاه آلمانی کیل ضمن اظهار نظر مزبور گفت:

ضرورتی ندارد که بچه همهجمله را بفهمد، بلکه مهم اینست که مفهوم جمله را درک کند. از اینرو، بکلی بی مورد است که مادر «زبان کودک» را تقلید کند و تصور نماید از اینرو کودک آسانتر و بهتر او را درک خواهد کرد. بهترین شیوه اینست که باکودک درست حرف بزنید و صحبت کنید. در عین حال باکمال شکیبائی بحرفهای او گوش بدهید. بدینگونه به بیدار شدن هوش او کمک میکنید:

نظرات پرفسور اورت مبتنی بر مطالعات و بررسیهای گسترده است که، در این باره بعمل آورده است.

ولی اغلب جاندارانی که در آن منطقه یافت گردیده است تنها مختص همان محیط میباشند. آبهای قطب جنوب آنقدر سرد و مملو از اکسیژن است که انواع زیادی از ماهیها که بعضی از آنها کاملاً بدون خون قرمز یا هموگلوبین میباشند در آن وجود دارد.

زیست شناسان، قاره لم یزرع قطب جنوب را یک آزمایشگاه ایده آل برای مطالعه کمترین شرایطی میدانند که تحت آن شرایط زندگی میتواند وجود داشته باشد. مثلاً چگونه خوک آبی که در نزدیکترین نقطه به قطب جنوب زندگی میکند برای بدست آوردن غذا در زیر یخ در عمق ۶۰۰ متری اقیانوس فرو میرود و سپس راه خود را تا سوراخی که برای نفس کشیدن در یخ درست کرده باز مییابد و مستقیماً به آنجا بر میگردد! «کارلتونری» و همکارانش برای پی بردن برآز این حیوان بداخل آب فرو رفتند. آنها با استفاده از آلات غواصی در زیر آب مدتها صداهای خوک آبی را از قبیل سوت زدن و زوزه کشیدن، که بنظر میآید تنها وسیله مخابره آنها است و فاصله ۸ کیلو متری نیز آنرا احساس میکنند مورد استماع و مطالعه قرار دادند. آنها مدتها نیز خوک آبی را در زیر آب دنبال کردند و در یافتند که این حیوان عظیم الجثه به آسانی میتواند مدت ۴۰ دقیقه در زیر آب بماند بدون آنکه تنفس کند.

پنگوئن شاید جالب ترین و معروف ترین حیوان قطب جنوب باشد.

دکتر «ویلیام اسلادن» و همکارانش از دانشگاه جان هاپکینز - بالتیمور از چندین سال پیش در باره خصوصیات و عادات پنگوئن ها مطالعه بعمل آورده و به کشف نکات جالبی درباره آنها نایل شده اند. در یکی از پروژه های تحقیقی که زیر نظر دکتر ریچارد پنی انجام شد غریزه جهت یابی پنگوئن ها مورد آزمایش قرار گرفت. مشهور است که پنگوئن ها همه ساله از لانه خود

ملل دیگری نیز مانند لهستان و چکسلواکی به دوازده کشور مزبور پیوسته اند و امروزه تعداد کشور های امضاء کننده پیمان به ۱۶ کشور رسیده است.

من در شب آخر اقامتم در مك موردو از تپه رایت که در پشت ساختمانها و دستگاههای مطالعاتی قرار دارد بالا رفتم. این تپه پر شیب چیز زیبا و قابل دیدنی ندارد ولی از بالای آن میتوان نظره بسیار زیبایی از قطب جنوب را مشاهده کرد. اگر چه در آن وقت ساعت تقریباً نیمه شب را نشان میداد ولی خورشید همچنانکه در وقت ظهر می درخشید پرتو افکنی میکرد. در تنگه مجاور، کشتی یخ شکن «باد جنوب» در انتظار ورود کشتی باری «ویاندوت» بود که میبایست ذخایر و دستگاههای علمی را به مك موردو بیاورد. در پائین تپه فعالیت شدیدی در مك موردو جریان داشت و در سمت راست قله ۳۶۵۰ متری کوه «ارپوس» سر بآسمان کشیده بود. در نزدیکی محلی که من ایستاده بودم صلیبی بیاد بود مرك اسکات و همراهانش نصب گردیده بود. در برابر زیبایی سخت و خشن آن منطقه سمبول سرسختی و تسخیر ناپذیری بشر در برابر چشمان من میدرخشید.

دور میشوند و در فواصل چندین صد کیلومتر در روی یخ های فشرده و صافی که هیچ گونه علامت در روی آنها وجود ندارد به گردش میپردازند و دوباره سال بعد به آشیانه خود باز میگردند. دانشمندان تعداد زیادی از پنگوئن ها را از نقاط مختلف گرفتند و پس از آنکه پای همه آنها را علامت گذاری کردند، آنها را بصورت چشم بسته به نواحی قطبی بردند و رها ساختند. در این آزمایش پرندگان مزبور بدون اشتباه به لانه های خود بازگشتند و بعضی از آنها نیز حتی بیش از ۳۶۴۸ کیلومتر راه را برای بازگشت به محل خود بدون اشتباه طی کردند.

در سال ۱۹۵۹ طی پیمانی که توسط ۱۲ کشور شرکت کننده در برنامه سال ژئوفیزیکی بین المللی با امضاء رسید سراسر منطقه قطب جنوب برای انجام تحقیقات علمی اختصاص داده شد. در این پیمان يك مهلت قانونی برای هرگونه ادعای مالکیت کشور ها در مورد آن سرزمین ها تعیین شد و هرگونه استفاده نظامی یا صنعتی از آن سرزمین ممنوع اعلام گردید. این پیمان شبیه پیمانی است که در مورد استفاده های صلحجویانه از فضا با امضاء رسیده است.

انتقال فکر، تازه ترین کشف علمی

برای نخستین بار عمل انتقال فکر آدمی در فضا بدون هیچگونه رابطه مادی از مغزی به مغز دیگر انجام گردید

حیله در آن نمیروید. عمل انتقال فکر آدمی در فضا، بدون هیچ رابطه مادی، بطور قابل توجهی از مغزی به مغز دیگر انجام شده است!

ستوان جونز و اسمیت

آرروز که اجازه داده شود دو نفری که در این آزمایش شرکت داشته‌اند شناخته شوند، مسلماً نام آنان در تاریخ علوم ضبط خواهد شد فعلاً این دو نفر عامل: «ستوان جونز» افسر دریائی و «آقای اسمیت عامل دیگر» محصل دانشکده‌ای در ایالت کارولین شمالی امریکا هستند. اسمیت در مدت ۱۶ روز که آزمایش انجام شد در اطاقی که قدم از آن بیرون نمیگذاشت، روزی دو بار در ساعت معین بمقابل دستگاه خودکاری که ورقهای بازی را بر میزند قرار میگرفت. در درون این دستگاه هزاران ورق زیر و رو میشد. اما این برگه‌ها ورق بازی معمولی نبود، بلکه برگه‌هایی بود موسوم به برگه‌های زرن، این برگه‌ها مدتهاست در آزمایشهای روانی پاراپسیکولوژی بکار میروند.

این برگه‌ها یک رنگند و روی هر یک از آنها یکی از این پنج علامت: سه خط موجی، حلقه، صلیب، مربع ستاره رسم شده است. هر روز دو بار در ساعت معین، دستگاه برزنده که بدستگاه ساعتی متصل است، هر دو دقیقه یک برگه بطور تصادف بیرون می‌آید. اسمیت با دقت باین برگه خیره میشد و کوشش میکرد که فوری بدان شکل بیندیشد. در همین لحظه، بفاصله دو هزار کیلومتر، بزیر صدها

مقابل عمارتی که دارای تابلویی بدین مضمون بود:

«مرکز تحقیقات ویژه ویستینگ‌هوس، ورود بدون اجازه ممنوع است» پیاده کرد.

مسافر بقراول گفت میخواهد با ویلیام بور رئیس قسمت علوم زیست شناسی اداره تحقیقات نیروی هوایی ایالات متحده امریکا ملاقات کند. سرهنگ بور که در دفتر خود منتظر بود فوری او را پذیرفت. همینکه مسافر ناشناس وارد شد، سرهنگ بور باو اجازه نشستن داده گفت: ستوان جونز آیا بسته را همراه دارید؟

جونز بدون گفتن کلمه‌ای، بسته را برهنگ تسلیم کرد. سرهنگ بسوی صندوقی رفته آنرا گشود، و از آن بسته‌ای نظیر بسته جونز بیرون آورد، با این تفاوت که بسته جونز مهر و لاک «زیر دریائی نوتیلوس» را داشت، و بسته جدید با مهر «مرکز تحقیقات فریندشیپ مرلند» مهر شده بود.

سرهنگ بود هر دو بسته را گشود و پاکتهای کوچک را از درون آن بیرون آورده باز کرد. سپس هر دو مشغول شدند برگه‌هایی که در دو بسته دارای تاریخ مشابه بودند کنار یکدیگر گذاشتند و بمقایسه پرداختند. هفتاد درصد تصویرهای برگه‌های هم تاریخ از حیث اسم و ترتیب با هم شبیه بودند.

ویلیام بور با شگفتی تمام گفت: «ما هم اکنون در راه یکی از تحولات تاریخی هستیم، برای نخستین بار در جهان با شرایطی که هیچگونه تصور

روزی ۲۵ ژوئیه ۱۹۵۹ که زیر دریائی اتمی بنام نوتیلوس عازم سفر بود. مسافر مرموزی به سرنشینان آن کشتی افزوده شد کشتی فوری براه افتاد، مدت ۱۶ روز در اعماق اقیانوس اطلس به سیر و سیاحت پرداخت.

مسافر بی‌نام در یکی از اطاقهای زیر دریائی زندانی شد. فقط جاشویی که برای او غذا میبرد و آندرسن ناخدای کشتی که هر روز از او دیدن میکرد، کسی دیگری او را نمیدید. روزی دو بار مسافر مرموز یک برگه کاغذ به آندرسن تحویل میداد. روی این برگه پنج شکل مختلف مرسوم بود یک صلیب، یک ستاره، یک حلقه یک مربع و سه خط موجی.

ناخدا آندرسن و مسافر ناشناس روی هر برگه را امضاء میکردند، بعد ناخدا برگه امضاء شده را با دو قطعه کاغذ دیگر که بر روی یکی ساعت و تاریخ ثبت شده بود و روی دیگری نوشته بود: «بسیار محرمانه، باید هنگام خطر از بین برده شود».

این صفحات هر روز دو بار در ساعت معین در پاکت مخصوصی گذاشته شده مهر و لاک میشد. دهم اوت ۱۹۵۹ زیر دریائی در کرویتون پهلو گرفت. مسافر مرموز از کشتی پیاده شد و در یک اتومبیل دولتی سوار شده تحت الحفظ بنزدیک ترین فرودگاه نظامی تحویل گردید، ساعتی بعد، هواپیمائی در فرودگاه کوچک شهر فریندشیپ واقع در مریلند یکی از ایالات متحده امریکا بزمین نشست. اتومبیلی که در انتظار مسافر ناشناس بود او را در



Unforgettable gift...
It's a Sheaffer!

فقط شیفر می تواند وسیله تحریر باین کاملی بجهان عرضه کند شیفر جدید با سر قلم طلای ۱۴ عیار و کلاهک با پوشش مخصوص که جریان هوا بر روی آن تأثیر نمی کند تنها وسیله تحریری است که بمجرد تماس با کاغذ بنرمی و روانی با خطوط یک نواخت می نویسد.



SHEAFFER
your assurance of the best

شیفر بزرگترین نام در صنایع خود نویس جهان

ناینده انحصاری: موسسه فرهنگی نادرى چهارراه توام اسلطنه

۷۰۲ - آ

متر آب در عمق اقیانوس، ستوان جوئر حدس میزد برگه ای که اسمیت نگاه میکند دارای چه علامتی است و آنرا یادداشت میکرد و برگ آزمایش را به امضای اندرسن ناخدای کشتی میرساند. هفت در ده حدس جوئر مطابق با واقع درآمد، در این آزمایش جای احتمال هیچگونه خدعه و حيله نبود. بفرض تصور محال همدستی و حقه بازی هیچ گونه رابطه ممکن نبوده است بین زیر دریائی فرو رفته در عمق دریا و آزمایشگاهی که اسمیت منزل داشته برقرار باشد، چه امواج بی سیم عم نمیتواند در چند متر زیر آب داخل شود. برای اولین بار در تاریخ آزمایش غیرقابل خدشهای انجام شده است که ارتباط دو مغز آدمی را در فاصله زیاد نشان میدهد: چنین می نماید که مطالعه پاراسیکولوژی نیز بتدریج در آستانه علم وارد شده است.

گزارش راند

باید دانست که ضرورت و احتیاج نظامی موجب این کشف عظیم شده است.

از آغاز سال ۱۹۵۷ موسسه مشهور راند که متصدی تجسّات و تحقیقات بسیار نهانی دولت آمریکاست گزارشی به آیزن هاور رئیس جمهور امریکا فرستاد: «وسائل برقراری ارتباط با زیر دریائی ها که تاکنون مورد استفاده بوده در زیر دریائی های جدید که در آب فرو میروند، خصوصا موقعی که در زیر نواحی قطبی هستند، بی اثر است. باید وسائل جدیدی را مورد آزمایش قرارداد». یکسال گذشت و گزارش راند بهیچوجه تعقیب نشد، مشاوران علمی ایزن هاور بیاد «میز گردان» احضار ارواح افتاده بودند.

اسپوتینک نخستین روسها بچولان آمد و آنگاه که «بیپ بیپ» آن از بالای زمین زنك هشدار رابگوش جهانیان رسانید، بزرگترین دانشمندان

کیلومتر فاصله بمغز انسان دیگری تأثیر نماید...»

«باید توجه داشت که این موضوع کاملاً جنبه علمی دارد و نمودهایی که مشاهده شده، همانند است با آنچه که در ساختمان موجود زنده حاصل میشود به عبارت دیگر تبدیل مواد غذائی به انرژی، در اثر احتراق، شبیه بهمین گونه نمود است...»

«توسعه و بسط این نمود وسیله خواهد شد که بین زیر دریائی ها و خشکی ارتباط برقرار گردد حتی

امریکا بجنب و جوش افتادند و نظر دادند که موقع آن رسیده که بهمه وسائل مثبت شد، حتی آنچه روسها خفیف می شمارند. دانش امریکائی عقاید عامه را بکمک طلبید - ۱۳ ژوئیه ۱۹۵۸ روزنامه نیویورک هرالدریون مقاله ای بقلم آسنل راتالبر بزرگترین خبرنگار نظامی امریکا انتشار داد خبرنگار مزبور نوشته بود: «بر نیروی نظامی ایالات متحده لازم است تحقیق کند که آیا نیروئی که از مغز انسانی تراوش میکند ممکن است در هزاران

متوجه نیست علاماتی که بخاطرش میرسد از مغز دیگری فرستاده شده یا خود جعل میکند.

به همین نظر است که بجای اینکه تصویر و شکلهای مفصل یا دقیقی انتقال دهند قبلا به پنج علامت بسیار ساده بر گهای «زنر» اکتفا میکنند.

وقتی این انتقال ساده به نتیجه رسید، آنگاه با آسانی ممکن است از این برگه ها بصورت الف بای تلگرافی رمزهایی ترتیب داد و پیغامهای با معنایی فرستاد.

اکنون منظور تکمیل روش انتقال فکر و اطمینان پیدا کردن بمیزان صحت آن است فعلا از جهات مختلف در این راه آزمایش میشود.

و مخصوصا در جستجوی داروهای هستند که اثر «روانی» داشته و انتقال فکر را تسهیل کند، یک داروساز متخصص امریکائی نتایج اولیه را بدست آورده و در مارس ۱۹۵۷ گزارش آن را با کادمی علوم نیویورک تسلیم کرده است.

اما نه ستوان جونز و نه اسمیت هیچ يك از داروئی استفاده نکرده اند، زیرا نظر نیروی نظامی امریکا از آزمایش انجام شده این بود که اصولا امکان انتقال افکار مغز انسان معمولی را در حال عادی کشف کند. فعلا بجز قهوه که بنظر می آید به نیروی انتقال بهبود می بخشد و اسپرین که برعکس مانع عمل این نیرو شده آنرا فلج میسازد. هیچگونه داروئی در آزمایش های طرح راند مجاز نیست.

این آزمایش ها بدون هیچ شکی صفحه تازه ای بتاریخ بشریت و علم خواهد افزود، امید است که آرامش بین المللی در آینده نزدیکی اجازه دهد که نتایج حاصل از این کشف بطور کامل انتشار یابد.

«مهنامه ژاندارمری»

دریائی باشد و يك عامل فرستنده و يك گیرنده در آزمایشگاه زمینی.

معتقد و غیر معتقد

چگونه این عاملها را انتخاب میکنند؟ فعلا این موضوع از اسرار است.

آنچه که تاکنون فاش شده این است که مغز داوطلب را بوسیله دستگاههای الکتریکی مخصوصی آزمایش کرده فعالیت آنرا ثبت میکنند.

این فعالیت در علم شناخته شده و با هیچگونه انتشار موجی همراه نیست. اما نیروئی که مغز پخش می کند قابل تشخیص است گری والتر انگلیسی نخستین کسی است که نشان داد میتوان با دستگاه مزبور فعالیت مغزی اشخاص غیر طبیعی را ثبت کرد.

مطلب دیگری راجع باین موضوع بوسیله يك خانم دکتر روانشناس امریکائی روشن شده است این خانم ثابت کرده است که داوطلبان شرکت در این آزمایش را بدو گروه میتوان تقسیم کرد که او آنان را «گوسفند» و «بز» نام داده است - گوسفندان دسته ای هستند که بدرک ماوراء حس معتقدند و بزها آن دسته هستند که باین موضوع اعتقاد ندارند.

در ارتباطات دور، چنان بنظر میرسد که باید يك گوسفند و يك بز باهم مربوط شوند زیرا آندو نمیدانند چه میکنند.

آنچه این نوع کار را بی اندازه دشوار میسازد، آنست که در آن لحظه که از فاصله ای بین فکر فرستنده و گیرنده ارتباط برقرار میشود هیچ يك از این دو چگونگی را درك نمیکنند. ارتباط در سطحی از قسمت ناخود آگاه وجدان صورت میگیرد و از زیر این پرده در وجدان اثری پیدانیست.

فرستنده نمیداند که آیا پیغامش بمقصد میرسد یا نه و گیرنده نیز

ممکن است، روزی از این وسیله برای ارتباط بین زمین و ناوهای فضائی که بین سیارات سفر میکنند استفاده کرد.

پس از نشر این مقاله و گزارش های متعددی که از دانشمندان برتانیید گزارش راند رسید، تصمیمات لازم اتخاذ شد. آزمایشگاه های متعدد برای مطالعه در علم جدید پاراپسیکولوژی در نقاط مختلف امریکا تاسیس گردید، حتی در مرکز تجسّات نظامی رستن. در این مرکز آزمایشگاهی که در آنجا انتقال فکر مطالعه میشود از دفتر کار «فون برون» مرد فضائی معروف بیش از ۶۰۰ متر فاصله نیست. اکنون فتح ستارگان آسانی و فتح فکر انسانی نزدیک شده است.

در پاراپسیکولوژی چگونه عمل میکنند؟

اکنون به بینیم ترتیب عملی که انجام میشود تا چنان نتیجه شگفتی، از آنگونه که از آزمایش ستوان جونز واسمیت بدست آمد، حاصل شود چگونه است.

برای اینکار باید يك جفت آزمایشگر، یعنی دو عامل یکی فرستنده و دیگری گیرنده برگزید.

این دو عامل را طوری انتخاب میکنند که بین مغزشان نوعی هم آهنگی وجود داشته باشد که در این صورت نتیجه ای که بدست می آید حقیقتا قابل توجه خواهد بود.

در عملیات جدید مشاهده شده است که این ارتباط «يك طرفه» انجام میشود.

چنانچه عامل گیرنده عمل فرستنده را انجام دهد یا بالعکس هیچگونه نتیجه ای بدست نخواهد آمد.

بنابراین اگر بخواهند از دوسو ارتباط برقرار باشد، باید دو «جفت» فرستنده و گیرنده انتخاب کرد.

بعبارت اخری باید يك عامل فرستنده و يك عامل گیرنده در زیر

جوایز ۵ سری بلیطهای

اعانه ملی

به میمنت جشن شاهنشاهی ایران



۲۵ پیکان

پرازا سکناس

۱۰ میلیون تومان

پول نقد



قیمت فقط ۳۰ ریال

از این فرصت استثنائی برای بدست آوردن جوایز بزرگ استفاده کنید

بقیه مشکل کار مملکت و مردم و مطبوعات و خواندنیا

دولتی بقدری است که با آن میتوان صدها مجله نظیر خواندنیا و سپید و سیاه و تهرانمصور را رایگان چاپ و منتشر کرد و صدها برابر هم بهتر و زیاده‌تر نتیجه گرفت.

وزیر جدید اطلاعات اگر بتواند باید نخست به جنگ چنین جنگلی برود.

از طرف دیگر تعدادی کارمند و حقوق‌بگیر و مامور دولت در لباس مدیر و سردبیر و نویسنده و خبرنگار در مطبوعات وجود دارند که حکم آچار فرانسه به معنی واقعی را پیدا کرده‌اند ، همه وقت ، همه جا ، همه چیز میخورند و یا بزور می - خوراندندشان .

اینان که غالباً مهر و مارک «قابل استفاده» را دارند (۲) ، هم از توبره میخورند هم از آخور ، هم

و دوایر مطبوعات خاصه در بخش دولتی طوری است که اگر تمام روزنامه‌ها و مجلات کشور را در بست در اختیار داشته باشند بازخودشان عطشان‌تشار نشریه خاص و جداگانه دارند و هیچ موضوعی که برای انتشار و در معرض افکار عمومی گذاشتن نداشته باشند عکس و تفصیلات نشست و برخاست‌ها و سفرهای تفریحی و ساعات استراحت مسئولان دستگاهها را به حساب خدمت به مملکت و مردم گذاشته با کاغذ اعلا و چاپ نفیس از کیسه مردم منتشر میکنند.

هزینه چاپ و انتشار این قبیل نشریات که بسیاری از آنها حتی بدون باز کردن لای صفحات آن مستقیماً و در همه‌جا بداخل سبد کاغذهای باطله می‌رود در هر وزارتخانه و اداره

دارد که بی مصلحت و تصویب آنها مرده را نمیتوان دفن کرد ولو بیماری مسری داشته و پزشک قانونی هم جواز دفنش را صادر کرده باشد.

از بودجه ادارات و وزارتخانه‌ها و کارخانه و کمپانی چند برابر بیش از میزان مورد نیاز در اختیار میگیرند ولی حتی یکدهم آنرا بدون بند و بست خرج مطبوعات خاصه نوع مستقل و ملی و حرفه‌ای آن نمیکند.

پاره‌ای از آنها در بخش خصوصی با توجه بوضع روز ، و عقل در چشمی مردم زمان چاخانه فقط را سرمایه کرده ، دست روی درآمدهای ملی انداخته‌اند و حتی از کارهای عام‌المنفعه و ملی و فرهنگی و آموزشی هم حق و حساب میگیرند ، آنهم بصورتی بیحساب.

روش کار در ادارات روابط عمومی

۲ - برای اطلاع از مفهوم و مصداق آدمهای «قابل استفاده» و شأن‌نزول و شناسائی پهلوانان آن در اینجا به قسمتی از مقاله «جانوران باج‌بگیر» مندرج در شماره ۷۵ سال هفتم مرداد گذشته مجله نگین اشاره میکنیم: طبق نوشته این مجله :

«آدم قابل استفاده نام مستعاری است که از متن گزارش روابط عمومی کنسرسیوم نفت در مرکز لندن بیرون آورده‌اند . وقتی چند سال قبل با بوری که از طرف کنسرسیوم نفت برای بازدید از کشورهای اسکندیناوی در اختیار یکی از جوانها گذاشتند و برنامه هم برای دیدار از انگلستان برایش ترتیب دادند این جوان برقریحه! را «آدم قابل استفاده!» تشخیص دادند . برحسب تصادف گزارش کنسرسیوم درباره این آدم بدست بعضی‌ها افتاد و «آدم قابل استفاده» نام مستعارش شد..

«آدم قابل استفاده!» گاهی در لباس نویسنده و سردبیر و زمانی به صورت «مامور و معذور» روزنامه‌نگاران و نویسندگان را به جان هم انداخته تا نه‌بدتر یکدیگر را بگویند و حداقل خاصیت اینکار در آنست که آبروی هر دو با حیثیت مطبوعات توأماً از میان می‌رود چنانکه گرفته است .

«دکانی بنام مجله باز کرده تفرقه‌اندازی در میان مردم خاصه نوع روزنامه‌نگار و نویسنده و هنرمند و روشنفکر آن از جمله تخصص‌ها و ماموریت‌های خاص ایشان است.»

«گهگاه ژست روشنفکر مآبی میگیرد و چند مقاله نپخته سیاسی چاپ‌میزند که نیمی شعار است و نیمی حرف ، وسیله‌ایست برای تلکه این و آن و کسب و جاهت که جوان است و جوای نام آمده است.

در حالی که بر سر نسل جوان زمان شیر میمالد و آنها را به بیراهه میکشد ، سنگ نسل آینده و جوانان آنرا به سینه میزند !

بعقیده ما اکنون زمان آن فرارسیده که بردهان این سانسورچی‌های حرفه‌ای زمان پوزه‌بند زده شود ، تا قلم و ساحت مقدس مطبوعات را وسیله‌ای برای باجگیری از این و آن نکنند و با اجرای سیاست کهنه «تفرقه بینداز و حکومت کن» آلت دست این و آن خاصه دیگران نشوند ، تا مطبوعات سالم بماند و مردم از بی‌تفاوتی نسبت به آن بیرون بیایند»

شريك دزدند و هم رفیق قافله هم سرفره معاویه می‌نشینند ، هم پشت سرعلی نماز میخوانند ، هم شمشیر آماده به حمله دولتها هستند ، هم زبان بکام کشیده و عنداللزوم گویای ملت و مردم زمان ، هم در رکن چهارم صاحبکارند و دست‌اندرکار ، هم در رکن اول جنت‌مکان . رکن سوم هم که قوه مجریه باشد زادگاه اصلی و پرورشگاه واقعی آنهاست .

همین‌ها هستند که موجبات يك نواختی مطالب و مندرجات مطبوعات را بوجود آورده بخاطر روحیه کارمندی و خوی نوکرمندی که در نهاد دارند مقام مطبوعات را تا سرحد فعلی‌پائین آورده‌اند، پائین آوردنی‌که نگاهداشتنی هست ولی بالا بردنی نیست.

اینان با آن که خود را نویسنده مطبوعات و خادم‌آن میدانند ، بخاطر چندکارگی کسی روی جنبه مطبوعاتی آنها حساب نمیکند و آنان را عضو اصلی و اصیل خانواده مطبوعات نمی‌شناسد تا اعمالشان را به حساب رکن چهارم بگذارد که گفته‌اند : **دزد طلبه میشود ولی طلبه دزد نمیشود.**

بهمین مناسبت آنها را صاحب امتیاز و مدیر و سردبیر و نویسنده و خبرنگار نمیشناسد اگر چه نامشان صدجا در سرتلوچه جرابد و مجلات قرار گرفته باشد.

نوع ماموریت و نتیجه کار اینان در مطبوعات درست مصداق نوشته روزنامه فرانسوی لوموند است که در مورد حکومت‌سرهنگان یونان و ماموران سانسورشان نوشته بود : **«ماموریت برای انتشار هیچ»!**

با آن که در باره اینان گفتنی بسیار است و ناگفتنی هم بشمار ، چون بنای کارما در این نوشته هم مانند دیگر نوشته ها

مبتنی بر تحقیق و تتبع است و واقع‌بینی و یافتن و نشان دادن راه علاج کار مطبوعات ، بهمین مناسبت روی اصول **علم‌العلل** به بیان علل مداخله ادارات و موسسات روابط عمومی در کار مطبوعات و سبب‌های آن پرداخته از ریشه آنرا مورد مطالعه قرار میدهم باشد که راه را از چاه و خدمتگزار را از خرابکار تمیز داده رهروان را یاری کنیم.

بطور کلی موسسات و ادارات روابط عمومی تا آنجا که نقش مشاور امین و راهنمای بی‌غرض و تسهیل و تسریع در کار را برای طرفین داشته باشند و قصدشان تکمیل اطلاعات باشد مفیدند و لازم ولی همینکه خواستند پایشان را از گلیشان فراتر نهاده نقش **قیم و آمر** و ناظر را برای مطبوعات بازی‌کنند و چتر باز در میان آنها پیاده کنند و بخیال خود آنها را ارشاد نمایند چون صلاحیت آنرا ندارند لاجرم در آن درمیانند ، هم موسسه متبوع خود را خراب میکنند و هم رکن چهارم را بدنام میسازند و هم کشور را .

نخستین علت که سببش باید نامید خوشبختانه جنبه مثبت دارد و آن همان اهمیت و اثری است که مطبوعات در افکار عمومی دارند و در صدر مقال به‌آن اشاره کردیم و گفتیم که مقام و موقعیت و نقشی که مطبوعات خاصه **نوع مستقل و ملی و حرفه‌ای آن** در هر سرزمین با هر حکومت و رژیم دارند ، دیگر نیروها را وادار میسازد که با آن کنار بیایند و یا آنرا در کنار داشته باشند ، حالا بسیل نشد باجبار ، با طاعت نشد با گناه در این مورد ایرادی متوجه علاقه حکومت‌ها باینکار نیست ، باید

اول به مطبوعات گفتن که : **چنین خوب چرانی؟!!**

موضوع دوم و مهم که خاص کشورهای عقب مانده و در حال رشد است و موضوع مداخله و نفوذ ادارات روابط عمومی هم مثل سایر مسائل و موضوعات دیگر همه از آن مشتق میشود و سرچشمه میگیرد اصل **تداخل قواست.**

در طول نیم قرن **مشروطیت** بدون **شروط** ما که **میت** باشد ، باستانی بعضی سالها ، قوای چهارگانه که قوه مقننه و قضائیه و مجریه باشند و قوه یا رکن چهارم که مطبوعات باشد گاهی در يك یا در قوه ادغام شده و گاهی هم همه آنها در يك قوه که قوه مجریه باشد **مستحیل** شده‌اند و نتیجه این **استحاله** که : انسان هم کارمند دولت باشد هم نماینده ملت در مجلس شورای ملی و هم زبان مردم در مطبوعات ، همین **بلبشوی اداری** است که می‌بینید و عوارض آنرا همه‌ما حتی خود دولت و دستگاه بیشتر و گراتر میپردازد و با آن که پزشک دردشناس و خیرخواه کشور مسکن **انقلاب اداری** برای آن تجویز فرموده همینطور سرطان‌وار بر حجم و جرم و تعداد غدد آن اضافه میشود و اگر وضع بهمین حال و منوال پیش برود بعید نیست داروی **انهدام اداری** برای آن تجویز گردد.

بنابراین تا **تفکیک قوا** انجام نشود و حدود و ثغور مسئولیت قانونی هر يك از قوای چهارگانه معلوم و مشخص نگردد و یکی بر دیگری ناظر نباشد ، انسان ، خودش که از خودش بازخواست نمیکند و در نتیجه ، تاسه همان تاسه است و آتش همان آتش!

بنابراین **علت‌العلل** همه این عوارض

تداخل قواست که ما از آن به **حکومت کارمندان** تعبیر کرده‌ایم.

حق این بود به دوران انقلاب سفید و پیشروی در سایر جبهه‌ها مطبوعات ما هم همگام با افزایش جمعیت کشور و هماهنگ با رشد قابل ملاحظه تعداد با سوادان روزبروز بر شماره خوانندگانشان اضافه شود و بالااقل از آن کم نگردد، و حال آنکه همه میدانیم در عمل چنین نیست، چرا؟ بهزار و یک دلیل، که ما در اینجا فقط به مهمترین و موثرترین آنها اشاره میکنیم و میگذریم.

آهنائی که توقع و انتظار دارند هماهنگ با افزایش جمعیت کشور و فزونی شماره باسوادان آن کار استقبال مردم از مطبوعات هم بالاگیرد و بر تیراژ آنها افزوده شود در اشتباهند.

داستان اینان داستان کسی را ماند که باغ و مرغزاری بزرگ و وسیع ولی **محدود** پر از انواع گلهای رنگارنگ و درختان تنومند و پر بار و چمن سرسبز بوجود بیاورد اما از پلاستیک و تعدادی مار و عقرب را در آن سکونت دهد و توقع داشته باشد که مرغان هوا هم در آن آشیان گیرند.

در صورتی که مرغان غیر از ما انسانها هستند، آنها علاوه بر چشم و گوش که ما هم داریم و ممکن است اشتباه کند از یک حس بویائی و **شم قوی** برخوردارند که محال است اشتباه کنند و طبیعی و طبیعت را از مصنوعی و ساختگی تشخیص میدهند و در نتیجه نه تنها مرغان تازه از تخم درآمده در این باغ محدود و مصنوعی و ماشینی و پر از کژدم نیمه‌انساند پرندگان و چرندگانی که از سابق

نیز ساکن آنجا بوده‌اند به تدریج آن باغ را که باغ مطبوعات باشد ترک میکنند و ساکن کوی دگر خواهند شد.

بنابراین خورشت قیمه نه با قاف است و نه با غین، با گوشت است و روغن و لپه و بدست آشپز کاردان و بمرورزمان.

مطبوعات مورد قبول مردم هم نه با دست دولت درست میشود نه با عنوان شرکت‌سهامی و صدور امتیاز دستوری، که **هرچه دادنی** باشد فرمان **سواد و صلاحیت** آنهم صلاحیت اخلاقی دادنی نیست.

من در شگفتم دستگاهی که خود رسماً و کتباً صلاحیت فردی را برای سردبیری رد میکند، چگونه باردیگر همان فرد را دو پله بالا برده فرمان صاحب امتیازی و مدیریت برایش صادر میکند. فردی که از فـرط بیسوادی هنوز هم بموجب مدرک خطی **توزیع را توضیح** مینویسد و اگر هنری داشته باشد فقط در **«قابل استفاده!»** بودن میباشد و بس.

اینکار کمک بفرد و بالا بردن مقام او نیست، پائین آوردن مقام مطبوعات است.

تلویزیون و رادیو با جنبه و جذبه مادی و مالی که دارند از کادر تحریری مطبوعات و حتی کارمندان اداری آنها هرکس را که ته مانده ذوق و کوره سوادی داشت بطرف خود جلب و جذب کردند، جذب کردنی که اگر آنها ول کنند اینان ول کن نخواهند بود

در این مدت درست نظیر بانک ملی ایران هر چه کارمند خوب و مجرب و تحصیل

کرده داشت و یا بوجود آورد، سایر بانک‌های نوپنیا با لطائف الحیل بطرف خود جلب و جذبش کردند، ادارات روزنامه‌ها و مجلات هم تبدیل شده بودند بکلاس تهیه و آموزشگاه مقدماتی برای تهیه کارمند و معرفی برادیو و تلویزیون ملی ایران.

وزیر جدید اطلاعات باید با یک چنین کارهای ضد و نقیض و ناسخ و منسوخ مبارزه کند، او هم البته اگر بتواند.

شما اگر خواننده مطبوعات باشید یکی از روزنامه‌های یومیه امروز را که ببینید مثل این است که همه را دیده‌اید و یکی از مجلات مصورهفتگی را که داشته باشید مثل این است که همه را دارید و یا نداشته باشید بهیچوجه از نظر مطالب خواندنی و مورد نیاز روز احساس کمبود نمیکند.

این است وضع خوبان مطبوعات زمان ما و کم و کیف محتویات آنها که بیچاره خواندنیها میباید به **تنهائی** همه آنها را **یکجا** داشته باشد!

سرزمینی که مردم آن از روی رضا تا هزار میلیارد ریال برای ایجاد مدرسه تنها سرمایه‌گذاری میکنند، از پرداخت چند ریال در روز برای خرید روزنامه و مجله که بمنزله فشنک برای تفنگشان میباشد عاجز نیستند، مگر اینکه یقین داشته باشند این فشنک مشقی است و جدی نیست. بنابراین علت را فقط و فقط در نقص کار این کار و کالا باید جستجو کرد و لاغیر. خوشبختانه ما اکنون در وضع و

موقعیتی هستیم که به **تفکیک قوا** بیشتری از داریم تا **تداخل قوا**. روزگاری بود که مملکت در اشغال بیگانگان بود، هر حزب و دسته و روزنامه و

نماینده‌ای سرش در جایی ، بلکه در چندجا بند بود و در کارها از آنها الهام میگرفت و دولت‌ها برای حفظ وحدت و یکپارچگی ناچار بودند ، به نیروی حکومت‌های نظامی و شبه‌نظامی قوای چهارگانه‌را مهار کرده در اختیار داشته باشند ، تا از انرژی هر چهار در یک جهت برفع مملکت استفاده کنند و از انحراف جلوگیری نمایند.

با اینحال آنان هرکدام از یک جهت و حتی در بعضی موارد و مواقع از چند جهت مختلف و مخالف می‌رفتند ، لاجرم گردونه کشور همچنان درجا میزد و گاهی هم رو بقیقرا و به جانب پرتگاه می‌رفت.

ولی امروزه چنین نیست ، در حال حاضر از پرتو وجود انقلاب سفید سی میلیون ایرانی بهدایت و حمایت پادشاه کشور زیر یک پرچم و در راه اجرای یک ایده بسوی هدف عمومی و مقدس خود که اجرای کامل اصول انقلاب شاه و مردم و وصول بدروازه تمدن بزرگ و درخشان موعود باشد پیش می‌روند.

کارگر امروز و روستائی دوران انقلاب دیگر آن کارگر و دهقان برده استثمار شده نیست ، بطریق اولی زن امروز زن دیروز نیست همه اینها هر یک بنحوی در سرنوشت خودشان که سرنوشت مملکت است سهم می‌باشند و احزاب ما اعم از اکثریت یا اقلیت ، موافق یا مخالف همه در اجرای اصول انقلاب سفید با هم اتفاق دارند و اگر اختلافی هست در طرز اجرای آنست که هرکس میخواهد زودتر و بهتر آنرا اجرا کند .

همین چندی پیش بود که شاهنشاه دل‌آگاه ما خطاب بنمایندگان احزاب و مجلسین و انجمن‌ها آنان را به وظایف خطیر و عمق و عظمت مسئولیت‌هایشان آشنا فرموده از آنان «بوارثان سیاسی» تعبیر فرمودند.

این سخن پرمفهوم و خوش‌معنا سخن ما نیست ، سخن شاه است به بازی نمی‌توان گرفت و این تعبیری جز اجرای اصول دموکراسی و حکومت مردم بر مردم که اصل تفکیک قوا لازمه آن میباشد ندارد.

البته ما آمریکا نیستیم تا بقوه قضائیه و رکن چهارممان آن اندازه استقلال و آزادی بدهیم خاصه که اجتماع ما با جامعه آنها فرق دارد ولی ، بالاخره روزی باید ما هم از هرنظر به آنها برسیم یانه ؟

با وصف همه اینها با همین تداخل قوا ، اگر تنها قوه قضائیه و مطبوعات مستقل و آزاد باشند ، ده یک دشواریهایی را که اکنون داریم و با آنها روبرو هستیم نخواهیم داشت.

خوشبختانه هدف دولت جدید هویدا و برنامه وزرای جدید دادگستری و اطلاعات هم طبق نوشته روزنامه‌ها: در دادگستری «تحکیم قدرت قانون» و در وزارت اطلاعات «توسعه و رشد مطبوعات» میباشد.

خاصه که وزیر جدید اطلاعات خود روزنامه‌نگار و از خاندان مطبوعات است و هیچ فرد خانواده‌داری حقارت خانواده را نمیخواهد تا چه رسد به نابودی آن.

عیب تداخل قوا ، تنها این نیست که قوای چهارگانه مشروطیت در کار یکدیگر مداخله میکنند ، عیب بزرگ این است که هیچیک از اینان بنوع کار و مسئولیت و وظیفه دیگری وارد و آشناییستند تا بتوانند آنرا بدرستی انجام دهند. لاجرم تمام مدت کارما به تجربه می‌گذرد ، تجربه‌ایکه هر دقیقه و ساعت آن به اندازه یک مسافرت بماء وقت و عمر و انرژی و سرمایه مردم این سرزمین را بهدر میدهد .

در عصر ما جلو انتشار شایعات بی سروته را نمیتوان گرفت تاجه رسد به خبر که دارای پدر و مادر است و شناسنامه و گذرنامه دارد و از هر حد و مرزی میتواند عبور کند .

خوشبختانه ما آنقدر مصالح و مواد اولیه برای خبرهای خوب و مفید و مثبت و سازنده داریم که صد ملک‌دل را با انتشار ده یک آنها میتوانیم بخیریم. این خوبان هستند که در بعضی دستگاهها جای خود را بدان داده‌اند و در نتیجه در این معامله تقصیر میکنند. وبمقام روزنامه‌نگار همانطور نگاه میکنند که بیک فرد جیره‌خوار روابط عمومی خودشان.

اکنونکه شاهنشاه دل‌آگاه ما بار دیگر با همیت و نقش سازنده مطبوعات و مسئولیت روزنامه‌نگاران اشاره فرموده در مورد آنان دستور خاص صادر فرموده‌اند که «سازمانهای امنیتی و انتظامی و ستاد بزرگ و حتی وزارت خارجه تا حد امکان تمام دستگاهها را در جریان قرار دهند، برای اینکه مطبوعات ایران یک نقش سازنده و مسئول داشته باشند اطلاعات لازم را بروزنامه‌ها بدهند» و مقصود خود را خیلی صریح و روشن بیان داشته فرموده‌اند: «مقصود این است که نویسندگان مطبوعات در آینده از بر جسته‌ترین افراد مملکت و افرادی دنیا دیده باشند تا مسائل را با علم و آگاهی مطرح کنند».

برماست که اهمیت مسئله و مسئولیت را درک کرده خود را برای این افتخار آماده سازیم و در صلاحیت علمی و اجتماعی و اخلاقی خود بیش از پیش بکوشیم.

مجله‌ای که با این شماره سی و دومین سال انتشار مداوم و مستقل خود را آغاز میکند ، بهترین دوران توسعه و پیشرفت از نظر مادی و

ماتریل مدیون و مربوط است بسالهای هفتم تا هفدهم . در سال هفتم بود که بتاسیس چاپخانه مستقل اقدام نمود و در سال دوازدهم با بنای ساختمان مخصوص برای چاپخانه و اداره و تاسیس گراورسازی برای نخستین بار دست بکار انتشار عکسهای چندرنگ زد و از این نظر مطبوعات ایران را که تا آن روز رنگی نبودند بشهادت خودشان بیست سال جلو آورد ، بی آن که دیناری به درآمد آگهی های ملی و تجارتی تکیه کند تا چهره رسد باگهی و پرتره دولتی که در این زمان بی تکیه به آن هیچ نشریه ای بوجود نیاید تا چه رسد باین که دوام بیاورد.

از نظر معنویت و محتوی بهترین سالهای این نشریه سالهای بیست و یکم تا بیست و هشتم بود و بدترین دوران عمر خواندنیها از هر دو نظر، دو سال گذشته یعنی از شماره ۷۹ سال بیست و نهم تا شماره ۲۱ سال سی و یکم بود ، که بر اثر لانه کردن دو تن از همین مردمان نه ، بلکه کژدمان « قابل استفاده ! » از نظر سقوط تیراژ و نزول درآمد مادی تا **مرز صفر** و از نظر حیثیت و پرستیژ معنوی تا **ماوراء آن سقوط کرد** یعنی **سوقش دادند و ساقطش کردند** ، سقوط کردنی که اگر عنایت خاص و بموقع شاهنشاه و حسن نیت و واقع بینی شخص هویدا توام با بردباری و صبر خود ما نبود ، خواندنیها اگر هم بکلی توقیف نمیشد، **توفیق میشد!**

تازه اکنونهم:

گرفتم آنکه گشودند پای بسته ما چه میکنند ببال و پر شکسته ما؟! مگر ما چه کرده بودیم و یا میخواستیم بکنیم؟ ما که جز حربه قلم و اوراق

مجله ، اسلحه و پرونده ای نداشته و نداریم ، آنها را هم که از همان ابتدا سالهاست درست در خدمت مملکت و صاحب آن گذاشته ایم.

پس این ماموران معذوریامزدوران مامور با ما چه دشمنی داشتند ؟ ما که امام نبودیم تا نسبت بتقوای ما در جامعه کسی کینه و یا حسدی خاص داشته باشد ؟

یکی از مورخین غرب (بارتولومو) ثابت کرده که در واقعه کربلا وشهادت امام حسین شمر بن ذی الجوشن کینه داشت و کینه او از حسد سرچشمه میگرفت و او نسبت به تقوای امام و احترامی که در جامعه داشت حسد میورزید و در روانشناسی ثابت شده یکی از انواع شدید کینه، کینه ایست که ناشی از حسد باشد.

و ما با حسود چه میتوانیم بکنیم ، کوز خود برنج دراست!

با آن که خوانندگان ما خوب خدمتگزار خود را شناخته اند، معذرا در اینجا **یکبار و برای همیشه** از نظر رویه و روش بگذارید خود را معرفی کنیم تا مافوزان معذوری که نام مخالفان و مقربان را در لیست های سیاه و سفید میگذارند و یا جابجا میکنند لاقول بخاطر کشور اشتباه خود را تصحیح کنند.

من شخصا از آنهایی هستم که در هر کار معتقد و مقید به تحقیق و تتبع میباشم و تقلید را ولو کورکورانه هم نباشد جایز نمیدانم ، مگر در يك کار که در آن کار چشم بسته اختیار خود را بصاحبکار واگذار میکنم و از او تقلید مینمایم اگر چه این تقلید خلاف تشخیص دیگران و یا حواس خمسہ خود من باشد و آن کار **سیاست** است. کار سیاست هم مانند کار هوشناسی است ، اگر ما خود کارشناس و متخصص و پرفسور در هوشناسی هم

باشیم در يك زیر زمین بی روزنه و بدون هیچ وسیله که حتی فضا را نمیتوانیم ببینیم و لمس کنیم چگونه میتوانیم کیفیت هوا را تشخیص بدهیم.

ولی آنکه در آن **بالای بالا** روی برج دیده بانی مجهز به انواع وسائل سمعی و بصری و با داشتن ماشین های خودکار خبرگیری تا ماوراء اقطار را زیر نظر دارد ، بفرض این که هوشناس هم نباشد بهتر از امثال ما اوضاع و احوال جوی و حرکت ابرها و جهت باد و باران و نوع طوفانهای در شرف وقوع را تشخیص میدهد و پیش بینی میکند تا چهره رسد باین که خود کارشناس هم باشد.

در کار سیاست هم که در سطح جهانی متغیرتر از آب و هوای روزانه میباشد ، آنکه در راس مملکت نشسته و درمتهای **دقت و درایت و دوراندیشی و دلسوزی** ناظر اوضاع و احوال میباشد بهتر از ما حاشیه نشینان بیغرض و یا گودنشینان مغرض همه چیز را درک میکند بهمین مناسبت است که ما در این مورد اختیار خود را يك قلم باو سپرده ایم و پیوسته از سیاست و روش و ابتکار او پیروی کرده و میکنیم .

حال اگر در این **پیروی** گاهگاهی جزئی اشتباهی روی دهد ، گناه **بعد راه و بدی ارتباط و سوء ترجمان و نقص پیام آوران** است که منوایش را درست درک و یا تعبیر نمیکند ، نه سوء نیت امثال ما ، که ما خدا را بخاطر خدائیش میخواهیم نه بخاطر شغل و مقام یا رفتن به سنا و شورا. کافر و مومن خدا گویند ، ليک در میان هر دو فرقی هست نیک ، آن گدا ، گوید: **خدا ، از بهر نان!** متقی گوید: **خدا ، از عمق جان!**

جوراب



هدیه
کفش ملی
برای همه

همه در مقابل خرید هر جفت کفش
چرمی از فروشگاه های کفش ملی
یک جفت جوراب در یافت می دارند



راه وفا

راه وفا پیش گیر کان ز جفا خوشترست
گرچه جفايت خوشست ليک وفا خوشترست

روی چو گلبرگ تو از همه گلها فزون
کوی چو گلزار تو از همه جا خوشترست

هجر بتان ناخوش است سرزنش خلق نیز
دیدن روی رقیب از همه ناخوشترست

بارخش ای نقشبند دعوی صورت مکن
صنعت خود را مبین صنع خدا خوشترست

کش براهت سرم سوده شود همچو خاک
ز آنکه چو من عاشقی بیسر و پا خوشترست

محتسب از نقل و می منع «هالالی» مکن
کز ورع و زهد تو شیوه ما خوشترست

پیوندی دگر

ای مرا هر ذره بامهر تو پیوندی دگر
هر سر موئی بوصلت آرزومندی دگر

بگسل از دام گرفتاری که برهر ذره اش
از کمند زلف مشگین بسته ای بندی دگر

منکه همچون غنچه دارم بالبت دلبستگی
کی گشاید کارم از ثعل شکر خندی دگر؟

دل گرفتار غم و درد است یکبارش مسوز
از برای محنتش بگذار یکچندی دگر

نیست بالاتر ز طاق آن دو ابروی بلند
برزبان عشق بازان تو سوگندی دگر

از من بد روز بی سامان تری در روزگار
مادرگیتی ندارد یاد فرزندی دگر

فائز مقام مدیر و مدیر داخلی
فرید امیرانی



صاحب امتیاز و مدیر مسئول
و سردبیر
علی اصغر امیرانی

هر هفته دو شماره روزه های شنبه و ۳ شنبه منتشر میشود

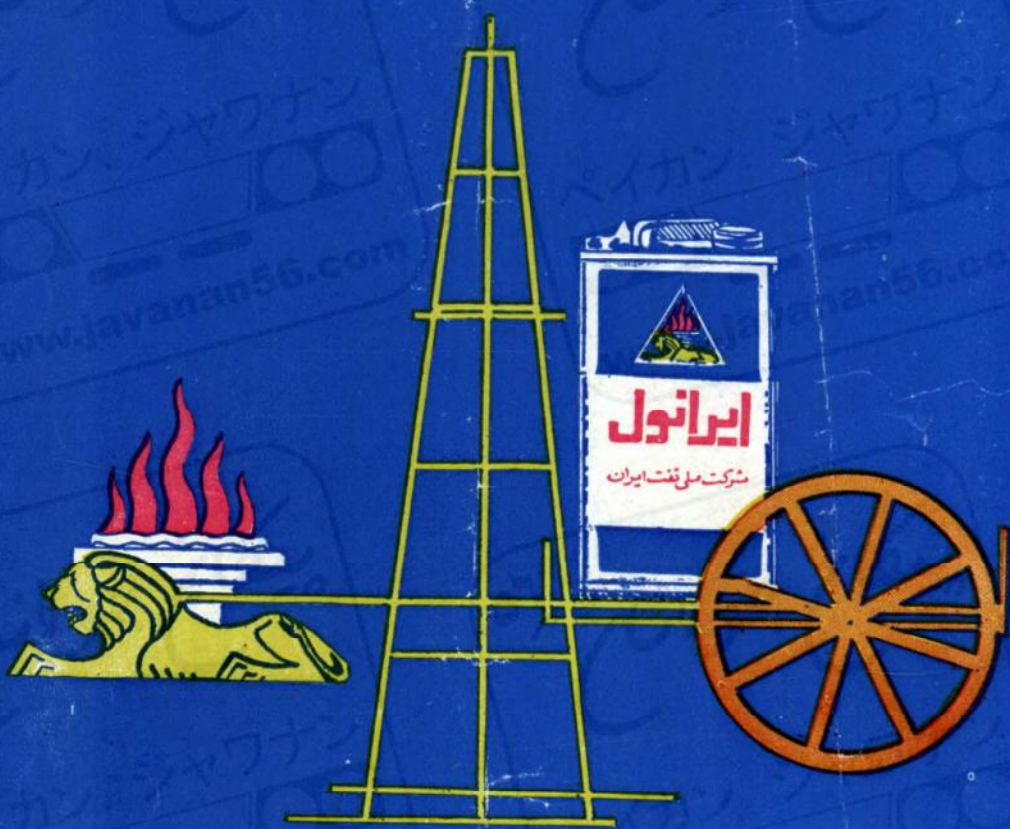
شماره ۱ سال سی و دوم شماره مسلسل ۲۸۲۳

شنبه ۲۷ شهریورماه سال ۱۳۵۰ شاهنشاهی ایران (۱۳۵۰) شمسی

بها : در سراسر کشور ۱۵ ریال

تهران : اول خیابان فردوسی - تلفن دفتر : ۳۹۲۳۶۰ - ۳۹۶۴۵۱ - تلگرافی : خواندنیها - تلکس ۱۷۶۲

چاپخانه ۲۱۷۷۶۰ - گراورسازی ۲۱۵۷۶۰



روغن ایرانول :
عراق و میل شماراد و برابر میکند

پنج مدل از ساعت‌های اسپرت سیکو

مجهز به کرونومتر - واترپروف - اتوماتیک - تقویم دار - ضدضربه - باشی‌های
کریستال - ضدخراش و ضدآتش



SEIKO
Modern Masters of Time

سیکو بزرگترین سازنده ساعت در جهان